

روحانیون عرب-ایرانی

در نقش ستون پنجم (ص 17)

جبهه وسیع میهنی

در افغانستان (ص 21)

جوانشیر

آنکه غبار از

چهره سیاسی

فردوسی روید

(ص 13)

شش دهه خیانت

ملی با شعار

"مرگ بر توده‌ای"

(ص 33)

یگانه امکان

مردمی شدن

انتخابات شوراها

(ص 40)

ناصر واعظ طبسی

دادگاه من

(ص 5)

محاکمه رهبر اس

این شکر از زهر

تلخ‌تر است!

(ص 11)

گریه کن

جنگل سبز

(ص 31)

کنگره چین

(ص 27)

24 سال پس از انقلاب مردمی 57 به لحظات قطعی تعیین سرنوشت حاکمیت در جمهوری اسلامی رسیده ایم

3 گزینه ای که در برابر

جنبش و توده ایها قرار دارد

در آستانه بیست و چهارمین سالگرد انقلابی که میلیون‌ها ایرانی با امید دستیابی به آزادی، بهروزی، عدالت و بازگرداندن استقلال ملی به کشور در آن شرکت کردند، آن تصویر واقعی و انکارناپذیری که از ایران در برابر ما قرار دارد و تمامی نیروهای میهن دوست داخل و خارج کشور بر سر آن توافق دارند چنین است:

200 هزار کودک و نوجوان کشور، بدون هیچ سرپناهی در خیابان‌ها سرگردانند و در کنار یک میلیون و 700 هزار زن بی‌خانمان شب را به صبح می‌رسانند. تنها در تهران و به اعتراف شهرداری آن شب‌ها 20 هزار جوان و نوجوان در پارک‌های شهر می‌خوابند و در کارخانه تبدیل زباله‌های تهران به کود در کهریزک، سالی 168 جنین و کودک نارس در زباله‌ها پیدا می‌شود. رقم شرم آور 300 هزار زن خودفروش که در تاریخ ایران سابقه نداشته از دل این یک میلیون و 900 هزار زن و کودک سرگردان بیرون آمده است.

شمار بیکاران به 3 میلیون و 200 هزار نفر رسیده است و این درحالی است که هر سال یک میلیون و 800 هزار نفر بر این رقم افزوده می‌شود و همگان بر این عقیده‌اند که در سال‌های آینده این شمار به 7 تا 8 میلیون خواهد رسید. زندان‌های ایران چنان مملو از زندانی است که رئیس قوه قضائیه رسماً از دادگاه‌ها خواسته است حکم زندان دیگر صادر نکنند.

شمار معتادان به مواد مخدر بیش از 5 میلیون تخمین زده می‌شود و مقامات رسمی کشور 2 میلیون آن را رسماً پذیرفته اند. شصت درصد جنایاتی که به زندان ختم می‌شود به این اعتیاد وسیع و رو به گسترش وابسته است.

90 درصد ثروت کشور از راه غارت در دست یک هزار فامیل وابسته به سرمایه‌داران بزرگ تجاری و روحانیون متحد آنها متمرکز شده و از دل همین 90 درصد ثروت 85 درصد قدرت سیاسی حاکمیتی در جمهوری اسلامی سر برآورده که با تبدیل بسیج به ابزار سرکوب و قوه قضائیه به فرمانداری نظامی- قضائی در برابر مردم ایستاده است. مردمی که می‌خواهند از طریق اصلاحات و پرهیز از رفتن به سوی جنگ داخلی بر سرنوشت خویش حاکم شده و از آخرین امکانات ممکن برای نجات انقلاب سال 57 استفاده کنند.

همین سرمایه‌داری بنادر جنوب کشور را به بندرگاه کالای قاچاق تبدیل کرده و از دل نابودی جنگل و معدن و تاراج نفت ایران پول بیرون می‌آورد. یکی سلطان کج و دیگری سلطان سنگ، و یکی سلطان زعفران و آن دیگری سلطان زیره و گاز است و دست در دست هم صنعت و تولید کشور را از صنایع پارچه بافی و نساجی گرفته تا تولید نیشکر کشور نابود کرده‌اند. (بقیه را در ص 2 بخوانید)

(بقیه سه گزینه‌ای که ... از ص اول)

نمایش سقوط مشروعیت حاکمیت بزرگترین دستاورد برای دخالت خارجی در امور داخلی ایران خواهد شد، مخالفان جمهوریته عمل در خدمت امریکا عمل خواهند کرد!

به این ترتیب، انفجار عمومی امر غافلگیرکننده و غیر قابل انتظاری نیست، بلکه غافلگیر شدن تمام نیروهای ملی و طرفدار تحولات مثبت در ایران از یکسو و سوار شدن امریکا بر گرده این انفجار از سوی دیگر فاجعه‌ای غافلگیرکننده است. فاجعه‌ای که نه تنها نقطه پایان بر انقلاب 57 خواهد گذاشت، نه تنها آزادی به یغما رفته از سوی غارتگران حاکم در جمهوری اسلامی را کامل خواهد کرد، نه تنها جمهوریته و حاکمیت اراده مردم، بلکه استقلال کشور را، در حد چند پارچه شدن ایران و فرو بردن آن در یک جنگ داخلی به همراه خواهد داشت. استقرار امریکا در عراق، - چه با حمله نظامی و چه با خروج صدام حسین از عراق- و روی برگرداندن مردم از صندوق‌های رای و پشت کردن آنها به مجموعه حاکمیت تمام زمینه‌های لازم جهت این مداخله مستقیم را فراهم خواهد ساخت.

نه انفجار عمومی امری تخیلی و دور از ذهن است و نه مداخله امریکا در امور داخلی ایران غیر قابل پیش بینی. حتی در تقسیرهایی که از هم اکنون درباره برقراری سلطه امریکا بر نفت عراق منتشر می‌شود اشاره به همین واقعیت دیده می‌شود. این واقعیت را مفسر نشریه اقتصادی-سیاسی انگلستان "اکنون‌میست" چنین بیان می‌کند:

"پس از تصرف عراق از سوی ارتش امریکا و سقوط قیمت نفت در سطح جهان، باید "منتظر یک انفجار عظیم اجتماعی در ایران بود".

طرح تصرف عراق بدون شلیک گلوله، در صورت تبعید صدام حسین و سلطه امریکا بر این کشور، همانقدر خطر سلطه امریکا بر ایران را ممکن و نزدیک می‌کند که حمله نظامی امریکا به عراق، همراه با پیامدهای نظامی آن. در هر دو حالت هم جدائی بخش‌هایی از خاک ایران و هم محاصره تبلیغاتی- نظامی ایران و تحمیل یک انتخابات و یا رفراندوم امریکائی به ایران، تحت نظارت سازمان ملل محتمل‌ترین گزینه‌هاست. این همان گزینه ایست که اکنون در ونزویلا تمرین می‌شود. همچنان که طرح سلطه بر عراق بدون شلیک گلوله و به تبعید فرستادن صدام حسین تمرین می‌شود و در این میان حاکمیت جمهوری اسلامی همانند تویی سرگردان در میدان بازی، میان اروپا و امریکا و حتی کشورهای کوچک و بزرگ عربی اینسو و آنسو می‌شود!

سه گزینه محتمل

بدین ترتیب، نبرد بر سر حاکمیت در جمهوری اسلامی که از فردای پیروزی این انقلاب آغاز شد، پس طی مسیری خونین و پر هزینه به لحظات عریان و تعیین کننده کنونی رسیده و وارد آخرین مراحل خود شده است. انقلابی که تنها به دلیل حضور میلیون‌ها مردم ایران در صحنه سیاسی و در خیابان‌ها به پیروزی سریع در سرنگونی نظام استبداد شاهنشاهی انجامید و ضعف در انسجام و درک، بینش، شناخت طبقاتی و گرایش‌های دینی نیروهای مذهبی رهبری‌کننده آن نقش بزرگی در بوجود آمدن فاجعه کنونی داشت.

ضعفی که با حضور معنوی حزب توده ایران در صحنه سیاسی سال‌های نخست پیروزی انقلاب تا حدود زیادی جبران می‌شد و با اطمینان می‌توان گفت که با ادامه این حضور، خیانت به انقلاب و رفتن به سوی چنین سرنوشتی که اکنون برای انقلاب 57 و ایران رقم زده‌اند امری بسیار دور از ذهن می‌نماید. به همین دلیل، حذف حزب توده ایران از صحنه سیاسی و پیکار علنی در کشور، از

از 12 میلیون و 400 هزار هکتار جنگل‌های ایران 7 میلیون و 499 هزار هکتار باقی مانده است و به همین جهت در شمال کشور هر بارندگی تنیدی به سبلی بنیانکن تبدیل می‌شود. دامپروری ایران با واردات یک میلیون تن گوشت از سال 62 به اینسو رو به انقراض است.

میلیون‌ها ایرانی خود به چشم خویش شاهد این وضع فاجعه‌بار و بر باد رفتن امیدهای انقلاب 57 هستند، با عزم تغییر این شرایط و جلوگیری از این فاجعه ملی به پای صندوق‌های رای رفتند و به اصلاحات رای دادند. جبهه متحد ثروت و قدرت در جمهوری اسلامی همچنان با امید ادامه غارتگری بر امنیتی کردن و نظامی کردن جامعه و بر مثنی گسترش زندان‌های سیاسی، دستگیری‌ها، شکنجه و اعتراف‌گیری و نمایش‌های تلویزیونی میهن‌دوستان مذهبی و غیر مذهبی پا فشاری می‌کند. شیوه‌ای که در آغاز خیانت به انقلاب 57، بزرگترین میهن‌دوستان و چهره‌های فرهیخته و انقلابی کشور ما (از جمله رهبران و کادرهای حزب توده ایران و دیگر نیروهای انقلابی) را به کام مرگ و اعدام کشید. این شیوه دیگر نه تنها کاربرد ندارد، بلکه ادامه آن نیز دیگر ممکن نیست. همچنان که ادامه غارتگری و فریب مردم با پنهان شدن در پشت نقاب مذهب و سخن گفتن بنام انقلاب و عمل ضدانقلاب دیگر ممکن نیست. چنان ممکن نیست، که حتی راه یافتن اخبار جسته و گریخته این غارتگری‌ها به مطبوعات، نقش انفجار مین‌های جنگی در زیر پای فرماندهان شکسته خورده و در حال فرار از میادین مین‌گذاری شده را دارد. یورش به چند موسسه نظر سنجی که سقوط اعتبار روحانیت در جامعه و بی‌اعتمادی عمومی نسبت به چند شخصیت حکومتی، از جمله رهبر و رئیس مجمع تشخیص مصلحت را در آمار و ارقام ارائه کرده بودند و دستگیری مدیران این موسسات، نمونه‌ای از پافشاری بر انکار حقیقت به ضرب زندان و اعتراف است. ترفندی که بی‌اعتنائی افکار عمومی نسبت به آن و شکست در بهره‌گیری تبلیغاتی از آن خود نمایانگر شکست آن و نا کارآمدی ادامه آنست. همچنان که وحشت از انتشار خبر معاملات روحانیون بلند پایه حکومتی در بورس تهران و تاسیس بنیادهای عظیم مالی از سوی آنها در مطبوعات نقش انفجار مین در زیر پای آقایان را بازی کرد. (روزنامه بهار به دلیل انتشار خبر معامله 40 میلیون تومانی بنیاد الزهرا در بورس تهران توقیف شد)

حاصل دو دهه مقاومت در برابر خواست‌های اساسی انقلاب 57 و شش سال مقاومت در برابر خواست و اراده مردم برای اصلاحات و نجات آن انقلاب از نابودی کامل به کجا انجامیده است؟

شش سال مقاومت در برابر اصلاحات و توطئه علیه جمهوریته و آراء مردم، عملاً امیدها را از امکان تحولات در جمهوری اسلامی بطرز مشهودی کاهش داده است. اگر تحولی اساسی در حاکمیت جمهوری اسلامی رخ ندهد (که امید آن هنوز باقی است) و همچنان خودی‌هایی که عامل چنین فاجعه‌ای در جامعه و برباد دهنده امیدهای مردم هستند بر ادامه حاکمیت خود به ضرب گلوله و شکنجه و زندان بخواهند ادامه دهند و گزینه دیگری یافت نشود، همگان شاهد گسترده‌ترین تحریم انتخابات نه به فرمان این و یا آن سازمان سیاسی، بلکه به فرمان جنبش و درک و اراده خود مردم خواهیم بود.

از آنجا که انتخابات در ایران و بویژه در شرایط کنونی، با انتخابات نظامی‌ها در پاکستان و یا هر کجای جهان متفاوت است و

با این عزم و اراده می‌توان و باید به نجات انقلاب 57 همت گماشت و این در شرایطی است که شکست پایانی انقلاب می‌تواند، حتی در صورت تکه پاره نشدن ایران، به بازگشت نظام گذشته و پیش از انقلاب بیانجامد. نجات انقلاب 57 با جنبش اصلاحی گره خورده است و به همین جهت ما این جنبش را جنبش اصلاحات انقلابی می‌دانیم. در عین حال اعتقاد داریم اگر جبهه‌ای گسترده و فارغ از مرزبندهای فاشیستی و خامان برانداز دو دهه گذشته برای رهبری آن بوجود نیاید این خطر بصورت بسیار جدی وجود دارد که با استفاده از خلاء رهبری جمعی اصلاحات، آمریکا بر موج نارضایتی و بحرانی که در ابتدای این مطلب گوشه‌ای از آن تشریح شد سوار شده و از دل انفجار اجتماعی حاکمیت خود را بر ایران تحمیل کند. این خطر جدی است و کوچکترین پروائی در بیان آن نباید به خود راه داد. خطری که حتی می‌تواند با آراء مردم نامید از تحول در داخل کشور و نفرت از حاکمیت حادث شود.

از نظر ما سه گزینه برای آینده ایران و جنبش اصلاحات و حتی سرانجام انقلاب 57 محتمل است:

1- خیانت آشکار ملی بخشی از حاکمیت که اکنون ثروت و قدرت را در اختیار دارد و برای حفظ آن با خود شیطان هم زدوبند می‌کند چه رسد به آمریکا. این بخش از حاکمیت خود را داری ظرفیت هر نوع جنایت و قتل عام و معامله‌ای با آمریکا نشان داده و حاضر است بی‌پرده ختم انقلاب 57 را اعلام کند و حتی پایگاه نظامی و جاسوسی در اختیار آمریکا بگذارد. با کمال تاسف و حیرت امروز در میان این بخش از حاکمیت روحانیون و غیر روحانیونی حضور دارند که از نظر ما پیوندهای ملی آنها با ایران بسیار ضعیف است. آنها عمدتاً زاده و یا بزرگ شده شهرهای مذهبی عراق اند و به معادول شهرت دارند.

2- نارضایتی و بحران عمومی و ناامیدی از تحولات درونی، امید به خارج را چنان تقویت کند که آمریکا با توجه به موقعیتی که در اطراف ایران و در سطح جهان یافته یک انتخابات و یا رفراندوم را از طریق مجامع بین‌المللی به ایران تحمیل کند و آلت‌ناتیو خود را از دل این انتخابات بیرون آورد. حاصل این رفراندوم با آنچه که گزینه اول است تفاوت چندانی ندارد.

3- گزینه سوم پیروزی اصلاحات بر ضد اصلاحات و تغییرات اساسی در ساختار حاکمیت و اصلاح قانون اساسی بر اساس خواست و نیاز جنبش و اراده ملی است. این گزینه دارای چنان کیفیتی است که واکنش‌های سنگین را می‌تواند از سوی مخالفان همراه داشته باشد، اما هیچ‌گیزی از آن نیست و برای تحقق آن همه توان و امکانات را باید به خدمت گرفت. بی‌شک بخشی از این توان و امکان در نیروهای نظامی کشور - اعم از سپاهی، ارتشی و انتظامی - نهفته است. بموجب این ارزیابی و شناخت است که ما با شعار و سیاست دور کردن این نیروها از عرصه سیاسی کشور نمی‌توانیم موافق باشیم، زیرا این سیاست و شعار تنها بدنه این نیروها را از حضور در صحنه سیاسی محروم می‌کند و فرماندهان آن‌ها در کنار قدرتی که حاکمیت و ثروت را در اختیار دارد باقی می‌ماند.

توده‌ای‌ها، در آستانه پیروزی انقلاب 57 که خود در آن نقش انکار ناپذیر داشته‌اند و برای آن هزینه‌ای بزرگ پرداخت کرده‌اند، گزینه سوم را، گزینه‌ای ملی ارزیابی کرده و از هیچ تلاشی برای تحقق آن فروگذار نخواهند کرد.

همان آغاز پیروزی انقلاب در دستور کار مخالفان تثبیت دستاوردهای انقلاب در داخل کشور و دشمنان استقلال ملی و برقراری عدالت و آزادی در ایران در سطح جهانی - بویژه از سوی آمریکا و انگلستان - قرار گرفت. سرمایه‌داری تجاری ایران در پیوند با روحانیت مرتجع و مخالف آرمان‌های واقعی انقلاب 57 که در حاکمیت بعد از انقلاب برای خویش سکوهایی پرش برپا کرده بود، در طول سال‌های جنگ و پس از عبور از گردنه دشوار خارج ساختن حزب توده ایران از مدار فعالیت علنی و قانونی در کشور و سپس قتل عام آنها در زندان‌های جمهوری اسلامی وزنه نبرد که بر که در حاکمیت جمهوری اسلامی را به سود خود تغییر داد. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی، آنچه را در حاکمیت نصیب خود ساخته بود نه تنها تثبیت کرد، بلکه با گام‌های بلند گسترش داد. ابعاد این گسترش را اکنون با حضور نمایندگان این روحانیت و این بخش از سرمایه‌داری ایران، که در عین حال عقب‌ماندترین قشر سرمایه‌داری است در تمامی ارگان‌های غیر انتخابی حاکمیت شاهدیم. یعنی در قبضه 85 درصد از قدرت حاکمیت در جمهوری اسلامی.

بیان این واقعیات، دیگر بیان نکاتی بکر و ناگفته در جمهوری اسلامی نیست. بسیاری از نیروهای کنونی طرفدار اصلاحات در حاکمیت جمهوری اسلامی که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب نتوانستند این واقعیات را که پیوسته از سوی حزب توده ایران و بعنوان نگرشی علمی و طبقاتی پیرامون حاکمیت و نبرد در درون آن بیان می‌شد درک کنند، اکنون خود با زبان و قلم خویش بیان می‌کنند. حتی اگر فراموش کرده باشند حزب توده ایران در آن سال‌های پرمخاطره و برای نجات انقلاب از سقوط در ورطه کنونی چه گفت و چرا بر ضرورت تشکیل جبهه متحدی از نیروهای طرفدار انقلاب، به دور از مرزبندی‌های مذهبی و خودی و غیر خودی پیوسته پای فشرد. آنها امروز خود - مطلع و غیر مطلع از گذشته - به همان نتیجه‌ای رسیده‌اند که حزب توده ایران می‌گفت: اتحاد و تشکیل جبهه!

اگر این اتحاد در ابتدای پیروزی انقلاب برای دفاع از دستاوردهای انقلاب و بازشناسی طبقاتی نیروهای مذهبی و نه هم‌اندیشی‌های ظاهری مذهبی ضرورت داشت، امروز برای اصلاحات و مقاومت در برابر مخالفان آرمانها و اهداف اصلی انقلاب 57 که 85 درصد قدرت حاکمیت را در اختیار دارند ضروری است. نه تنها ضروری است بلکه حیاتی است. آنچنان حیاتی که آخرین امیدها برای نجات انقلاب 57 بدان بستگی دارد.

امروز وقتی برخی شخصیت‌هایی نظیر آقایان علوی‌تبار و یا تاج‌زاده و یا روحانیونی نظیر محتشمی‌پور و موسوی تبریزی و یا برخی رهبران جبهه مشارکت ایران اسلامی با صراحت از این ضرورت سخن می‌گویند و علیرغم همه حملات تبلیغاتی و فشارهای قضائی که بر آنها وارد می‌آید از تشکیل این جبهه و پشت سر گذاشتن مرزبندی مصنوعی خودی و غیر خودی (به درجات مختلف) دفاع می‌کنند و یا تشکیل جبهه‌ای گسترده از همه تفکرات و اندیشه‌ها برای اصلاحات مورد تأیید و تأکید نیروهای ملی و ملی‌مذهبی است، ما نمی‌توانیم خرسندی خود را از این درک علمی و واقع‌بینی میهن‌دوستانه بیان نکنیم و یاد اندیشه‌ورزان سیاسی بزرگی را که در راه تلاش برای چنین جبهه‌ای جان خویش را در کف نهادند و سر خویش را به دار سپردند زنده نگه نداریم.

این شناخت به قیمتی بس گران بدست آمده و به همین جهت باید با تمام توان نه تنها در راه حفظ آن کوشید، بلکه در جهت گسترش آن گام عملی نیز برداشت.

پایان یک توهم آغاز یک فاجعه سپاه بدر در رکاب ارتش امریکا

مارتین" تشکیل شده است و دیگر اعضای آن عبارتند از: جورج شولتز، وزیر امور خارجه سابق، سناتور جان مک کین (نماینده آریزونا)؛ سناتور سابق باب کری و کنولیزا رایس، مشاور امنیت ملی دولت بوش و استیفن هاولی معاون وی.

فرد هالیدی، مفسر واشنگتن پست، متأثر از جنبش ضد جنگ در امریکا می‌نویسد: هر روز که می‌گذرد امریکایی‌های بیشتری خطر برنامه‌های جنگی بوش را احساس می‌کنند و در نتیجه با آن مخالفت می‌کنند. تهدیدی از سوی عراق متوجه امریکا نیست و واضح است که این جنگ تنها بخاطر کنترل نفت عراق صورت می‌گیرد و هیچ ربطی به سلاح‌های کشتار جمعی ندارد.

هالیدی از مردم صلح طلب امریکا خواست تا برای صلح بپاخیزند و صدای خود را به گوش نمایندگان مجلس و سنا برسانند. او گفت: "دولت بوش باید درک کند که مردم امریکا جنگ دیگری بخاطر نفت و گاز را تحمل نخواهند کرد."

با آغاز جنگ تبلیغاتی در ماه های آینده

آشکارا از اشغال مناطق نفتی ایران می گویند

ترجمه از نشریه Toronto Sun – چاپ کانادا

"شائول مافز"، وزیر جدید دفاع اسرائیل که در ایران بدینا آمده است، تاکنون چند بار طرح بمباران نیروگاه‌های اتمی ایران را مطرح کرده است. در واقع نیز اسرائیل با در اختیار داشتن موشک‌های بالستیک و کروز که امریکا در اختیار این کشور قرار داده قادر به تدارک حمله نظامی به هر هدف، در هر نقطه از خاک ایران است. آیا این تصمیم یک برنامه جدید است؟ دلالتی در دست است که نشان می‌دهد چنین حمله‌ای از پیش تدارک دیده شده و از این نظر تصمیم جدیدی در امریکا و یا اسرائیل گرفته نشده است. این استراتژی (حمله نظامی به ایران) با صراحت بیشتری در روزهای گذشته توسط آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل اعلام شد. خبری که در شمال امریکا چندان منعکس نشد. آنچه شارون گفت چنین بود: ما خواستار حمله نظامی به ایران، بعد از روز حمله به عراق هستیم! اگر در انتخابات پایان ژانویه که در پیش است آریل شارون در قدرت باقی بماند، سیاست مشت آهنین او روزه‌ای برای صلح در منطقه باقی خواهد گذاشت؟ برای این سؤال زمانی می‌توان پاسخ واقعی یافت که توجه داشته باشیم در امریکا راست گرایان حاکم بر شورای عالی دفاع امریکا و رهبری وزارت دفاع این کشور در حال حاضر سرگرم طرح نقشه اشغال ایران پس از عراق و آزاد سازی ذخائر (بخوانید اشغال) نفتی هستند. آنها امیدوارند جنگ داخلی در ایران آغاز شود تا در نهایت امریک رژیم امریکایی قدرت را بدست بگیرد. امریکا در انتظار این لحظه در آن زمانی است که نیروهای نظامی این کشور در عراق مستقر شده باشند. از هم اکنون پنهان نمی‌کنند که ورود ارتش امریکا به ایران ممکن است از غرب عراق صورت گیرد و همزمان با آن ارتش اسرائیل معضل همیشگی خود با سوریه و لبنان را حل کند. ریچارد پرل، معاون وزارت دفاع امریکا از تهاجم وسیع در برنامه **TVO** سخن می‌گوید که بموجب آن "امریکا در حال آماده شدن برای حمله نظامی (بقیه در ص 12)

با حضور رهبر حزب الدعوه عراق در واشنگتن و ملاقات وی با زلمای خلیل زاد، مشاور عالی رئیس جمهور امریکا در امور افغانستان، ایران و عراق ترکیب هیات حکومت جانشین صدام حسین از نظر امریکا تکمیل شد. در این ملاقات بر سر دو مسئله مورد نظر امریکا تفاهم حاصل شد:

1- استفاده از سپاه بدر در کنار امریکا و در حمله زمینی از جنوب عراق؛

2- پذیرش یک ژنرال مقیم امریکا بعنوان جانشین صدام در بغداد.

به این ترتیب دو جوجه ای که زیر پر و بال شورای تبلیغات اسلامی و واحد نهضت های آزادیبخش اسلامی سپاه پاسداران بزرگ شده بودند با خدم و حشم نظامی خود در خدمت امریکا قرار گرفتند: مجلس اعلاي انقلاب اسلامی عراق و حزب الدعوه عراق که سپاه بدر عصای دستشان بود! نوباره ای که طی 20 سال بجای شیر، بخشی از درآمد نفت ایران را به گلوبش ریخته بودند. آنها که چپه به گردن، جهاد اکبر را می‌خواستند رهبری کنند و از بی محتوا ساختن مبارزه با امپریالیسم امریکا خسته نشده اند، سکوت را بدرقه راه سپاه بدر کردند! سپاهی که عمدتاً معاودین عراقی در آن به صف شده اند و چندان دور از ذهن نیست که پس از استقرار در نجف و کربلا لوله های تفنگ خویش را به سوی اهواز و آبادان بر گردانند!

تفاهم روسای مجلس اعلاي انقلاب اسلامی و حزب الدعوه عراق با امریکا می‌تواند چنین مفهومی داشته باشد و آغاز حمله نظامی امریکا به عراق به این مفهوم، مفاهیم دیگری را هم اضافه کند و نقشه جغرافیایی منطقه را چنان دگرگون سازد که اسرائیل به نفت خلیج فارس و ترکیه به نفت کرکوک دست یابد و برای کردهای منطقه نیز سرنوشتی مشترک رقم زده شود. همه چیز به درایت حاکمیت و همبستگی ملی در ایران بستگی دارد. آیا بخش پر قدرت حاکمیت جمهوری اسلامی دارای چنین درایتی است؟ همبستگی ملی ایران تاملین است؟ روحانیت ایران عموماً و روحانیت نیمه عراقی و نیمه ایرانی که در حوزه های دینی نجف و کربلا عمامه بر سر گذاشته آنچنان نگران وحدت ملی و حفظ تمامیت ارضی کشور هستند که جایی برای نگرانی نباشد؟ آن صاحبان شرکت های بزرگ نفتی امریکا که با یاری گرفتن از کارگزاران عراقی این شرکت ها اکنون برای آینده عراق تصمیم می‌گیرند، فردا در کنار کارگزاران ایرانی نخواهند توانست برای ایرانی که همبستگی ملی آن از هم گسسته و حکومت مرکزی آن نه اعتبار سیاسی دارد و نه مشروعیت مردمی حکومت جایگزین تعیین کنند؟ سرنوشت عراق عبرت آموز است:

واشنگتن پست از قول سخنگوی کاخ سفید می‌گوید: "کمیته آزاد سازی عراق" متشکل از صاحبان شرکت های صنعتی- نظامی است که منافع آنها در راه اندازی جنگ است. این کمیته به ریاست "بروس جانسون" مدیر سابق توسعه بین المللی کمپانی "لاکهد"

ناصر واعظ طبسی:

محاكمه من

محاكمه رهبر است!

آقازاده آیت الله واعظ طبسی همچنان بین ایران، دویی و امریکا در پرواز است و پرونده اش باز نشده نیمه بسته شده است. ناصر واعظ طبسی در یک قلم 120 میلیارد تومان سر بانک ملی ایران کلاه گذاشته و آنچه را به جیب زده به بانک های دویی منتقل کرده است.

اگر معنای توسعه اقتصادی، توسعه مالکیت و پروراشدن حساب های بانکی باشد، این توسعه در جمهوری اسلامی ادامه دارد و اگر منظور از مبارزه با اختلاس و ثروت اندوزی، همانا بستن مطبوعات و دوختن دهان روزنامه نگاران باشد، این توسعه نیز با شدت دنبال می شود. برای توصیف و درک قدرت بی پرسش آیت الله واعظ طبسی، که او را برگمارکننده اصلی رهبر، بعد از درگذشت آیت الله خمینی می دانند، اگر تنها یک قلم کافی باشد، همین قلم 120 میلیارد تومانی برای پشت قبالة اقتصادی و سیاسی ناصر واعظ طبسی کافی است.

پرونده "المکاسب" را منتظرند تا پس از یورش همه جانبه به جنبش اصلاحات به بایگانی جمهوری اسلامی بسپارند و به همین دلیل هفته به هفته و ماه به ماه این رسیدگی را به عقب می اندازند تا بلکه در این فاصله کار تمام شده و مردم آن را در انبوه حوادث خونین کودتائی فراموش کنند!

المکاسب از جمله بنیادهای مخفی در جمهوری اسلامی بود و ناصر واعظ طبسی تا زمانی که با چند فرمانده سپاه پاسداران یقه به یقه نشده بود نامش بعنوان متهم به یکی از بزرگترین اختلاس ها مطرح نبود.

در یکی از روزهای گرم تابستان گذشته، چند فرمانده سپاه که شعارهای رهبر برای مبارزه با مفساد اقتصادی را جدی گرفته و حمایل جانشین ساختن توسعه اقتصادی بجای توسعه سیاسی را به گردن آویخته بودند سری هم به مشهد زدند تا از سلطان نشین خراسان هم دیداری کرده باشند. به هر کجای شهر که سر کشیدند مهر آستانقدس رضوی داشت و با هر کس گفتگو کردند از آیت الله طبسی و آقازاده اش نالید. در پایان دیدارها و بازدید ها به اداره مرکزی آستانقدس رفتند تا با آیت الله طبسی دیدار کنند. در همین ساختمان برخوردی بین این فرماندهان و ناصر واعظ طبسی پیش آمد که طی آن نطفه پرونده المکاسب بسته شد. فرماندهان سپاه که در جستجوی مفساد اقتصادی به آستانقدس رسیده بودند، بدلیل ورود سرزده به اتاق های مرکزی با اعتراض تند جوانی روبرو شدند که زنجیری ضخیم از طلا بر گردن و دستبندی طلا بر دست داشت. او خواهان خروج فوری این فرماندهان از ساختمان مرکزی آستانقدس بود و وقتی کار به تند خویی انجامید یکی از فرماندهان سپاه با سیلی آن جوان و زور گاردهای محافظ وی از ساختمان بیرون انداخته شد.

آنها روز بعد و با توصیه ای که از تهران به آستانقدس رسید بود توانستند واعظ طبسی را ببینند تا ماجرا خاتمه یابد. در این دیدار واعظ به فرماندهان معترض به سر و وضع ناصر طبسی گفت: "هرکس در آن دنیا پاسخگوی اعمال خود در این دنیا است. شما در آن دنیا بجای ناصر مؤاخذه نخواهید شد!"

این پایان دیداری بود که به قصد رسیدگی به مفساد اقتصادی صورت گرفته بود. بقیه ماجرا در شورای فرماندهی سپاه دنبال شد و با فشار این فرماندهان به رهبر، قرار شد پرونده المکاسب باز شود و با ترتیب دادن یک دادگاه نمایشی فرماندهان معترض آرام گرفته و کار به شورش در میان آنها نینجامد و طشت رسوائی طرح "رسیدگی به مفساد اقتصادی و توسعه اقتصادی مورد نظر رهبر" از بام نیافتد!

چند بار ناصر واعظ طبسی به دادگاه خواسته شد اما او یا در سفر امریکا بود و یا در دفتر کارش در دویی. غیابا برایش یک وثیقه 5 میلیارد تومانی صادر کردند که بلافاصله خانه ای بعنوان این وثیقه در اختیار قوه قضائیه گذاشته شد. بعدها شناسائی صاحب این خانه به سوژه ای تازه در پرونده المکاسب و ناصر واعظ طبسی اضافه شد. دفتر علی اکبر ناطق نوری با صدور اطلاعیه ای مالکیت وی بر این خانه را تکذیب کرد، اما اگر باور و اطلاع عمومی چنین نبود، چه نیازی به چنین تکذیبی بود؟

بستن چند روزنامه، راه انداختن جنجال دادگاه شهرام جزایری، اعلام حکم اعدام هاشم آغاجری، یورش به مؤسسات نظر سنجی و دستگیری عباس عیدی و اکنون جنجال پیرامون چاپ طرحی در روزنامه حیات نو که گویا شباهت به آیت الله خمینی دارد، همه و همه برای رفتن به سوی اعلام حالت فوق العاده و بستن کلیه مطبوعات و شکستن بقیه قلم های نیمه شکسته ادامه تلاش هائی است که بموجب آن باید بر این غارتگری پرده سانسور کشیده شود. همه این جنجال ها باید جانشین رسیدگی به غارت افسانه ای آقازاده هائی نظیر آقازاده آیت الله واعظ طبسی شود.

با همین جنجال های جدید است که ناصر واعظ طبسی آسوده از خطر پیگیری پرونده اش مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه و نشریه ارگان پدرش "حریم" و "قدس" کرده و طلبکار هم شده است. این گفتگو که در آن ناصر واعظ طبسی مدعی سیاسی شدن پرونده المکاسب شده را در زیر می خوانید.

غارت مظلومانه و غیر سیاسی

ناصر واعظ طبسی در باره سیاسی شدن پرونده اش گفت: "قاضی القضاة (حجت الاسلام علیزاده رئیس کل دادگستری تهران) در جلسه ای که مدت ها پیش با دانشجویان داشتند، در مورد المکاسب گفتند: «بهتر است بگویم پرونده فرزند تولیت آستان قدس رضوی» همین جمله نشانگر برخورد سیاسی آنها با پرونده من است."

علی القاعده ناصر واعظ طبسی باید بداند فرزند کیست و از آن مهم تر، این را بداند که بدون حمایت و قدرت پدرش در جمهوری اسلامی شاید کاسب بازار می شد و یا در حجره یکی از بازاری ها جنس جابجا می کرد و دفتر می نوشت، اما یقیناً "المکاسب" را نمی توانست راه انداخته و یک تراست اقتصادی تشکیل دهد که یکسرش به سرخس و گاز وصل باشد و سر دیگرش به بانک های دویی!

ناصر واعظ طبسی در بخش دیگری از مصاحبه اش گفت: "بعضی ها قصد دارند با تلاش در جهت محکوم کردن من، آیت الله طبسی را بد نام کنند و بعد بگویند جناحی که وابسته به مقام رهبری هستند، خودشان مشکل دارند."

ناصر واعظ طبسی که در آستانه برگزاری جلسات علنی دادگاه پرونده المکاسب، (که تشکیل نشد و تا در بر این پاشنه می چرخد تشکیل هم نخواهد شد) موارد اتهامی خود را (بقیه در ص

بندر نشینان در ساحل تجارت

بزرگ همچنان بدست مردم محل ترخیص می شوند. در طبقه بندی کالاها، همچنان برخی اقلام غیر مجاز چنانچه همراه مسافر وارد شود مهر مجاز بر پیشانی اش می نشیند و کالاهایی که تعرفه گمرکی بالایی دارند از گمرک معاف می شوند. نه آن مهر و نه این معافیت، هیچکدام برای ساکنین چابهار و بلوچ های زحمتکش و باربر آن نان نمی شود. چابهار آزاد شد اما ساکنینش نه! آنکه مسافر عبوری و مردم محلی را در چنگ دارد، همان است که حکومت را در تهران در چنگ دارد: تجار!

قصه ای تکراری در هرمزگان

در استان هرمزگان نیز داستان به همین گونه، اما با شکلی دیگر تکرار می شود. کالاهای پلمب شده، مشهورترین کالا در این استان اند. آقایان در آنسوی آب، در دویی مستقرند و دلالت آنهادر شهر پرسه می زنند. آنها مبلغ قابل توجهی می گیرند و کانتینرها را تا تهران بدرقه می کنند. این کالاها بنام ترانزیت به تهران فرستاده و تخلیه می شوند. در این مسیر پولساز هم مردم زحمتکش بندرعباس اسرانی اند که همه چیز بنام آنها تمام می شود و در نهایت هم فقر را در چشمان معتادانی که در سواحل بندرعباس پرسه می زنند و به نقطه های دور دریا خیره می شوند باقی می گذارند. جوانان معتاد می شوند، در شبکه قاچاق سیگار و مشروب حل می شوند و سرانجام نیز نامشان در دفتر "چتربازان" ثبت می شود. به این ترتیب واردات ادامه می یابد و عمر یک نسل را به کام می کشد. بندرعباس همچنان متروک، عروس پیر جنوب باقی مانده و شمال حمله آقازاده هانی که جانشین آقایان شده اند.

بندرلنگه

بنص واردات و فقر در بندر لنگه می زند و ساکنین آن بیش از هر شهر و بندری در سواحل جنوب ایران اسیر و بنده تجارت و باربری اند. چشم مردم محلی پیوسته به درهای اداره بندر است. شخصیت، فرهنگ و اعتبار محلی در پشت این درها، که بندرت به روی کالاها باز می شود معنا پیدا می کند. مردم محلی در این اداره پبله ور و یا مرزنشین نامیده می شوند. هرگاه ورود کالایی از بنادر دیگر مقرون به صرفه نباشد، از بندر لنگه وارد می شود و این بندر هم جانی می گیرد. بیست و سه سال از انقلاب می گذرد اما هنوز مردم بندر لنگه در حسرت آب شیرین بسر می برند. از بندر لنگه تا بنادر استان بوشهر روستاهای دیگری هنوز بر سر راهند که هر کدام به نحوی در حاشیه واردات زندگی خود را می گذرانند و هر اندازه که از باراندازها و سواحل بندری دورند بیشتر به اسارت شبکه های قاچاق درآمد اند. گشت های نیروی انتظامی چه در آب های خلیج فارس و چه در گلوگاههای ورود کالا نه تنها از واردات بهره می برند و به درآمد آن گره خورده اند، بلکه از دل شبکه های قاچاق نیز برای خود پول بیرون می کشند.

داستان گشت های ساحلی هرمزگان و زد و بند آنها با دادگاه انقلاب بندرلنگه برای اخذی از لنج ها و شناورها، هر دم نو می شود. حرکت این لنج ها و شناورها از مبداء تا بنادر ایران، خود حرکتی است در دایره مافیای واردات.

بوشهر دارای یکی از بزرگترین پالایشگاه های گاز جهان است. نیروگاه اتمی آن شانسانه 30 ساله دارد، اما ترس از بمباران آن بیشتر از خرسندی استقرار این تاسیسات در این بندر است. بهترین میگوی جهان از بوشهر صادر می شد و بزرگترین

تقسیم جهان به کشورهای شمال و کشورهای جنوب، راه حلی بود که کارشناسان تبلیغاتی جهان سرمایه داری برای از اذهان دور ساختن دو اصطلاح مهم در مطبوعات جهان جا انداختند: "کشورهای غارت شده و نیمه مستعمره" و "جهان سوم". این اصطلاحات از دل دوران پس از پیروزی انقلاب اکتبر بیرون آمده بود و جنبش های رهائی بخش و دمکراتیک جهان را، تا مرزهای "راه رشد غیر سرمایه داری" در بطن خود داشت. این اصطلاح جدید باید جای غارتگر و غارت شده را در فرهنگ انقلابی جهان می گرفت.

اگر شمال و جنوب را با همین معنا و مفهوم آخر، یعنی غارتگر و غارت شده برابر بگیریم، آنوقت می توان برای زندگی در شمال و جنوب خلیج فارس این اصطلاح را به خدمت گرفت.

شمال خلیج فارس با مسافتی حدود 2400 کیلومتر سرزمینی است با مردمی زحمتکش که ثروت را برای شمال خلیج فارس فراهم می کنند.

از شمال شرقی خلیج فارس به غرب آن برویم تا قصه این غصه را از یکجا شروع کرده باشیم، از چابهار شروع کنیم. جائیکه مردم ساکن آن وقتی خبر تاسیس منطقه آزاد تجاری را شنیدند با این تصور که نان به سفره شان افزوده خواهد شد در پوست ننگیدند. آغاز دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و وعده های بزرگ و باغ های دلگشا. اگر باغی هم بود، میوه چینش مردم محلی نبودند. کارگاه های لنج سازی که با وسواس و رقابت لنج های ماهیگیری می ساختند، به کارگاه های ساختن لنج های باری تبدیل شدند. ماهیگیران به ملوانانی تبدیل شدند که بجای ماهی انواع کالاها را با این لنج ها نقل و انتقال می دادند: آغاز نك سواری تجاری که بر اسب مراد در جمهوری اسلامی سوار شده و راه صد شبه را یک شبه می پیموند.

غرفه ها و حجره ها یکی بعد از دیگری، ابتدا در همان بازار سنتی چابهار و اطراف گمرک این بندر و سپس در ساختمان های نوساز استقرار یافتند. در این غرفه ها مردم محلی نه سهمی داشتند و نه حضوری، چرا که نه آه در بساط داشتند که با آن سودا کنند و نه قدرت حکومتی را پشت سر که حمایتشان کند. آنها که آمده بودند این هر دو را یکجا داشتند. "آقا" یانی آمدند و در چابهار لنگر انداختند، بادبان تجارت و ارتباط با آنسوی خلیج فارس به فرمان آنها بالا و پائین شد و مردم محلی همچنان ملوانانی باقی ماندند که هر گاه سر به شورش برداشتند مقامات محلی با وعده به آینده ساکتشان کردند. ماهیگیری و لنج سازی سنتی جای خود را به عضویت در شبکه پیچ در پیچ تجارت و باربری با لنج های باری داد. آنچه وارد شد، فارغ از گمرک و مالیات به تهران سرازیر شد و آنچه به خانه مردم رفت نانی بود که از باربری نصیب ماهیگیران قدیم و باربران جدید شد.

سالها از اعلام چابهار بعنوان بندر آزاد می گذرد. هاشمی رفسنجانی از ریاست جمهوری به مجمع تشخیص مصلحت رفته و تجار بزرگ در بالاترین طبقه برج های تجاری به رتق و فتق امور مشغولند. مسافرانی که از چابهار عبور می کنند، آن را بندری می یابند که می توان از آن کالاهایی را بنام "کالای همراه مسافر" ترخیص کرد. بلوچ های بندری این کالاها را با لنج ها از آنسوی خلیج فارس در شمال، به اینسو در جنوب آورده اند. محموله های

چک سفید ناصر واعظ طبسی و

مهر محرمانه

بنیاد الزهرا به هیچ ضمانتی نیاز ندارند

سلاطین تجارت

در لوکزامبورک خلیج فارس

دوبی

در آنسوی امواج، آنجا که زندگی تماما به نفت آلوده است و موی مردان قدرتمندش زیر چفیه سفید نمی شود، تجاری مستقرند که دستشان تا اینسوی خلیج و کوچه هانی که هنوز بوی تند ماهی تازه می دهد دراز است. تبارشان عرب نیست، اگر اهل اصفهان نباشد در قم زاده اما در بازار سنتی تهران بزرگ شده اند!

دوبی زیر رکاب آنهاست و ثروت افسانه ای که از ایران منتقل کرده اند هم شناسنامه و هم گذرنامه آنها. چشم حسرت بندرنشینان اینسوی خلیج هم بدرقه راهشان است و هم در انتظار باری که به اینسو می فرستند.

یک طبقه از برج بلند و تازه ساز "امیرات تاور" در ابتدای خیابان شیخ زاید دوبی بزرگترین دفتر این مردان چک سفید است. برجی که در مقایسه با برج های دوقلو و ویران شده نیویورک به بچه فیلی می ماند که پا به پای والدینش راه می پیماید. اینجا قلب تجارت ایران است و آنها که بارشان را در تهران بسته اند در این بارانداز تخته پوست پهن کرده اند.

دفتر مرکزی بنیاد الزهرا که سه امام جمعه تهران (هاشمی- جنتی- یزدی) بنیان گذارده اند اینجا است. هیات امنای هر چند گاه یکبار بصورت ناشناس وارد دوبی شده و در این دفتر جلسه تشکیل می دهند. تنها، هزینه دکور بندی آن در سال گذشته میلیون درهم، یعنی معادل یک میلیون و صد هزار دلار خرج برداشت.

مرکز تجاری "بورجمان" دوبی، این پایتخت تجار بزرگ منطقه با پول و ثروت آنها می چرخد، همانگونه که بانک های دوبی. شاید دوبی را بتوان با "لوکزامبورک" و "موناکو" در اروپا مقایسه کرد. در اولی هیچ قانونی اجازه بازرسی حساب های بانکی، این امن ترین گاوصندوق ها برای ثروت های باد آورده را نمی دهد و در دومی هتل هایش امن ترین محل برای دیدارهای محرمانه عاشقانه و سیاسی است. دوبی، مجموعه از هر دو پادشاهی نشین کوچک اروپاست: لوکزامبورک و موناکوی خلیج فارس است!

سکوهای صادرات نفتی در خارک برپا شده اند و بزرگترین ایستگاه نیروی هوایی کشور و مرکز بزرگ نیروی دریایی نیز در بوشهر مستقر است، اما همه آنها در پای واردات ذبح شده اند و اعتباری در حد کار و معیشت برای مردم محلی ندارند.

در بنادر کنگان، دیر، بوالخیر، دلوار، بوشهر، ریگ و گناوه چرخه زندگی با واردات و شبکه های مافیایی تجارت پیوند خورده است. در دوبی گاهی مردانی از بنادر ایران دیده می شوند که هنوز رنگ پوست سرشان حکایت از سالیان دراز کشاورزی در زاد و بومشان دارد و اکنون سالهاست با زمین و کشاورزی وداع کرده و اگر جانی داشته باشند باراندازند و اگر توانی برایشان باقی مانده باشد در حاشیه شبکه لنج ها و شناورها پادویی می کنند.

(بقیه محاکمه من محاکمه ... از ص 5)

یک تهمت و دروغ بسیار بزرگ خوانده که قوه قضاییه از زمان اعلام این پرونده تا به حال به آن دامن زده است. وی با تاکید بر سیاسی بودن پرونده المكاسب گفت: "چون دیگر عدالتی وجود ندارد و همه چیز به جوسازی های سیاسی موجود سپرده شده، پرونده ما هم چنین روندی را طی کرده است. مگر المكاسب مال شخصی من است؟ و مگر المكاسب را فقط من خریده ام؟ کسانی که جوسازی می کنند با من مشکل ندارند بلکه با تولید آستان قدس مشکل دارند، چرا که وقتی مقام معظم رهبری بر مبارزه با مفساد اقتصادی تاکید می کنند و از طرفی آیت الله طبسی نماینده ولی فقیه در استان خراسان است به طور مسلم اگر بتوانند بنده را محکوم کنند خواهند گفت آقای طبسی را بدنام کردیم که نتیجه این امر هم مستقیما می رسد به آقا و می گویند جناح وابسته به آقا خودشان دارای این نقیصه هستند. رقم چهارده میلیون و چهارصد برای چک دروغ است، من یک چک سفید امضا به بانک ملی دوبی داده ام و هیچ رقمی روی آن ننوشتم حالا چه کسی چک را نوشته و چرا بانک شکایت کرده و چه کسی به بانک گفته شکایت کن باید معلوم شود. در ضمن اگر من خلاقی هم کرده باشم باید در دادگاه دوبی رسیدگی شود، همانطور که مسوولان بانک ملی شکایت کردند و آنجا هم دادگاه تشکیل شد. مسأله این چک را هم کیفری کرده اند. اصلا معلوم نیست مقصود اینها از دادگاه چیست. ظاهرا که دادگاه اعلانی ایست، یعنی فقط رسالت اطلاع رسانی دارد نه تحقیق و قضاوت."

به این ترتیب ناصر واعظ طبسی اعلام کرد:

- 1- محاکمه من یعنی محاکمه رهبر!
 - 2- اگر علیه سیاسیون قوه قضائیه اعلامیه بدهد ایرادی به آن وارد نیست اما در باره غارتگری نباید چنین کند!
 - 3- من در اینجا به کسی حساب نباید پس بدهم، بلکه کشور من دوبی است!
 - 4- از شکم مادر هم که دنیا آمدم با چک سفید دنیا آمدم و هر رقمی که روی این چک نوشته شود معتبر است!
 - 5- اینکه از کجا در عرض 10-12 سال میلیاردها تومان پول به جیب زده ام نیز به کسی مربوط نیست، چون نهادهای زیر نظر رهبری نباید به کسی پاسخ بدهند؛ اگر بدهند ولایت و رهبری را زیر علامت سؤال برده اند.
- بچرخ تا بچرخیم!

نفس رهبران موفته اسلامي از کدام تنور گرم در مي آيد!

زنجيري که کميته امداد به پاي مردم بسته

پيرامون توان جبهه راست براي به خيابان كشانان چند صد هزار نفر در تهران و چند ده هزار نفر در شهرهاي بزرگ ديگر ايران حدس و گمان هاي مختلفي زده مي شود. شايد هنوز توهم توان به خيابان كشانان مردم با شعارهاي مذهبي و باصطلاح دفاع از ارزش هاي ديني در ميان برخي از رهبران روحاني و غير روحاني اين جبهه وجود داشته باشد، اما حقيقت در جاي ديگري نهفته است؛ در امكان اقتصادي جبهه راست و بندهاي مالي كه تا دورافتاده ترين روستاهاي ايران به دست و پاي مردم بسته شده است. در خراسان انبوه جيره بگيران و اجاره نشينان آستانقدس رضوي، در قم خانواده و بستگان روحانيوني كه به نوعي زندگي شان با حوزه علميه پيوند خورد ه است. در اصفهان وابستگان به كارخانه ها و زمين هاي مصادره اي كه در اختيار حوزه علميه اين شهر قرار گرفته، در تبريز، شيراز و ديگر شهرها به همين سبك و سياق جمع زيادي جيره بگير و حقوق بگير اين نهادها هستند. بسج جديدي كه موفته اسلامي آن را هدايت مي كند، بازماندگان قربانيان جنگ كه درمان و مسكن و خرج زندگي شان با ريسمان هاي مختلف به نهادهاي نظير كميته امداد امام و شوراي تبليغات اسلامي بسته شده است. در همين شهرها، انبوه روستائياني كه كوچ کرده و به حاشيه نشينان شهرها تبديل شده اند نيروي ذخيره جبهه راست اند. روستائيان باقي مانده در روستاها نيز به نوع ديگري در كمند كميته امداد امام به اسارت گرفته شده اند.

همين است كه هرگاه سخن از تحقيق و تفحص پيرامون نهادهاي خارج از كنترول دولت به ميان مي آيد فرياد جبهه راست به آسمان بر مي خيزد و هر گاه كه از ضرورت تمرکز نهادهاي نظير كميته امداد به سازمان تامين اجتماعي سخن به ميان مي آيد چند ترور روي دست دولت گذاشته مي شود. به اين ترتيب است كه 80 درصد قدرت اقتصادي در دست جبهه راست است و با اين قدرت، بسج نيروي سياسي مي كند. ريشه اي ترين تحول در جمهوري اسلامي با انحلال بسياري از اين نهادها و برقراري نظارت مجلس و دولت بر آنها آغاز مي شود. نظارتي كه حداقل دولت و مجلس خواهند توانست بر بودجه اي كه بعنوان بودجه دولتي در اختيار آنها گذاشته مي شود نظارت داشته باشند و وابستگان مالي اين نهادها خود را ابزار سياسي آنها ندانند. تجارت ديگر يك لقمه نان حلال نيست، بلكه يك لقمه بزرگ سياسي است كه در گروي مردم ايران گير کرده است. تجارت نيز از دل همين نهادها و مافيايي حاكم بر آنها بيرون آمده و چون خنجري بر پهلوئي توليد ملي و کشاورزي ايران فرو رفته است.

شهربانو امانی نماینده مجلس از ارومیه، شايد از نادر نمايندگان مجلس باشد كه در هياهو ناشي از جنجال سازي هاي جبهه راست براي فلج كردن اصلاحات، هنگام سخنراني براي

موكلين خود در همين شهر انگشت بر بخشي از واقعيات بالا گذاشت و اين درست در روزهاي بود كه اسدالله بادامچيان و محمدرضا ترقي و حاج حبيب الله عسگر اولادي شانه به شانه آيت الله مشگيني و آيت الله يزدي در قم و تهران سرگرم ميوه چيني از ماجراي چاپ يك طرح در روزنامه حيات نو بودند و مجلس و دولت را سرگرم بازي خود کرده بودند. در اين طرح شباهتي به آيت الله خميني يافته بودند، در حاليكه طرح مذکور مربوط به 65 سال پيش و در ارتباط با جدال قوه قضائيه و نهاد رياست جمهوري در امريكا بود. شهربانو امانی در همين دوران در اروميه و در جمع دانشجويان دانشگاه اين شهر گفت:

"همه در صحبت هايشان اتفاق نظر دارند كه توسعه ي کشور بر مبناي کشاورزي است، اما وقتي تقسيم بودجه ي ملي را مي بينيم، حمايت از صنايع خودروسازي (مونتاژ رو به ورشكستگي خودروسازي ايران) بيشتتر از بخش کشاورزي است.

وقتني در فصل برداشت چغندر قند، از اسكله هايي با مجوزهاي مشكوك، شكر وارد کشور مي شود يا زمان برداشت گندم، براي خريد گندم با خارج از کشور قرارداد بسته مي شود و يا در فصل برداشت برنج، برنج وارد کشور مي کنند، طبيعي است كه کشاورزي ما دچار مشكل شود.

چرا كسي نيست پاسخ دهد. پولي را كه براي خريد گندم خارجي اختصاص مي دهيد، چرا به گندم داخلي اختصاص نمي دهيد؟ اين چه حلقه اي است كه دوست دارد گندمكار را غارت و کشاورزي را نابود كند؟ رانت و واردات برنج به جيب چه كسي مي رود؟

تا زماني كه واردات خارجي محصولات کشاورزي با وزارتخانه اي كه سياستگذار در اين امر است در كنار هم نباشد، اتفاق هايي از اين دست طبيعي است.

دست هايي پنهان در امر شيلات کشور وجود دارد. در بخش شيلات ۲/۴ تا ۳ تن در هكتار برداشت مي شود در حالي كه تايلند حاضر است با سرمايه گذاري در اين بخش از هر هكتار ۷ تا ۸ تن برداشت كند و خودش نيز خريدار باشد. حصارهايي را دور اين بخش كشيده اند و نمي گذارند دامدار ما، کشاورز ما و كساني كه در شيلات سرمايه گذاري مي کنند، به نتايج مطلوب برسند.

زندگي نكردن جوانان روستايي در روستا و مهاجرت کشاورزان توليد كننده يكي از دغدغه هاي مجلس است. امروزه چه شده است كه با آن كه خدمات رفاهي زيادي به روستاها رسیده است و حتي طي روزهاي اخير بحث بر اين بود كه روستاهاي بالاي ۱۰ خانوار نيز برق دارد (اشاره به يكي از نماز جمعه های هاشمي رفسنجاني) با اين وجود كسي در روستاها نمانده است.

اماني افزود: گردانندگان چرخه ي توليد قبل از انقلاب ۶۰ درصد روستايي بودند، ولي اين رقم امروزه به ۵۰ درصد رسیده است و در روستاها به جز عده اي مابقي تحت پوشش كميته امداد و مستمر ي بگير باقي مانده اند.

اين را بايد سياستگذاران و حاكميت جواب دهد كه از ۱۰ هزار ميليارد تومان يارانه سال ۸۱ چند درصدش به دست نمازندان واقعي - يعني روستاييان - رسیده است.

در همين شهر اروميه بهترين زمين ها و باغ ها را به ساختمان تبديل کرده اند، در حالي كه بسياري از ساختمان هاي اروميه خالي از سکنه است و حتي در اين زمينه عده اي هم در زنداند. " (نقل سخنراني از خبرگزاري دانشجويي ايسنا)

گفتگو با نواچامسگی جامعه شناس امریکایی

جنگ در حال وقوع در ایران

و تدارك جدایی در آذربایجان

12 درصد نیروی هوایی پر قدرت اسرائیل برای حمله نظامی به ایران، در جنوب شرقی ترکیه مستقر شده است (جنگ با ایران امری است که احتمالاً در شرف وقوع است).

«نوام چامسکی» از اندیشمندان برجسته‌ی معاصر و استاد دانشگاه UCLA آمریکا، در گفت‌وگویی با یک سایت اینترنتی خبری در سانفرانسیسکو، آمریکا را سردمدار کشورهای تروریستی جهان نامید.

چامسکی در این گفت‌وگو در ارتباط با حمله به عراق و در پاسخ به این پرسش که «شما فکر می‌کنید چه اتفاقی در عراق خواهد افتاد؟» گفت: «اول از همه من فکر می‌کنم که ما باید خیلی در کاربرد واژه‌ی "جنگ علیه تروریسم" محتاط باشیم. جنگ با تروریسم نمی‌تواند وجود داشته باشد؛ این امر از نظر منطقی غیرممکن است. خود آمریکا یکی از کشورهای تروریستی پیشرو در جهان است. تمام کسانی که در حال حاضر داعیه جنگ با تروریسم را دارند، قبلاً توسط دادگاه جهانی به تروریسم محکوم شده بودند و در بسیاری از موارد کشورهای عضو سازمان ملل متحد (باستثنا ایالات متحده و اسرائیل) آنها را محکوم کرده اند. این افراد نمی‌توانند جنگ با تروریسم را اجرا کنند و در این امر جای هیچ شکی نیست. آنها 20 سال پیش جنگ علیه تروریسم را اعلام کردند و ما می‌دانیم که آنها چه کردند؛ آنها امریکایی مرکزی را ویران کردند و نزدیک به یک و نیم میلیون انسان را در جنوب آفریقا کشتند. اگر بخواهیم لیست کارها و اقدامات آنها را دنبال کنیم برای این امر پایانی متصور نیست و به همین دلیل اصلاً هیچ جنگی با تروریسم وجود ندارد.»

چامسکی ادامه داد: «در تاریخ 11 سپتامبر برای اولین بار در طول تاریخ، ظاهراً آمریکا با حملاتی مواجه شد که خودش به طور معمول در کشورهای دیگر جهان انجام می‌داد. 11 سپتامبر بدون شک نه تنها باعث تغییراتی در سیاستهای آمریکا شد بلکه موجب سرعت بخشیدن به آنها نیز گردید و این تغییر نه تنها شامل آمریکا شده، بلکه کشورهای دیگر را نیز در بر گرفته است. تمام دولت‌های جهان فرصت را مغتنم شمرده‌اند تا بر شدت فشار هایشان بر مخالفان بیفزایند و به آن نام "جنگ با تروریسم" دهند. این امر به طور مثال تأثیر عمده‌ای بر عراق گذاشته است. پیش از 11 سپتامبر، آمریکا توجه زیادی نسبت به عراق داشت؛ زیرا این کشور دارای دومین ذخایر نفتی جهان است. به همین دلیل آمریکا سعی داشت که به نوعی بر عراق چنگ بیندازد. این امری کاملاً واضح است که حملات 11 سپتامبر این بهانه را فراهم آورد.»

چامسکی که اندیشمندی ساکن آمریکاست در ادامه با اشاره به تبلیغات مقامات آمریکایی درباره‌ی احتمال استفاده از سلاحهای هسته‌یی علیه آمریکا و شهر نیویورک، به برنامه‌های مختلفی که در آنها شخصیت‌های مختلف سیاسی آمریکا در این باره سخن گفته و همواره تأکید می‌کنند که «ما باید صدام را تا زمستان امسال از بین ببریم و گرنه در غیر این صورت همگی نابود خواهیم شد» اشاره کرد.

چامسکی ادامه می‌دهد: «این موضوع که با این همه جار و جنجال در جهان این گونه مطرح می‌شود که تنها کسانی که از صدام می‌ترسند آمریکایی‌ها هستند نیز فراموش شد، همه از او متفرق بودند و بدون شک خود مردم عراق نیز از او می‌ترسند؛ اما در بیرون از عراق و ایالات متحده، هیچ کس از صدام نمی‌ترسد. نه کویت، نه ایران، نه اسرائیل و نه اروپا. آنها از صدام متفرقند؛ اما از او نمی‌ترسند. در ایالات متحده مردم خیلی می‌ترسند و هیچ شکی در این باره وجود ندارد. حمایتی که شما در آمریکا و نظرسنجی‌های این کشور برای جنگ می‌بینید چندان زیاد نیست؛ اما همین میزان نیز از ترس نشأت می‌گیرد. این یک داستان قدیمی در ایالات متحده است؛ هنگامی که بچه‌های من 40 سال پیش در مدرسه‌ی ابتدایی بودند، به آنها آموزش داده شد که اگر حمله‌ی اتمی صورت بگیرد در زیر میزها پنهان شوند. آمریکا همیشه در ترس بوده است. اکنون نیز کسانی که در راس قدرت هستند، قصد دارند مردم را بترسانند و برای ایجاد ترس لازم نیست کار زیادی صورت گیرد؛ اما این بار همه دست به کار شده‌اند. مقام‌های آمریکایی از این امر برای پیروزی در انتخابات کنگره استفاده کردند و مبارزات انتخابات ریاست جمهوری نیز از اوایل سال آینده برگزار می‌شود. آنها باید پیروز شوند در غیر این صورت توجه مردم را از دست خواهند داد.»

چامسکی در ادامه می‌گوید: «از سوی دیگر، با توجه به فساد که در دولت حاکم وجود دارد، مانند فساد شرکت "انرون" که باعث شد نام بسیاری در صفحات اول روزنامه‌ها قرار گیرد، لازم است اقدامی در جهت رفع این امر صورت گیرد. باید مردم را از فکر کردن به این موضوعات باز داشت و تنها یک راه برای این کار وجود دارد و آن هم این است که مردم را بترسانند. فاکتورهای سیاسی داخلی وجود دارند که باید طی زمان مورد توجه قرار گیرند. پیش‌بینی این است که این جنگ باید پیش از آغاز مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری خاتمه یابد. مشکلی که در این جا وجود دارد این است که هنگامی که شما وارد جنگ می‌شوید، نمی‌توانید پیش‌بینی کنید که چه اتفاقی می‌افتد. اگر هشدار سازمان سیا را جدی بگیرید، آنها کاملاً صریح در این باره سخن گفته‌اند. آنها گفته‌اند که اگر جنگ به وقوع بپیوندد، عراق ممکن است پاسخ این جنگ را با حملات تروریستی بدهد. این چیزی نیست جز ایجاد هیستری در جامعه. تبلیغات آمریکا این گونه القا می‌کنند که باید جلوی توسعه‌ی سلاحهای کشتار جمعی را به عنوان یک اقدام بازدارنده گرفت. آنها هیچ عامل ترساننده‌ی دیگری ندارند. نیروهای متعارف آشکارا عمل نمی‌کنند و هیچ نیروی بازدارنده‌ی خارجی وجود ندارد. تنها عاملی که هر کس می‌تواند بوسیله‌ی آن از خودش دفاع کند، ترور و سلاحهای کشتار جمعی است. به همین دلیل کاملاً قابل فرض است که آنها از این عوامل یعنی ترور و سلاحهای کشتار جمعی استفاده کنند. من فکر می‌کنم این پایه و اساس تحلیل سیا بوده و به اعتقاد من

به کویت نیز سرایت کند. به همین دلیل در آن زمان انگلیس و آمریکا تصمیم گرفتند تا خود مختاری صوری کویت را بدست آورند. تا آن زمان کویت به صورت یک مستعمره بود. آنها گفتند شما می توانید اداره هایتان را در کنترل بگیریید، پرچم داشته باشید و از این جور چیزها، انگلیسها گفتند اگر اخلاقی در این امر صورت بگیرد، ما خود شخصا مداخله خواهیم کرد و آمریکا نیز با چنین امری در مورد عربستان و امارات موافقت کرد.»

س: نظریاتی وجود دارد مبنی بر این که آمریکا به این طریق می تواند کنترل اروپا و حوزه ایقینوس آرام را نیز بدست گیرد. نظر شما در این رابطه چیست؟

چامسکی: «دقیقا! اشخاص زیرکی چون "جورج کنن" خاطر نشان کرده اند که کنترل منابع انرژی خاورمیانه، این امکان را برای آمریکا به وجود می آورد که به نوعی "قدرت وتو" علیه کشورهای دیگر را بدست آورد. منظور کنن، ژاپن است. x در حال حاضر ژاپنی ها می دانند که احتمال چنین امری وجود دارد و به همین دلیل به شدت تلاش دارند تا بتوانند به طور مستقل به مراکز نفتی دسترسی داشته باشند. این یکی از دلایلی است که آنها تلاش سختی را آغاز کرده اند و تاحدی نیز موفق شده اند تا روابطشان را با ایران و دیگر کشورها تثبیت بخشند تا به این طریق از سیستم کنترلی غرب رهایی یابند. در واقع یکی از اهداف طرح مارشال (پس از جنگ جهانی دوم) نیز این بود که اروپا و ژاپن از وابستگی به زغال سنگ به سوی وابستگی به نفت هدایت شوند. اروپا و ژاپن هر دو از منابع زغال سنگ برخوردارند؛ اما آنها به سوی وابستگی به نفت کشیده شدند. آمریکا کمک های فراوانی بر اساس طرح مارشال در اختیار شرکت های اروپایی و ژاپنی گذاشت تا آنها به اقتصاد نفتی روی آورند. برای یک قدرت این امر بسیار مهم است که بر منابع نفتی کنترل داشته باشد و پیش بینی می شد نفت حداقل برای دو نسل به عنوان منبع اصلی انرژی محسوب شود. شورای امنیت و اطلاعات ملی که مجموعه ای از آژانس های اطلاعاتی گوناگون است، پروژه های را با نام "روش های جهانی 2015" در سال 2000 منتشر کرد. آنها در این پروژه پیش بینی جالبی کرده بودند که پدیده تروریسم به دلیل جهانی شدن روبه گسترش خواهد بود. آنها واقعا راست می گفتند. آنها پیش بینی کرده بودند که آنچه جهانی شدن نامیده می شود، به افزایش اختلافات اقتصادی منجر خواهد شد و این درست برخلاف پیش بینی های تئوری اقتصادی بود که می گفت با جهانی شدن اختلافات اقتصادی کاهش می یابد. بنا به این پیش بینی، اختلافات و شکاف اقتصادی نیز به تدریج، تنش، دشمنی و خشونت منجر خواهد شد و قسمت اعظم این عوامل منفی نیز به آمریکا باز خواهد گشت. آنها هم چنین پیش بینی کرده بودند که نفت منطقه خلیج فارس نقش حیاتی روز افزونی برای تامین انرژی جهان و سیستم های اقتصادی خواهد یافت؛ اما آمریکا به آن متکی نخواهد بود بلکه سعی خواهد کرد تا آن را تحت کنترل در آورد. کنترل منابع نفتی بسیار مهمتر از دسترسی به آن است، زیرا کنترل با قدرت برابر است.»

زیر نویس:

x بر اساس آمار منتشره در سال 2000 ایالات متحده 20 درصد، اروپا 40 درصد و ژاپن 80 درصد نفت مصرفی خود را از منطقه خلیج فارس تامین می کنند.

سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی انگلیس نیز چنین امری را تایید می کنند.»

نوآم چامسکی در ادامه می کند: «من حدس می زنم آنها (آمریکایی ها) به جنگ دیگری کشیده می شوند که این جنگ احتمالا علیه سوریه یا ایران خواهد بود. حقیقت این است که جنگ با ایران امری است که احتمالا در شرف وقوع است. این امر کاملا آشکار شده است که 12 درصد از نیروی هوایی اسرائیل در حال حاضر در جنوب شرق ترکیه مستقر شده اند و علت این حضور، کسب آمادگی برای حمله به ایران است. آنها اهمیتی به عراق نمی دهند؛ عراق در نظر آنها کشوری است که خیلی زود شکست خواهد خورد؛ اما ایران همیشه مشکلی برای اسرائیل بوده است. ایران تنها کشوری در منطقه است که آنها نتوانسته اند از عهده آن برآیند و آنها به دنبال آمریکایی ها در پی این هستند که در سالهای آینده ایران را از پای در آورند. بر اساس گزارشی، نیروی هوایی اسرائیل برای شناسایی و تحریک و غیره در حال حاضر مشغول پرواز در مناطق مرزی ایران است و این نیرو، نیروی کوچکی نیست. در واقع نیروی هوایی اسرائیل از نیروی هوایی انگلیس بزرگتر است و حتی از نیروی هوایی سایر قدرتهای ناتو نیز بزرگتر است. به همین دلیل جنگ احتمالا در شرف وقوع خواهد بود. ادعاهایی وجود دارد مبنی بر این که تلاش هایی برای برانگیختن جدایی طلبان آذری در حال انجام است.»

چامسکی در ادامه می گوید: «این گفت و گو درباره برنامه های ضد تجارت اسلحه و اینکه تا چه حد جنگ آمریکا عاملی برای فروش تجهیزات نظامی است، اظهار داشت: « شما باید به خاطر داشته باشید که آنچه را که صنعت نظامی می نامند فقط یک صنعت با فن آوری پیشرفته است. نظامی گری در واقع پوششی برای بخش اقتصادی کشورها است. در ام. آی. تی (موسسه فن آوری ماساچوست) جایی که من در آن هستم، همه می دانند که این امر استثنایی برای برخی از اقتصاد دانان است. دیگران نیز می دانند که این فن آوری به این دلیل وجود دارد که حقوق هایشان پرداخت شود. سرمایه تحت قراردادهای نظامی و برای تولید نسل آینده اقتصاد با فن آوری بالا به مکانهایی مانند MIT وارد می شود. اگر شما به آنچه که اقتصاد جدید خوانده می شود نگاه کنید (اقتصاد جدید مانند کامپیوتر و اینترنت) متوجه می شوید که این اقتصاد از مکانهایی چون MIT بر اساس قراردادهای فدرال برای توسعه و تحقیق تحت پوشش تولیدات نظامی، بیرون می آید. یکی از دلایلی که آمریکا قصد کنترل مراکز نفتی را دارد، سود عایدی از این مراکز است و این سود به روش های گوناگونی قابل کسب است. یکی از این راهها فروش اسلحه است. بزرگترین خریداران تسلیحات آمریکا و احتمالا انگلیس، عربستان و امارات هستند که از تولید کنندگان ثروتمند نفتی به شمار می روند. آنها اکثر سلاحها را بدست آورده اند و این سود فن آوری های پیشرفته در ایالات متحده است. سرمایه ها به طرق گوناگون به خزانه های آمریکا باز می گردند و این امر به طرق گوناگون به اقتصاد آمریکا و انگلیس توان پیشرفت می دهد. من نمی دانم که شما تا چه حد به چیزهایی که ثبت شده اند توجه کرده اید؛ اما در سال 1958 هنگامی که عراق حاکمیت مشترک آمریکا و انگلیس را بر تولیدات نفتی این کشور نقض کرد، انگلستان به کلی دیوانه شد. در آن زمان انگلیس هنوز متکی به سود حاصل از کویتی ها بود. انگلیس به دلارهای نفتی نیاز داشت تا از اقتصادش حمایت شود و این امکان وجود داشت که آنچه در عراق اتفاق افتاده

این شکر از زهر تلخ تر است!

بنام "یوسفی" اهل قم اما سرگردان در تهران را بر سر نوشت کارخانه قند حاکم کردند و او هم "اشتری" نامی را بعنوان مدیر منصوب کرد، که از کارکنان هفت تپه و منفورترین مدیر هفت تپه بود. حوزه علمیه برای آنکه نامش بر سر زبان نیفتد "یوسفی" را جلو انداخت و کارخانه را اسما بنام او کرد.

طرح تصفیه کارگران توسط اشتری به اجرا گذاشته شد و پول چغندر کاران را نیز آنقدر نپرداخت تا آنها به خاک سیاه نشستند و کشت چغندر نابود شد. او اصفهانی است و علاوه بر مناسبات نزدیک با حوزه علمیه قم، در حوزه علمیه اصفهان نیز مناسبات وسیع دارد و سیل آن حوزه را هم چرب می کند. بدهی کارخانه به کشاورزان و کارگران به 8 میلیارد تومان رسیده است و او برای پرداخت بخشی از این بدهی یک میلیارد تومان از بانک صادرات شوش وام دریافت کرد، اما این وام را همگی دست به دست هم داده و بالا کشیدند. استخدام و تصفیه کارگران در گرو پاسخ به سئوالاتی از این دست قرار گرفت که "کفن چند متر است؟". بجای کارگران ماهر و آموزش دیده، از مساجد محلی هر کس قرآن خواندنش بهتر بود استخدام شد.

صدها تن شکر از انبارهای کارخانه به نقاط نامعلومی رفت که هرگز معلوم نشد پول آن به جیب چه کسی رفت. حیف و میل و سردر آوردن شکر سهمیه بندی شده از بازار سیاه از همان نیمه های جنگ با عراق شروع شده بود، همان دورانی که کارگران کارخانه خودمان حق نداشتند شکر اضافی در چایشان بریزند و بردن شکر از کارخانه به خانه جرم بود؛ اما آنچه که با پایان جنگ و با دولت خصوصی سازی رفسنجانی شروع شد نامش غارت بود نه حیف و میل. شکر را با جایش که کارخانه باشد بردند.

فروش لوازم و آهن آلات موجود در کارخانه آغاز شد و چند برابر پولی که بابت خرید کارخانه منعقد شده بودند (دو میلیارد تومان) از بابت فروش لوازم کارخانه به جیب زدند.

متواری ساختن کارگران و کشتکاران چغندر با نپرداختن پول چغندرهایی تحویل داده آغاز شد. کارگران و کشتکاران به وزارت کشاورزی در تهران شکایت بردند اما کارگزاران خصوصی سازی در این وزارتخانه بر همان سیاستی مهر تأیید زدند که در دزفول پیاده می شد و حوزه علمیه قم از آن حمایت همه جانبه می کرد.

به این ترتیب، سطح زیر کشت از 7 هزار هکتار ابتدا به 4 هزار هکتار و در سال 80 به 2 هزار هکتار و در سال 81 تنها به چند هکتار رسید و ریشه کشت چغندر را در دزفول خشک کردند. در سال 81 کارخانه اعلام ورشکستگی کرد و تعطیل شد. کارگران پس از آخرین بهره برداری به مرخصی رفتند و زمانی که بازگشتند با درهای قفل و زنجیر شده روبرو شدند.

مدیر جدیدی را بر راس این کارخانه ورشکسته و نابود شده گماردند بنام "خاتمی"، که هیچ قرابتی با محمد خاتمی نداشت. یک دلال اتومبیل در تهران و وابسته به صندوق مالی امیرالمومنین قم. آیت الله مصباح یزدی که در خرید کارخانه و فروش آن دست داشت پشت او بود.

پس از چند ماه مقاومت و اجتماع در اطراف کارخانه، سرانجام کارگران بموجب تصمیم اکثریت در تاریخ 14 آذر ماه جاده دزفول- شوش را بستند و خواستار حضور فرماندار شوش در اجتماع متحصنین شدند. وقتی فرماندار در جمع کارگران حاضر شد حرف اقتصادی کارگران همان شعاری بود که سر می دادند: "ما

کارخانه قند و تصفیه شکر دزفول و شوش با سرمایه دولتی قبل از سال 57 و با همکاری کشور چکسلواکی تأسیس شد. بعد از انقلاب و در دوران جنگ، زیر بمباران هوایی این کارخانه تکمیل شد و از حق اگر نخواهیم بگذریم باید از جانفشانی مهندسین کشور چکسلواکی در راه اندازی کارخانه و آموزش کارگران و مهندسین ایرانی یاد کنیم.

پس از راه اندازی کارخانه مهندسین چک رفتند و مدیریت کارخانه به پاسداری بنام "مجید هفت تنانین" واگذار شد که از گروه حراست بود. شعار مدیریت جدید "تعهد بالاتر از تخصص" بود. کارگران آموزش دیده بتدریج حذف شدند و جای آنها را افرادی گرفتند که مساجد و شوراهای مستقر در آنها معرفی می کردند. علیرغم همه ندانم کاری ها کارخانه به تولید خود ادامه داد و تعداد کارگران آن به 560 کارگر ثابت و 300 کارگر فصلی رسید. از همان ابتدای کار کارخانه در اطراف شهرهای دزفول، شوش، اندیمشک و شوشتر 7 هزار هکتار زمین زیر کشت چغندر رفت و جمع پرشماری از روستائیان و کشاورزان همراه با خانواده های خود در این زمین ها به کار کشت مشغول شدند. آنها به همراه خانواده شان در 500 گروه که هر کدام یک سر گروه 5 نفره داشتند، جمعیتی بالغ بر 4 تا 5 هزار نفر بودند. تولید شکر به 37 هزار تن رسید و حتی تا قبل از به زانو در آمدن کشت و صنعت نیشکر در برابر وارد کنندگان شکر از خارج، شکر سرخ را هم برای تصفیه در کارخانه های تولید شکر داخلی از خارج وارد می کردند.

فاجعه با اجرای سیاست خائنه فروش کارخانه ها به بخش خصوصی در دولت رفسنجانی آغاز شد. صنایع کشور مانند غنایم جنگی بین نهادها و بنیادهایی که زیر عباي روحانیون یکشنبه مثل قارچ روئیده بودند تقسیم شد و نام آن را خصوصی سازی گذاشتند. چه کسی؟ و از کجا؟ پول درآورد که توانست کارخانه ها را بخرد هنوز جزو اسرار مملکتی است. ظاهراً همان وامی که از بانک جهانی و صندوق بین المللی پول گرفته بودند به آقایان دادند و آقایان هم برای آنکه نامشان سر زبان ها نیفتد آقازاده هایشان را پیش انداختند و با همین وام های دولتی کارخانه ها را تصاحب کردند. آقازاده هایی که در دوران جنگ به خارج فرستاده شده بودند تا در انگلستان و امریکا و بلژیک تحصیل کنند و زبان فرنگی یاد بگیرند! کارخانه قند دزفول در این تاراج ملی به حوزه علمیه قم رسید. آیت الله مکارم شیرازی و آیت الله واعظ طیبی با دو میلیارد تومان کارخانه را خریدند تا وقف ترویج اسلام و گسترش حوزه کنند!

کسی بخاطر ندارد این دو میلیارد تومان به حساب دولت، بعنوان حافظ منافع ملت واریز شده باشد، مانند دیگر واگذاری ها به بخش خصوصی.

مدیریت کارخانه از این مرحله به بعد، حتی از دورانی که پاسداران و حراستی ها آن را اداره می کردند ضعیف تر شد. دلایلی

سرنوشت آینده کارگران این واحدها را با سرنوشت خود یکسان دیدیم.

جنگ زرگری میان قم و اصفهان

اوج گیری افشاگری مطبوعات درباره نابودی صنعت کشت چغندر باعث شد تا دو مدیر قمی و اصفهانی، یعنی اشتری و یوسفی با هم یک دعوی زرگری راه بیاندازند تا کارگران را بفریبند. ماجرای این دعوی زرگری و ریشه های آن هم دانستی است.

مدت ها شکر سرخ را از کشور کوبا و با قیمت ارزان وارد کردند و برای تصفیه و تبدیل آن به شکر سفید به انبارهای کارخانه منتقل کردند. قرار بر این بود که شکر سرخ با ارز دولتی وارد شده و بعد از تصفیه جهت فروش به خارج صادر شود. در این دوران شکر از جمله کالاهای سهمیه بندی شده بود، اما دلالتان بزرگ شکر، شکر سرخ تصفیه شده را با قیمت های بالاتر از بازار آزاد به شرکت های نوشابه سازی و دیگر کارخانه های مصرف کننده فروختند و از این تجارت خلاف و غیر قانونی میلیاردها تومان سود بردند. شکری که 180 تومان قیمت دولتی داشت به 400 تومان فروختند. این درست زمانی بود که سرمایه داران سنتی برای ایجاد کمبود مصنوعی و ثابت نگهداشتن قیمت بازار آزاد، هزاران تن شکر را در انبارهای کارخانه و سازمان قند و شکر نگهداشته بودند. حتی می گویند تولیدات داخلی در انبارها کپک زد. این حیف و میل و غارت، همان زمان توسط کارگران افشا و پیگیری شد. اشتری قمی علیه یوسفی اصفهانی یک جنگ زرگری و قضائی راه انداخت تا کارگران را ساکت کند. یوسفی مدعی شد که اشتری 13 میلیارد تومان از درآمدهای شرکت را اختلاس کرده است. پس از بقول خودشان بررسی قضائی گفتند 400 میلیون تومان از این اختلاس ثابت شده و اشتری هم مدتی کوتاه در زندان ماند و سپس با وثیقه آزاد شد. او از جنوب رفت و از زندان نیز آزاد شد و در مازندران یک کارخانه صد تنی تصفیه شکر خرید و کسی هم نپرسید پول این کارخانه را از کجا آورده ای؟ زیرا کارخانه اش را در همان شبکه ای فعال ساخت که به حوزه علمیه قم وصل است!

(بقیه آشکارا از اشغال مناطق ... از ص 4)

به سوریه، ایران و لبنان است. " از هم اکنون گفته می شود که در ماه فوریه و یا مارچ باید انتظار اخبار داغ در باره خطر تهاجم به ایران بود. حتی گفته می شود جهان از اخباری اشباع خواهد شد که افکار عمومی را آماده این حمله می کند. در اینصورت ارتباط بین ایران و القاعده کشف خواهد شد و با استفاده از تجربه تبلیغاتی زمینه ساز حمله نظامی به عراق، تبلیغات روانی برای پذیرش حمله نظامی به ایران و حتی عربستان و سوریه شروع خواهد شد. بدنبال این اخبار حامی اسرائیل (امریکا) اسلحه های خود را از داخل عراق به سمت ایران برخواهد گرداند. در چنین فضائی مردم امریکا به استقبال انتخابات ریاست جمهوری خواهند رفت. چه کسی در این انتخابات پیروز خواهد شد جز آنکه رهبری ماشین جنگی امریکا را در اختیار دارد و پیروزی ها را همراه با رونق اقتصادی به خانه می آورد؟

گرسنه ایم، زن و بچه ما نان می خواهند؛ اما آنها حرف های سیاسی هم داشتند. اینکه مدیریت جدید کارخانه (یعنی همان دلال اتومبیل) میان کارگران عرب زبان شوش و کارگران فارس زبان دزفول ایجاد تفرقه می کند. بعدها کارگران عرب زبانی که از شرکت در این تحصن خودداری کرده بودند با درک اشتراک منافع می که با دیگر کارگران داشتند در جمع بقیه کارگران شرکت کردند و به این ترتیب طرح ایجاد تفرقه میان کارگران و شعار "کارگر بومی در کارخانه بومی باید کار کند" شکست خورد. روز 20 آذر، یکماه حقوق عقب افتاده کارگران پرداخت شد. کارگران فصلی و کشاورزانی که حقوق آنها نیز پرداخت نشده بود به جمع بقیه کارگران پیوستند و در این پیوند اخبار و اطلاعات تازه ای فاش شد:

- مدیریت جدید شکر سرخ را که باید ابتدا سفید شود تا بتوان مصرف کرد، به کارخانه های نوشابه سازی، کمپوت سازی های قم و سوهان پزی های این شهر می فروشد. مصرف این نوع شکر در صنایع غذایی برای سلامتی مصرف کننده عوارض دارد.
- هدف از بستن کارخانه و اعلام ورشکستگی آن، گرفتن وام از دولت است. نظیر همان وامی که یکبار از بانک صادرات شوش گرفتند و پس ندادند.

کارگران با سابقه کارخانه که می دانستند اعتبار سندیکا و هویت آن چیست، اما در دوران جنگ اجازه بیان دلالتان را نمی یافتند، بتدریج به سخنگویان کارگران تبدیل شدند و آنها که با شعار "کار برای رضای خداوند" انجمن اسلامی را در مقابل سندیکا علم کرده بودند در انزوا قرار گرفتند. انجمن اسلامی را کارگران نهادی شناختند که در اختیار مدیریت انتصابی کارخانه و در برابر کارگران قرار دارد. روابط این مدیریت و انجمن اسلامی با حوزه علمیه ای که صنعت شکر را در پای تجارت قربانی کرده بود، تاثیر عمیقی در درک جدید کارگران کشت و صنعت از روحانیون و تجار به حکومت رسیده بوجود آورد. آنها تازه فهمیدند هیچ کس برای رضای خدا گامی بر نمی دارد و هر گامی در جهت منافع طبقاتی است.

انسان اندیشمندی که شما کمتر از من او را نمی شناسید می گوید: "خوب می شد اگر سرمایه داران و ملاکین مستقیما در ارکان حکومت شرکت می کردند و پست های مملکتی را در دست می گرفتند تا کارگران و دهقانان آنها را می شناختند و می دیدند برای چه کسانی کار می کنند و از چه طبقه ای حمایت می کنند."

آن دلال اتومبیل که مدیریت کارخانه قند را عهده دار شد، تا وقتی آیت الله مصباح یزدی گاه و بی گاه در شوش و دزفول سروکله اش برای حسابرسی اموال به غارت برده شده کارخانه پیدا نمی شد، معلوم نبود نماینده کیست و به کجا حساب پس می دهد. آقایان صاحب رساله پشت منخبین حزب الهی مساجد بودند و این کشف تازه ای برای کارگران بود. کارگران همچنین در عمل دیدند که خریداران کارخانه و صاحبان جدید آن، در اصل وارد کنندگان شکر از خارج بودند. تاسیسات کارخانه را چند برابر قیمتی که در طرح خصوصی سازی از دولت به دو میلیارد تومان خریده بودند، فروختند و 11 میلیارد دلار شکر هم وارد ایران کردند که دو سوم آن سود بود و به جیب حوزه علمیه قم و روحانیت مدیر این حوزه رفت. بدین ترتیب، کشور از نظر قند و شکر هم وابسته به خارج شد و حالا به کارگران می گویند بجای حقوق عقب افتاده بیائید سهام کارخانه را بخرید. کارخانه ای که تاسیساتش را تکه تکه کرده و فروخته اند. وقتی در روزنامه ها خواندیم قرار است ذوب آهن اصفهان و صنایع فولاد هم به همین بخش خصوصی واگذار شود

زندانیان اوین به دار آویخته شد. دبیردوم و جانشین دبیر اول حزب توده ایران در سال 1361

آنکه غبار از چهره سیاسی فردوسی روید

ف.م. جوانشیر

هر آنچه را نسل جوان انقلاب بهمن 57، - در وسعت يك نسل- کمتر از آن اطلاع داشت، در دهه 70 به آگاهی میلیونی نسل جوان کشورمان تبدیل شد. قدیمی ترین سرودها، کهن ترین داستان ها، ماندگار ترین ترانه ها، دل انگیزترین حماسه ها، و ملی ترین آوازه ها همانگونه از عمق تاریخ معاصر ایران- از صدر مشروطیت تاکنون- به سطح رویدادهای روز دعوت شدند، که کنکاش در متون تاریخی ایران و یافتن چرایی آنچه بر میهن کهن ما "ایران" رفته است نیازمند بازگشت به اعماق شد. خواندن و یافتن دلیل سلطه دربار صفویه بر سرنوشت ایران و خفتن پادشاهان خونریز این دودمان در پناه عیای روحانیت، ملال آورترین بخش کتاب های تاریخ مدارس و دانشکده ادبیات دانشگاه تهران بود و اکنون دهها کتاب و مقاله و رساله تحقیقی، منابع پیرامونی این بخش از سرگذشت ایران برای نسل جوان کشوراند!

سرودهای میهنی و بدنبال آن سرود ملی ایران از سال 1335 به بعد، بتدریج از کتاب های درسی پر کشیدند و جای خود را به سرود اجباری "شاهنشاهی" دادند. آنها را همراه با درس موسیقی از برنامه درسی مدارس حذف کردند، تا در آسمان ابری اختناق 28 مردادی ناپدید شوند. آنگاه که در انقلاب 57 مردم به خیابان آمدند سرودی برای خواندن نداشتند، چرا که هویت و فرهنگ ملی يك نسل را به تاراج برده بودند و عربیانی هویت ملی چنان بود که سرود "عن جزء عن جزء" عربی زده را بجای سرود ملی توانستند بر دهان يك نسل بگذارند!

بدینسان است، که امروز نسل جوان میهن ما تاریخ و هویت خود را در وسعت، شعر و ترانه، موسیقی و تصویر و حماسه و عشق یکجا می خواهد و فریاد "ای ایران، ای مرز پرگهر" بانگ این عطش عمومی و ملی است. فردوسی، بدینگونه و هیبت از عروج به زمین بازگشته است. نه بدان دلیل که نام شاهان در شاهنامه یافت می شود و یا تاریخ شاهان مکرر می شود، بل بدان دلیل که مردی و مردانگی، گذشت و پاکي، پهلوانی و ستیز با قلدری و پالایش زبان پارسی از لغات عربی را ستایش می کند. ایران زمین را به یاد مردم ایران زمین می آورد. بازخوانی فردوسی و حفظ و نقل اشعار شاهنامه، امروز و از دهان نسل جوان کشور دارای این معنی و هویت است و دریغ است اگر از آن همت والایی یاد نشود که برای نخستین بار چهره اجتماعی- سیاسی فردوسی و شاهنامه را کشف کرد و غبار تبلیغات شاهنشاهی را چنان از مجسمه او بر گرفت، که گوئی داد يك ملت را از شه پرستان باز پس گرفت. زنده یا "فرج الله میزانی" با نام مستعار "ف.م. جوانشیر" و "حماسه داد" او که در سال 1359 در تهران انتشار یافت و شنیده ایم چاپ جدیدی از آن با ویراستاری تازه ای در ایران در دست چاپ است.

بخشی از مقدمه ای که او خود بر کتاب تحقیقی خویش نوشته را، همراه با اسامی سر فصل های کتاب حماسه داد در اینجا و به یاد آن انسان فراموش نشدنی می آوریم. جوانشیر نیز از جمله قربانیان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان 1367 بود. یار و همگام 62 خسرو روزبه، که به جرم توده ای بودن در شویاژخانه

حماسه داد (بختی در محتوای سیاسی شاهنامه فردوسی)

غلط مشهوری است که فردوسی کار دیگری نداشته، جز به نظم کشیدن شاهنامه. می گویند ماخذ حاضر و آماده ای وجود داشت و فردوسی آن را با امانت تمام به نظم کشید. بسیاری از پژوهشگران روی "امانت" فردوسی دائما تاکید می کنند و او را به خاطر آن می ستایند، که در واقع نکوهشی شبیه ستایش است. اگر ادعای این پژوهشگران را بپذیریم، باید قبول کنیم که فردوسی شخصیت سیاسی-اجتماعی برجسته ای نبوده و فقط ناظمی است بی ابتکار که در بهترین حالت فارسی دري را تکامل بخشیده است. این برداشت به نظر ما بسیار سطحی است و علاوه بر همه معایب دیگر، این عیب بزرگ را هم در بردارد که نظرها را از ضرورت پژوهش در عقاید فردوسی و محتوای شاهنامه منحرف می کند.

براستی نیز اگر این ادعا صحیح باشد که کار فردوسی ثبت توأم با امانت متن حاضر و آماده ای است، دیگر هر گونه کنجکاوئی در عقاید فردوسی و دوران فردوسی-که بنابر آن برداشت تأثیری در محتوای شاهنامه نداشته- بی فایده می شود. توجه به این نکته اهمیت بیشتری کسب می کند اگر به یاد آوریم که صاحبان و مبلغین این ادعا کار تدوین کنندگان ماخذ اصلی را هم کوچک می گیرند و برآند که تئی چند نشستند و هر آنچه را که از متون قدیم به جا مانده بود در کتابی گرد آوردند.

به این ترتیب ماخذ شاهنامه عبارت می شود از مجموعه ناهمگونی از آنچه که تصادف روزگار آن را از دست چپاول نجات داده است. به عبارت دیگر ماخذ شاهنامه چیزی جز يك بایگانی از یادگارهای تصادفی کهن نیست. هر قطعه از این مجموعه می تواند معنی ومفهومی داشته، پیامی از تدوین کننده اصلی اش که مثلا در زمان ساسانیان می زیسته به همراه آورد، اما مجموع اثر نمی تواند هدف و معنای سیاسی واحدی را بیان کند.

شاعر و یا بهتر بگوییم "ناظمی" هم که این مجموعه ناهمگون را با امانت- یعنی بطور مکانیکی و بدون دخالت دادن عقاید خویش و روح زمان- به نظم کشیده به طریق اولی پیامی برای گفتن نخواهد داشت.

خوشبختانه يك نظر دقیق به شاهنامه نادرسی این برداشت سطحی را به ثبوت می رساند و نشان می دهد که فردوسی مولف شاهنامه است و نه ناقل "امین" متن حاضر و آماده. او روح زمان خویش را در شاهنامه منعکس کرده و سخنی جدی برای گفتن داشته است.

ده فصلی که ده فرمان ایزدی برای ستاندن داد يك ملت است

فصل اول. تحریف شاهنامه

فصل دوم. فردوسی مولف شاهنامه

فصل سوم. دوران فردوسی

فصل چهارم. نظر گذرا به حکمت فردوسی

فصل پنجم. حکمت داد

فصل ششم. نبرد پهلوانان و بزرگان با

شاهان خودکامه

فصل هفتم. نژاد در شاهنامه

فصل هشتم. جنگ و صلح در شاهنامه

فصل نهم. عشق و زن در شاهنامه

فصل دهم. تراژدی در شاهنامه

ونزوئلا

نبرد بر سر حاکمیت ملی یا سلطه شرکت های نفتی

آذر آشنا

دولت امریکا که تا قبل از اعتصاب روزانه 1ر5 میلیون بشکه نفت از ونزوئلا دریافت می‌کرد، اکنون از این نگران است که دولت چاوز مدیران و سرپرستان مطیع امریکا در صنعت نفت این کشور را اخراج کند و طرح بازسازی مدیریت نفت کشور با شدت بیشتری پیگیری کند. چاوز پیش از آنکه بر سر کار بیاید، در کارزار انتخاباتی خویش در برابر "لولا"، رئیس جمهور قبلی ونزوئلا چنین طرحی را اعلام کرده بود. برای جلوگیری از این طرح که نوعی ملی کردن نفت ونزوئلاست فشارهای اقتصادی امریکا به ونزوئلا سازمان داده شد و مقاومت‌های کنونی در برابر دولت چاوز شکل گرفت. اکنون در اجرای این طرح و حل مناقشاتی که در درون کشور ایجاد شده چاوز طرفدار نظارت اروپا و دولت‌های امریکایی لاتین و سازمان اوپک بر روند ملی کردن نفت و مقابله با نآرامی‌هایی است که همگان میدانند امریکا در پشت آن قرار دارد. این امر با مخالفت صریح امریکا روبرو شده و کارگزاران داخلی ایالات متحده در ونزوئلا برای سرنگونی دولت تقویت شده اند.

سخنگوی وزارت امور خارجه امریکا ریچارد بوچر می‌گوید: باید توجه داشت که سازمان دولت‌های امریکا در موقعیت ویژه‌ای برای حمایت از دموکراسی در ونزوئلا هستند و نیازی به ایجاد یک گروه جدید و جداگانه برای حل مسائل ونزوئلا نیست.

این در حالی است که منابع امریکایی لاتین می‌گویند اسپانیا هم بدلیل هم‌زبانی و پیوند با امریکایی لاتین و هم بدلیل حضورش در اتحادیه اروپا بهترین واسطه و داور برای حل مناقشات و نظارت بر اجرای ملی کردن نفت این کشور است.

منابع رسمی در سیاست‌گذاری‌های خارجی امریکا می‌گویند:

بدلیل افزایش نیاز امریکا به نفت برای جنگ احتمالی در عراق دولت بوش مصمم به حضور در ونزوئلا، بعنوان ناظر حل مناقشات سیاسی است، اما دولت چاوز اعتقاد دارد این حضور عملاً به معنای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت و رهبری و تقویت مخالفان دولت است.

به موجب طرحی که اکنون امریکا ارائه داده گروهی بنام "دوستان ونزوئلا" که مورد اعتماد یک طرف و یا دو طرف در گیر در ونزوئلا باشد طرح انتخابات زود رس را با وساطت سازمانها دولتهای امریکا و سازمان ملل می‌تواند دنبال کند. این تلاش‌ها اکنون هم بصورت ارائه طرح‌ها و هم بصورت تشدید مناقشات

درونی اوج گرفته است، زیرا امریکا 15 درصد نفت خود را از ونزوئلا تامین می‌کند و با توجه به نوسان قیمت نفت و پیامدهای احتمالی حمله نظامی به عراق، امریکا می‌خواهد تضمینی برای دریافت این مقدار نفت و اساساً کنترل نفت ونزوئلا در اختیار داشته باشد.

در این کشاکش، در برزیل و با رای و انتخاب مردم یک دولت چپ گرا بر سر کار آمده که طبعاً دوست دولت چاوز در ونزوئلا به حساب می‌آید. دولت جدید برزیل نیز بلافاصله پس از تحویل گرفتن قدرت دولتی در نقش حامی چاوز وارد میدان سیاست در امریکا لاتین شد و طرحی را برای پایان مناقشات سیاسی و بحران اقتصادی ناشی از اعتصابات نفتی ارائه داد. دولت بوش با این طرح مخالفت کرده است. بموجب طرح برزیل یک هیات مرکب از نمایندگان برزیل، سازمان ملل، مکزیک و حضور احتمالی اسپانیا بر فعالیت‌های دولت چاوز برای حل مناقشات سیاسی نظارت خواهد کرد.

پس از اعلام این طرح، کالین پاول، وزیر امور خارجه امریکا با وزیر امور خارجه مکزیک، نمایندگان برزیل و همچنین نمایندگان سازمان ملل و رئیس سازمان دولتهای عضو جامعه کشورهای امریکا که اکنون بر عهده ژنرال سزار گاویریا می‌باشد ملاقات و مذاکره کرد. سازمانی که در سال 1948 برای دفاع از صلح، آزادی و عدالت و رفاه بوجود آمد و ایالات متحده نیز در کنار دیگر کشورهای قاره امریکا در آن عضو شد.

سال پایان جنگ، تبدیل اتحاد شوروی به فاتح جنگ و مغلوب کننده فاشیسم و آغاز جنبش‌های رهائی بخش در قاره امریکا و کوبا، آفریقای و لومبا، آسیای و نهر. در سال 1962 و در اوج برخورد‌های سیاسی میان اتحاد شوروی و ایالات متحده که استقرار موشک‌های اتمی امریکا در کوبا آن را به اوج خود رساند، ایالات متحده کشورهای عضو این سازمان را زیر فشار گذاشت تا کوبا را از آن اخراج کنند. کشورهای عضو زیر بار این فشار نرفتند اما به محروم ساختن کوبا از حق رای در این سازمان تن داد و به این ترتیب کوبا نقشی غیر فعال در این سازمان پیدا کرد، گرچه سایه آن همیشه در جلساتی از سازمان که منجر به رای گیری است حضور دارد.

محور این گفتگوها بررسی قانون اساسی ونزوئلا برای تعیین سرنویشت دولت چاوز است. قانون اساسی دو راه را پیشنهاد می‌کند: انتخابات زود رس که تا کنون چاوز آن را رد کرده است؛ و انجام همه پرسى که طبق اختیاراتی که قانون اساسی به رئیس جمهور داده است توسط رئیس جمهور تا ماه آگوست به تعویق افتاده است. نتیجه این همه پرسى می‌تواند دو احتمال باشد: چاوز در قدرت باقی خواهد ماند و در صورت باخت، معاون وی قدرت را بدست خواهد گرفت و انتخابات جدید به فاصله یک ماه بر گزار می‌شود. در این صورت چاوز طبق قانون اساسی دیگر نمی‌تواند در این دوره از انتخابات شرکت کند.

چاوز معتقد است که آرای کافی برای ماندن بر سر قدرت را بدست خواهد آورد، به این شرط که این فرآیند نه اکنون، بلکه در ماه آگوست برگزار شود. در مقابل، مخالفین او طرفدار برگزاری همه پرسى تا پیش از آگوست و حتی در شرایط موجود هستند. شرایطی که بر اثر اعتصابات بشدت هیجانی است.

زمستان زیر

آتش جنگ

ژانویه با تقسیم عراق

به پایان می رسد؟

اکنون و با نزدیکی ایتالیا و انگلستان به آمریکا و زمزمه‌هایی که در اسپانیا جریان دارد عملاً آغاز شده است. با همین انگیزه است که پیمان ناتو دیگر اعتبار گذشته خود را برای آمریکا از دست داده است و این کشور در جستجوی پیمان‌های جدید نظامی در اروپاست. پیمانی که کشورهای ضعیف اروپای شرقی می‌توانند در آن وارد شده و عملاً به خطراتی بالفعل برای آلمان، فرانسه و روسیه تبدیل شوند!

مقدمات جنگ سوم جهانی که انفجار برج‌های دو قلوئی نیویورک سر آغاز آن بود، اینگونه فراهم می‌شود و گام دوم آن پس از افغانستان در عراق برداشته می‌شود. به این دلیل است که بی‌اعتناء به گزارش‌های بازرسان سازمان ملل متحد و نظرات شورایی امنیت سازمان ملل و موعظه‌های پاپ (روحانی سیاست زده‌ای که نقشی مهم در فروپاشی اروپای شرقی ایفاء کرد) آمریکا گسیل نیرو به خلیج فارس را ادامه می‌دهد. حتی میزان این گسیل نیرو نیز خود نشان می‌دهد که آمریکا نه منتظر اروپاست، نه نیازی به نیروی نظامی اروپا و ناتو دارد و نه عراق یگانه هدف است.

اظهارات مقام بلند پایه آمریکایی را که در زیر می‌خوانید نه تنها از لحاظ تعیین زمان حمله به عراق مهم است، بلکه وسعت خیزهای آینده را نشان می‌دهد؛ همانگونه که گزارش مربوط به "ترکیه، در رویای امپراطوری عثمانی" چنین دورنمایی را به نمایش می‌گذارد. (این مقاله را در همین شماره راه توده می‌خوانید)

و عده جنگ در 27 ژانویه

مقام بلند پایه دولت بوش گفت: "هر گونه گزارشی از تیم بازرسان سازمان ملل که در برگرفته بی‌گناهی عراق و در اختیار نداشتن سلاح‌های کشتار جمعی این کشور باشد برای دولت بوش کافی نیست. آنچه را که این دولت به آن معتقد است گناهکار بودن عراق است نه تیره آن."

این مقام بلند پایه‌ی دولت بوش با اشاره به روز 27 ژانویه اعلام کرد: «قرار است تیم بازرسان سازمان ملل در این روز گزارش نهایی‌شان را از سلاح‌های کشتار جمعی عراق ارائه دهند و دولت آمریکا نیز در همان روز مرحله جدیدی را برای خلع سلاح‌های کشتار جمعی عراق آغاز می‌کند که می‌توان آن را مرحله اصلی و نهایی بحران عراق دانست."

بر اساس گزارش شبکه اینترنتی العراق، این مقام آمریکایی افزود: "نهایی که می‌گویند 27 ژانویه یک روز عادی است و تاریخی بودن این روز را به سخره گرفته‌اند، نمی‌دانند درباره چه سخن می‌گویند."

این مقام در ادامه اظهار داشت: "دولت آمریکا در این روز با عملکرد سریعش به مرحله پایانی بحران عراق قدم خواهد گذاشت. دولت آمریکا هرگز اجازه نخواهد داد عراق از بازرسی بازرسان سازمان ملل به عنوان یک طعمه برای فریب جهان استفاده کند." از سوی دیگر بسیاری از منابع آگاه درباره اهمیت این روز اظهار داشتند: «به احتمال بسیار قوی هانس بلیکس، رئیس هیأت بازرسان تسلیحاتی سازمان ملل و محمد البرادعی، رئیس سازمان بین‌المللی انرژی اتمی گزارشی نهایی‌شان را به صورت بسیار مبهمی ارائه می‌دهند و در نهایت شیوه حل بحران کوزوو برای حل بحران عراق نیز پیشنهاد می‌شود و با این چراغ سبز شورایی امنیت که توسط روسیه، فرانسه و انگلیس نیز تأیید می‌شود، اقدامات لازم برای حل بحران عراق اتخاذ خواهد شد."

بازرسان سازمان ملل متحد که برای کشف سلاح‌های کشتار جمعی به عراق اعزام شده‌اند، علیرغم همه فشار تبلیغاتی که رسانه‌های آمریکایی به افکار عمومی جهان وارد می‌آورند، در گزارش خود تأکید کردند سلاحی را که آمریکا مدعی آنست در عراق نیافته‌اند. همزمان با این گزارش، مقامات دولت اسرائیل ادعاهای دیگری را در این زمینه پخش کردند که بموجب آنها عراق این سلاح‌ها را به سوریه و ایران منتقل کرده است و به همین دلیل بازرسان سازمان ملل نتوانسته‌اند آنها را پیدا کنند!

شورای امنیت سازمان ملل برای دومین بار با هدف محدود ساختن آمریکا در چارچوب مصوبات این سازمان تشکیل جلسه می‌دهد و این درحالی است که گفته می‌شود هنوز آلمان، فرانسه و روسیه بر سر حمله نظامی به عراق با آمریکا به تفاهم نرسیده‌اند. هیچکدام از این کشورها نمی‌گویند این تفاهم چیست و بر سر چه مفادی از آن تفاهم وجود ندارد؟ مطبوعات اروپایی نیز اشاراتی می‌کنند اما نه آنچنان که به وضوح مشخص شود در پشت صحنه چه می‌گذرد.

آنچه که مسلم به نظر می‌رسد جدال اصلی بر سر منافع است که بین کشورهای بزرگ سرمایه‌داری قرار است تقسیم شود. آمریکا سهم شیر را در تصاحب عراق و سلطه بر منافع نفتی این کشور می‌خواهد و اسرائیل و ترکیه نیز مانند انگلستان سودی در این سهم خواهند برد. آلمان و فرانسه و روسیه می‌دانند که با حمله نظامی آمریکا به عراق و استقرار قوای نظامی آمریکا در این کشور، نه تنها نفت عراق در اختیار آمریکا قرار خواهد گرفت بلکه در گام بعدی نفت ایران و سپس کنترل کامل خلیج فارس در اختیار آمریکا خواهد بود و حتی دخالت‌های مستقیم نظامی در ایران نیز آغاز خواهد شد که می‌تواند به تغییر جغرافیای منطقه ختم شود. کشورهای آنکه هنوز با آمریکا بر سر حمله نظامی به عراق به تفاهم نرسیده‌اند، بر سر این نوع مسائل و آینده غیر قابل کنترل عملیات نظامی آمریکا بحث دارند. هر کدام از این کشورها می‌دانند که در صورت سلطه آمریکا بر نفت خلیج فارس و تشکیل محوری نظامی-سیاسی مرکب از اسرائیل، ترکیه، آمریکا، ایران آینده، شیخ نشین‌ها، پاکستان و افغانستان عملاً یک بلوک جنگی در منطقه تشکیل خواهد شد و فشار بر اقتصاد اروپا با هدف کنترل بحران اقتصادی در آمریکا تشدید خواهد شد. این فشار اقتصادی، انفجارهای سیاسی در اروپا را می‌تواند بدنبال آورد و اتحاد کشورهای اروپایی را چنان متزلزل سازد که اتحادیه اروپا از هم بگسلد. امری که از هم

ترکیه آماده تصرف مناطق نفت خیز عراق می شود

ترکیه

در رویای امپراطوری عثمانی

کنفرانسی که در تاریخ 24 دسامبر با شرکت ژنرال موشه یالون رئیس ستاد ارتش اسرائیل و ژنرال حیلیمی اوزکوک در ترکیه برگزار شد، آخرین ترتیبات مهیا شده توسط ایالات متحده، اسرائیل و ترکیه را برای عملیات هماهنگ در جنگ احتمالی علیه عراق به پایان رساند. عملیات دفاع هوایی و موشکی این سه کشور به همراه نیروهای هوایی و دریایی بصورتی کاملاً نزدیک و هماهنگ با یکدیگر به گونه ای تنظیم شده است که سوریه و حزب الله را نیز در این جنگ شامل می شود.

سومین شخصیت کلیدی که در روزهای تشکیل این کنفرانس وارد ترکیه شد، جلال طالبانی، رهبر اتحادیه میهنی کردستان بود که دو هفته پیش از این سفر به منظور کنترل حلبچه در شمال شرقی عراق سرگرم نبرد با بنیادگرایان انصار اسلام کردستان، القاعده و دیگر نیروهای طرفدار صدام بوده است. نیروهای طرفدار صدام حسین در راستای اتخاذ سیاستهای استراتژیک در شمال عراق به نحوی مؤثر کنترل شاهراه حلبچه- سلیمانیه، که در شرق منطقه نفتی کرکوک قرار دارد را در دست دارند.

منابع نظامی "دبکا دات کام" (سایت اینترنتی که این تفسیر از آن برگرفته شده) در 25 دسامبر گزارش دادند که قرار است طالبانی همراه با مسعود بارزانی، رهبر حزب دمکرات کردستان در شمال عراق به نیروهای ترکیه بپیوندند. این دو گروه به همراه رهبران سیاسی و نظامی ترکیه و نمایندگان ایالات متحده بر اساس پیش نویسی که در واشینگتن تهیه شده است قرار است هماهنگی های لازم را در جنگ احتمالی آینده انجام دهند.

اصول این همکاری به این شرح تعیین شده است:

الف: دولت خودمختار کرد شمال عراق پذیرای هفتاد هزار نیروی لشکرهای دوم و سوم ترکیه خواهد بود تا آنها با پاکسازی منطقه از وجود ارتش عراق، مناطق نفتی کرکوک و موصل را به اشغال خود درآورند.

ب- نیروهای ترکیه پس از انتقال به این ناحیه، در عین قبول حق خودمختاری کردها، بصورت تلویحی حقوق کردها در منطقه زندگی آنها در ترکیه را نیز به رسمیت خواهند شناخت.

پ- در این پروسه، ترکیه کنترل دو شهر نفتی را با حمایت واحدهای ترکمن عراقی که از آنها خواسته خواهد شد تا علیه صدام که منطقه مربوط به آنها را تحت کنترل خود دارد طغیان کنند بدست خواهد گرفت. در زمان اشغال این مناطق توسط ترکیه، کردها از ادعای خود بر این مناطق چشم پوشی خواهند کرد.

ت- ترکیه سپس ایجاد خودمختاری ترکمن را به اجرا درخواهد آورد که از شمال تا مرکز عراق و تا نزدیکی بغداد ادامه خواهد داشت.

ث- ایالات متحده و ترکیه از همکاریهای سیاسی، دفاعی و اقتصادی میان کردها و استانهای خودگردان ترکمن حمایت و امنیت آنها را تضمین خواهند کرد. این بند از پیش نویس واشینگتن متذکر می شود که بخشی از درآمد نفتی شمال عراق به ایالت کردنشین اختصاص خواهد یافت.

پیش از برگزاری این کنفرانس، ارتش ترکیه در روز 24 دسامبر در شرایط آماده باش کامل قرار گرفت و لشکرهای دوم و سوم این کشور در مرز با عراق آرایش نظامی به خود گرفتند.

بر اساس اطلاعات منابع نظامی "دبکا دات کام" اجرای موفقیت آمیز مفاد این پیش نویس راه را برای حمله احتمالی ترکیه به شمال عراق و پیشروی آنها به سوی شهرهای نفت خیز بدون آنکه ارتش این کشور منتظر حمله عمومی آمریکا به این کشور از جبهه های دیگر شود را فراهم خواهد آورد.

در مورد عکس العمل صدام حسین در حمله ترکیه به عراق دو امکان وجود خواهد داشت:

1- از آنجا که بیشتر شمال عراق سالها تحت کنترل کردها بوده است، حکام عراق تجاوز ترکیه به این کشور را نادیده گرفته، در صدد دفاع از بغداد و تکریت برخوانند آمد. سپس وی راهی پیدا خواهد کرد تا به مردم عراق بگوید که شمال کشور به دست شورشیان افتاده است.

2- امکان دوم این است که صدام حسین جبهه ای را در جایی دیگر بگشاید، به عنوان مثال به تمرکز نیروهای آمریکایی در خلیج فارس، کویت، اردن و یا اسرائیل حمله کند.

سفر ژنرال یالون به ترکیه در 24 دسامبر شکی برای غرب باقی نمی گذارد که ترکیه در این نبرد شرکت خواهد کرد. در این رابطه فلج کردن نیروی هوایی سوریه حائز اهمیت بسیار خواهد بود. مصاحبه تلویزیونی آریل شارون، نخست وزیر اسرائیل در سه شنبه شب 24 دسامبر که در آن مدعی شد، عراق سلاحهای شیمیایی و بیولوژیکی خود را برای مخفی کردن از چشم بازرسان سازمان ملل به سوریه فرستاده است، نشانه اهمیت این تاکتیک بوده است. گرچه وی تاکید کرد که این اطلاعات باید تأیید گردد، اما انتخاب چنین زمانی از سوی شارون برای مطرح کردن چنین موضوعی، از سوی دمشق نوعی اخطار در عدم دخالت علیه پیشروی ترکیه در عراق تلقی خواهد شد.

بر اساس تحقیقات منابع نظامی "دبکادات کام" میان عراق و سوریه در سال 2001 قراردادی سری به امضا رسیده است که بر اساس آن، نیروهای عراقی در صورت بروز جنگ می توانند از مرز سوریه گذشته و از این کشور بعنوان پایگاهی برای حمله به اسرائیل استفاده کنند. اطلاعاتی که شارون افشا کرد تاکید بر این دارد که عراق با استفاده از این قرارداد، ضمن گسیل واحدهایی از ارتش خود به مرزهای سوریه سلاحهای غیر متعارف را وارد سوریه کرده است.

در اسرائیل بحث و جدلی پیرامون خطر دشمنان اسرائیل برای این کشور در جریان می باشد. رهبران حزب کارگر اسرائیل شارون را متهم کرده اند که با بزرگ کردن خطر حمله عراق به این کشور از آن به عنوان وسیله ای در انتخابات آینده استفاده می کند. از سوی دیگر برخی از کارشناسان نظامی اسرائیل معتقدند که موشکهای حزب الله که از سوی سوریه حمایت می شود و در مرزهای لبنان مستقر هستند تهدید بیشتری برای اسرائیل هستند تا عراق. در این رابطه ژنرال "آهارون زیوی"، رئیس ضد اطلاعات ارتش اسرائیل با حضور در پارلمان این کشور اظهار داشت که خطر القاعده بیش از عراق است.

شبکه تلویزیونی کاتال اول که از آمریکا برای داخل ایران برنامه پخش می کند. شنبه شب به وقت ایران گفتگویی مستقیم پیرامون مسائل روز ایران با سردبیر راه توده "علیرضالهی" انجام داد. متن این گفتگو را از روی سایت راه توده گرفته ایم که در زیر می خوانید:

در دو بخش نفت خیز در جنوب عراق و جنوب ایران

روحانیون نیمه عرب و نیمه ایرانی

خواب و اتیکان شیعه در سر دارند

دو تاکتیک شناخته شده در جمهوری اسلامی برای حذف طرفداران انقلاب 57 و طرفداران تحولات و اصلاحات، که از سال 59 تاکنون دنبال شده

- 1- اعدام چهره های سرشناس سازمان ها و احزاب سیاسی و وادار ساختن اعضای این سازمان ها به مقابله خیابانی و راه انداختن موج سرکوب نظامی.
- 2- اعتراف گیری زیر شکنجه از برخی رهبران موثر سازمان ها و احزاب سیاسی، بعنوان جاسوسی و سپس یورش بردن به آنها.

تمام تلاش مخالفان اصلاحات برای گسترش مناسبات با اروپا برای خریدن زمان است، تا پس از یورش به اصلاحات و بستن تمام روزنه های اطلاع رسانی مردم، با آمریکا بر سر میز مذاکره نشسته و همه گونه امتیازی به کاخ سفید بدهند. در این مانور سیاسی، عده ای روحانی نیمه عرب و نیمه ایرانی که امید چندانی به بقای تمامیت ارضی ایران ندارند، در فکر یک مرکز اسلامی با مرکزیت نجف اشرف اند، که بر خوزستان ایران هم سلطه داشته باشد!

هم هست که ما مرتب در باره این جنبش اصلاح طلبی و یا تحول طلبی در داخل کشورمان، در باره مقاومت های مخالفان اصلاحات مرتب گفته ایم که آنها ممکن است بتوانند نهضت آزادی را منحل اعلام کنند، ملی-مذهبی ها را برونند بگیرند، آعاجری را زندانی کنند، عبدي را ببرند سلول انفرادي، مجاهدین انقلاب اسلامی را نامشروع اعلام کنند و یا حتی جبهه مشارکت ایران اسلامی را منحل اعلام کنند و یا این وکیل و یا آن وکیل حقوقی را مثل دکتر زرافشان زندانی کنند، بالاخره در پایان این مقاومت ها و بگیرو ببندها می خواهند با خواست عمومی مردم ایران برای تحولات چه کنند؟ ما به این آقایان می گوئیم، گیریم شما دو هزار نفر را هم قتل عام کردید، بسیار خوب، با نیروی اصلی چه می کنید که مردم کوچه و خیابانند.

به همین دلیل هم هست که ما می گوئیم آقای رفسنجانی اشتباه بزرگی می کند وقتی ایران امروز را با ایران دهه 60 مقایسه می کند. ایشان هنوز در 17-18 سال پیش متوقف مانده، تصور غلطی دارد. دهه 80 که دهه 60 نیست. جامعه ما دچار تحولات وسیع شده، شناخت و آگاهی وسیعی در این جامعه نسبت به حاکمیت و تک تک چهره های مشهور آن پیدا شده است. حالا، کسانی درحاکمیت این را فهمیده اند و حتی زیر فشار شدید مخالفان اصلاحات این را بیان می کنند و کسانی هم مانند مخالفان اصلاحات در حاکمیت در برابر این خواست مقاومت می کنند. بسیار خوب، حالا شما فرض کنید این افراد طرفدار اصلاحات را از حاکمیت هم

شهنواز - جوان ها هنوز در تب و تاب هستند، در جستجوی حقانیت هستند، حقوق خودشان را می خواهند

ج- همه ملت ایران حق و حقوق خودشان را می خواهند، اصلاح طلب های در حاکمیت هم حق و حقوق خودشان را می خواهند، اصلاح طلب های خارج از حکومت هم حق و حقوق خودشان را می خواهند. خلاصه مردم ایران حقشان را می خواهند و خوب، البته دانشجویان هم بخشی از مردم هستند.

شهنواز- شما فکر می کنید اصلاح طلبی دولتی و اصلاح طلبی مردم با هم مغایرند و یا در کنار هم قدم بر می دارند؟

ج- ببینید! ما با این اصطلاحی که شما مطرح کردید موافق نیستیم. اصلاح طلب دولتی و غیر دولتی برای ما مفهوم نیست. به این دلیل که در داخل کشور ما یک خواست عمومی برای تحول و برای اصلاحات وجود دارد. کسانی سعی می کنند سخنگوی این خواست و یا بخشی از این خواست مردم باشند. خوب! بخشی از این سخنگویان امروز در داخل حاکمیت هستند و البته بخشی هم خارج از حاکمیت، بخشی در حاشیه حاکمیت هستند و بخشی هم اساسا اپوزیسیون حاکمیت هستند. در نتیجه، آنچه که در جامعه وجود دارد سخنگویانی پیدا کرده و باز هم می کنند.

همین آقایانی که شما اسمشان را گذاشتید اصلاح طلبان دولتی، 7 سال پیش، 10 سال پیش حرف های امروز را نمی زدند. پاسخ از نظر ما روشن است: امروز خواستی در جامعه ما برای دگرگونی وجود دارد که سخنگویانی پیدا کرده است و به همین دلیل

اما ما بی‌انیم مسئله را اینطوری ببینیم: این پرونده نظر سنجی را روی تز جاسوسی تنظیم کرده اند. یعنی گفته اند اینها رفته اند برای موسسه گالوپ یک کار تحقیقی و نظر سنجی انجام داده اند و این موسسه گالوپ را هم وصل کرده اند به سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا "سیا" و بعد هم توی بوق کرده اند که امثال عبدی برای این سازمان، یعنی سازمان سیا کار کرده اند و پول از گالوپ گرفته اند. خلاصه یک برج جاسوسی اینطوری درست کرده اند. حالا بی‌آیند واقعیت را در جمهوری اسلامی امروز نگاه کنیم:

امنیت کشور شده شلاق زدن و شکنجه کردن هر کس حقیقت را می‌گوید و بعد هم آوردن افراد به دادگاه و به تلویزیون. در حالیکه شما چیزی را در جمهوری اسلامی نمی‌توانید پیدا کنید که واقعا ارزش محرمانه ماندن داشته باشد و توی بوق نشده باشد. شما این سایت‌های اینترنتی مطبوعات بزرگ جهان را باز کنید، سایت‌های مربوط به وزارت دفاع آمریکا و سازمان‌های وابسته و حاشیه‌ای آن را باز کنید، عکس‌های محرمانه‌ترین پایگاه‌های نظامی ایران روی این شبکه هاست. پسر این آقای حاج رضانی فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر فعلی مجمع تشخیص مصلحت همان موقع که در ایران و در خانه فرمانده کل سپاه پاسداران بود با سازمان فضایی آمریکا "ناسا" وصل شده بود و اطلاعات می‌رساند و تازه وقتی این جوان خودش را به آمریکا رساند صدایش در آمد و به همین دلیل هم حاج آقا رضایی را برکنار کردند.

این معرکه‌ای که برای موسسات نظر سنجی گرفته اند خنده دار است. حتی جاده‌های 8 متری و 6 متری و متروکه مربوط به دوران جنگ دوم جهانی، که آقایان دستی سر و رویش کشیده اند و آنها را جاده‌های نظامی کرده اند در کردستان، لرستان و جاهای دیگر همه اینها الان آخرین عکس‌هایش روی شبکه اینترنت است و نوشته اند اینها راه‌های ارتباطی القاعده است.

من برای شما یک خبری را می‌گویم که هنوز دقیق آن منتشر نشده. الان سه روز است که در مطبوعات روسیه و اوکراین نوشته اند روسیه دو دستگاه بسیار مهم را که مربوط به نیروهای اتمی بوده از ایران پس گرفته و گفته که زیر فشار آمریکا مجبور به این کار شده است. می‌گویند چیزی بنام "مگنوم" است و آمریکا نسبت به فروش آن به جمهوری اسلامی بسیار حساس بوده و به روسیه اعتراض می‌کرده است. در تمام این مدت روسیه منکر فروش این دستگاه به جمهوری اسلام بوده، جمهوری اسلامی هم که در این باره چیزی نمی‌گفته و مطبوعات هم که چیزی نمی‌نوشتند، حالا آمریکا چه سندی بدست آورده و چگونه به روسیه ارائه داده و به آنها ثابت کرده این دو دستگاه را به جمهوری اسلامی فروخته‌اید و باید پس بگیرید؟ و روسیه هم چاره‌ای جز تسلیم نداشته است!

جز این است که محرمانه‌ترین اسناد با عکس و نقشه و تفسیر از داخل نیروهای نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی در اختیار آمریکا و اسرائیل قرار می‌گیرد؟ شما ببیند از داخل بیوت این آقایان نکان می‌خورند خبرش در اختیار مجلس اعلائی انقلاب اسلامی و دم و دستگاه احمد چلبی در امریکاست. شبکه معاودین عراقی در جمهوری اسلامی که امروز مثل ستون پنجم دشمن در تمام ارکان امنیتی و نظامی و قضائی جمهوری اسلامی عمل می‌کند خبر رسان نیست؟

حذف کردند. با حذف این افراد از حاکمیت که اصل موضوع، یعنی آگاهی مردم و خواست مردم برای تحولات حذف شدنی نیست! عبدی را هم بکنند توی سوراخ اوین، مشارکت را هم منحل کنند، عده‌ای را هم بکشند، خوب، با این فحشائی که توی خیابان هست چه می‌کنند؟ با بیکاری چه خواهند کرد؟ با دروغگویی چه خواهند کرد، کسی دیگر حرف این آقایان را قبول ندارد. شما این نماز جمعه‌ها را نگاه کنید در اصفهان، مشهد، تهران. باور مردم فروریخته نسبت به این آقایان. حالا بفرمایند با این باور در هم شکسته چه می‌کنند؟ کسانی که این مسائل را می‌دانند، آن را می‌گویند و در حاکمیت هم هستند کسانی که آن را می‌گویند. گیریم آنها را حذف کردید، وقتی اصل موضوع در جامعه و در کوچه و خیابان وجود دارد، خیلی طبیعی است که کسان دیگری سخنگوی این خواست خواهند شد و در اولین فرصت چهره‌های دیگری ورود به صحنه خواهند کرد. مگر اینکه بخواهند یک قتل عام بکنند. دو سه میلیون نفر را بکشند، مثل کودتای سوهارتو در اندونزی در دهه 60 میلادی. در اینصورت هم بلافاصله سوال اساسی اینست که بعدش چی؟ به بقیه که زنده مانده اند چه می‌خواهید بدهید؟

8-7 میلیارد دلار پول فروش نفت را دولت خاتمی ذخیره کرده، این آقایان برای این پول خواب و خیال دارند. فکر می‌کنند بخشی از این پول را می‌ریزند جلوی مردم و بیشترش را هم آقایان بازاری‌ها و روحانیون پرور شده می‌زنند به جیب. همان کاری که آقای رفسنجانی بعد از جنگ و قتل عام زندانیان سیاسی در پایان دهه 60 کرد و پول قرضی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را ریخت توی بازار و سهم موش را به مردم داد و سهم شیر را هم خودش و بازاری‌های بزرگ زدند به جیب و شیخ نشین دویی را تبدیل به پایتخت بانکی و تجاری خودشان کردند.

بسیار خوب، اگر آن پول ریختن توی بازار در دهه 60 حلال مشکلات بود که دیگر نباید جنبش کنونی بوجود می‌آمد. این 8-7 میلیارد دلار هم تمام می‌شود و بیشترش می‌رود به حساب‌های بانکی آقایان در دویی، مثل پول‌های پسر آقای واعظ طیبی، عده‌ای هم کشته و عده‌ای هم از حاکمیت حذف می‌شوند. بعدش بامردم گرسنه و شورشی چه می‌کنند؟ با شورش و جنگ داخلی و تجزیه ایران چه می‌کنند؟ با اشغال عراق و سقوط قیمت نفت تا بشکته‌ای 10-15 دلار چه می‌کنند؟ با قطع امید کامل مردم نسبت به امکان تحول در جمهوری اسلامی چه می‌کنند؟ کدام در باغ دلگشا را می‌توانند به روی مردم باز کنند؟ با تولید خوابیده چه خواهند کرد؟ این آن نکته اساسی است که همیشه باید به آن توجه کرد و با همین درک و شناخت است که ما با اصطلاح اصلاح طلب حکومتی مخالفیم.

شهنواز- در باره این تغییر نظراتی که اصلاح طلبان می‌دهند چه نظری دارید؟ این تغییر فکری که در زیر فشار دادگاه‌ها و یا در زندان‌ها می‌دهند تأثیری روی این حرکت‌هایی که در ایران هست خواهد داشت؟ تضعیف خواهد کرد روحیه‌ها را؟

ج- اشاره شما ظاهراً به صحبت‌هایی است که آقای عبدی در دادگاه کرده

شهنواز- دقیقاً

ج- بسیار خوب. من می‌خواهم خدمت شما بگویم که اولاً حرف عجیب و غریبی نزده، گفته این نظر سنجی که ما کردیم مثلاً اگر نتایجش اعلام نمی‌شد بهتر بود و دشمن از آن بهره‌بردار نمی‌توانست بکند. بقیه حرف‌ها هم که چیزی نگفته.

ابوالقاسم سرحدی زاده را در خانه قدیمی اش دیدم. آن موقع قائم مقام بنیاد مستضعفان بود و در عین حال سرپرستی موسسه انتشاراتی "آزادگان" را هم داشت که همان روزنامه آیندگان صادره شده بود. من با نگرانی در باره سعادت پرسیدم و ایشان گفت: من همین حالا از اوین می آیم. با حاج اسدالله (لاجوردی) صحبت کردم، گفت برو خودت با سعادت صحبت کن. من رفتم و یکساعت با سعادت صحبت کردم، بحث کردیم، بهش گفتم همدیگر را از زندان شاه می شناسیم، کوتاه نیامد. گفتم تیربارانت می کنند و من وقتی گریه می کنم می گویم "مرگ بر آمریکا".

خوب آن فاجعه دهه 60 که هنوز هم آقای رفسنجانی خواب آن را می بیند اینگونه در بی خبری و کم تجربگی نسل انقلاب شروع شد. سعادت را اعدام کردند و دهه خونین 60 شروع شد. دهه ای که بنام مجاهدین خلق، مهم ترین و با ریشه ترین روحانیون را ترور کردند و شما یقین بدانید که همان دستهایی در کار این ترورها بود که امروز در کار ترور حجابیان و صدور حکم اعدام برای هاشم آعاجری و محاکمه عباس عبدی در کار است.

این یک تجربه و یا یک تاکتیک است، که در باره ماجرای سید مهدی هاشمی و خلع آیت الله منتظری هم تکرار شد و در جریان یورش اخیر به ملی مذهبی ها هم تا آستانه تکرار آن رفتند و هنوز هم نقشه اجرای آن را دارند.

حالا هم خیال دارند با اعدام آعاجری مثلا و به خیال خودشان مجاهدین انقلاب اسلامی را به خیابان بکشند و قلع و قمع کنند و لابد به نام آنها عده ای از افراد موثر را بکشند.

تاکتیک دوم دستگیری چند فرد موثر از یک سازمان سیاسی است و وادار کردن آنها در زیر شکنجه به اعتراف به جاسوسی. بعد هم این اعتراف را مبنای یورش به کل سازمان مورد نظرشان قرار دهند. این کار را ابتدا و بصورت بسیار خام با دولت بازرگان کردند و گفتند در دیدار الجزایر با آمریکایی ها زدوبند شده است. بعد هم امیرانتظام را گرفتند و بدنبال آن هم دولت بازرگان را قربانی کردند و نهضت آزادی و ملیون و ملی مذهبی ها را به حاشیه راندند که هنوز هم ادامه دارد.

اوج این تاکتیک دستگیری شبانه تعدادی از رهبران حزب توده ایران و بردن آنها زیر وحشیانه ترین شکنجه ها و گرفتن اعتراف به جاسوسی بود. شما این نامه آقای کیانوری را حتی اگر مخالف ایشان و یا حزب توده ایران هم هستید بخوانید تا ببیند با عده ای پیرمرد 70-80 ساله و زندانی قدیمی چند ده ساله در زندان توحید و زندان اوین چه کردند. بر مبنای همین بازجویی های زیر شکنجه به حزب توده ایران حمله کردند و چند هزار نفر را زندانی کردند و بسیاری از آنها هم در جریان قتل عام زندانیان سیاسی در سال 67 اعدام شدند.

در همین نامه که متاسفانه تا بعد از درگذشت ایشان امکان انتشار آن وجود نداشت، بدقت از نقشه ای صحبت شده است که مشابه آن را در باره ملی - مذهبی ها و حالا هم در باره موسسات نظر سنجی بکار گرفته اند. در ماه های مخوف پایان 61 و آغاز 62 یک نقشه درست کرده بودند با این سناریو که قرار بوده حزب توده ایران کودتا کند و کیانوری رئیس جمهور و همین آقای عمومی که حالا زنده مانده و در ایران زندگی می کند وزیر دفاع شود و

این شبکه و خبررسان های آن خواب و خیال تاسیس یک کشور اسلامی با مرکزیت نجف اشرف و وسعت جنوب عراق و جنوب نفت خیز ایران را در سر ندارد؟

کانون جاسوسی اینجاست نه موسسه نظر سنجی که توی کوچه و خیابان از مردم پرسیده نظراتان در باره مقامات مملکتی چیست و یا مثلا در باره مذاکره با آمریکا چه می گویند. از بقال سرکوچه و یا فلان راننده تاکسی و یا فلان استاد دانشگاه و فلان خانم خانه دار در باره همین چند موضوع پرسش کرده اند. اصلا لازم به نظر سنجی نیست.

موسسه گالوپ چه نیازی به این حرف ها برای سازمان سیا دارد. شما با هر کس که در خیابان صحبت کنید همان حرفی را می زند که در این نظر سنجی گفته شده است. اینهمه خبرنگار خارجی که به ایران میروند و می آیند و حتی تا قلب دهات بلوچستان ایران می روند و گزارش تهیه می کنند در نشریات کشورهاشان نمی نویسند و یا اطلاع نمی دهند که در ایران چه می گذرد؟ در این نظر سنجی از یک عده ای با مشاغل مختلف پرسیده اند شما نظراتان راجع به چهار پنج نفر از مقامات مملکت چیست؟ آقایان خامنه ای، خاتمی، رفسنجانی و همین ها که نماز جمعه می خوانند. این که جاسوسی نیست. شما هر 10 نفر که دلتان می خواهد در هر کجای تهران انتخاب کنید و درباره این پنج نفر سؤال کنید، همان حاصلی بدست می آید که در این نظر سنجی بدست آمده است. بنابراین، این شعیده بازی که آقای مرتضوی در دادگاه درست کرده، یک حقه بازی تکراری است.

دو تاکتیک تکراری

ببینید این ماجرا از یک روش و هدف معینی برخاسته که از سال 59 همین آقایان در پشت صحنه و حالا روی صحنه آن را دنبال کرده اند. ماجرای دستگیری و صدور حکم اعدام برای آعاجری و این ماجرای دادگاه نظر سنجی هم همین است.

از سال 59 برای یورش به احزاب، بستن مطبوعات و جلوگیری از آگاهی مردم و ارتباط مردم با همدیگر دو تاکتیک تا همین امروز در جمهوری اسلامی دنبال شده است:

یک تاکتیک اینست که فرد موثری از یک سازمان را بگیرند و بی گناه اعدامش کنند تا بقیه اعضای این سازمان سر به شورش سیاسی و یا حتی شورش مسلحانه بر دارند. این کار را در اواخر سال 58 و اوایل 59 در کردستان و ترکمن صحرا کردند و همه تجربه شان را در جریان اعدام جنایتکارانه محمد رضا سعادت از رهبران آن وقت سازمان مجاهدین خلق به کار گرفتند. سعادت را که اتفاقا روی مواضع اصلی و اصولی سازمان مجاهدین خلق پافشاری می کرد و می گفت توطئه دستگیری او یک توطئه انگلیسی-آمریکایی است و حتی یک نامه شش صفحه ای نوشت که واقعا دفاعیه یک زندانی مظلوم و انقلابی بود، اعدام کردند. اسدالله لاجوردی دستور این اعدام را داد. با این اعدام هدفشان این بود که سازمان مجاهدین خلق دست به اسلحه برده و بریزند توی خیابان تا تصفیه خونین خیابانی شروع شود و دفتر آزادی های بعد از انقلاب را ببندند. خیلی از همین اصلاح طلب های امروز که اکنون خودشان در معرض خطر قرار دارند، آن روز این توطئه را نتوانستند درک کنند و نتوانستند قاطعانه جلوی آن بایستند. من شخصا همان شب ها، همین آقای

و البته در این میان عده ای روحانی نیمه عرب نیمه ایرانی که پیوندهایشان با نجف و عراق بیشتر از پیوندشان با ایران است نقش بسیار مهمی دارند. ما به این نقطه ثقل باید بپردازیم. و اگر امروز نپردازیم فردا دیر است.

شهنواز- وقت ما در حال پایان است. من حتما تا هفته دیگر و با وقت دیگری برای گفتگو با شما تماس می گیرم. اما حالا و در پایان این گفتگو می توانید يك نتیجه گیری بکنید. حمله به عراق می تواند تاثیری در این چالش ها و گفتگوها داشته باشد.

ج- ببینید! بحث گفتگو و چالش با آمریکا نیست. منظرم عواقب حمله آمریکا به عراق است که مطرح کردید.

این آقایان در حال حاضر در دو عرصه فعالیت می کنند. یکی ژست مخالفت با آمریکا، مقابله با جاسوسی به سود آمریکا و مقابله با خطر نظامی آمریکاست. مثل همین کارهایی که دارند در ارتباط با دادگاه نظرسنجی می کنند. دوم اینکه در پشت این نقاب و از آن زیر تمام مدت در حال مذاکره و امتیاز دادن و معاشقه اند با آمریکا. این کار را دارند می کنند. در همین مانورها، امتیازهایی هم می دهند به اروپا تا برای تصفیه داخلی و رفتن به سوی مذاکره مستقیم و دادن امتیازهای بسیار مهم به آمریکا زمان بخرند. مثل همین سفر آقای لاریجانی به ژنو و تعهدی که برای ایجاد تغییرات در قوه قضائیه داده و شما نتایج آن را در همین تصمیم اخیر مربوط به منع سنگسار زنان شاهد هستید. این آقای لاریجانی که یکبار طرفدار حقوق بشر نشده، نگاهش به حقوق بشر تغییر نکرده، این تلاش ها برای سپر کردن اروپا در برابر آمریکا تا زمانی است که امکان نشستن پای میز مذاکره مستقیم با آمریکا فراهم شود. همه نوع امتیاز می خواهند داد. فعلا تا این تخته آزادی مطبوعات در کشور هست، تا این مجلس و این دولت هست و تا شعار انقلابی با مصرف داخلی داده می شود نمی توانند پای این میز مذاکره بروند و به همین دلیل هم زمان می خرند تا ابتدا فضای داخل کشور را ببندند و سپس برای ماندن و جلب حمایت همه جانبه آمریکا بروند با کاخ سفید مذاکره کنند و مردم هم ندانند آقایان برای ماندن بر سر قدرت به چه خیانت هایی تن دادند. همان کاری که اسلافشان در دوره صفویه و قاجاریه کردند. بحث من این نیست که موفق خواهند شد یا خیر؟ و یا آمریکا چنین خواهد کرد و یا چنان خواهد کرد. بحث من اشاره به آن چیزی است که در پس کله این آقایان می گذرد و شعبده بازی هایی مثل دادگاه نظر سنجی و زمزمه حمله به حزب مشارکت ایران اسلامی و دفتر تحکیم وحدت و غیره برای دست یافتن به آن صورت می گیرد. شما یقین بدانید که پایگاه آمریکایی بهشهر در زمان شاه بسیار ناچیز خواهد بود در برابر امتیازهایی که این آقایان برای جلب حمایت آمریکا خواهند داد. کافی است دولت خاتمی سقوط کند و از روی نعل عده ای بگنزند و بتوانند فضای سیاسی کشور را کاملا ببندند تا ببینید چگونه لنگ می بندند و جلوی کاخ سفید صف می کشند. به این ترتیب است که رقابت برای گفتگو و مذاکره با آمریکا به يك رقابت در عرصه حکومتی تبدیل شده است.

شهنواز- متأسفانه وقت ما تمام است. من حتما در هفته آینده با شما يك گفتگوی طولانی مدت تر خواهم کرد.

ج- امیدوارم به این حرف ها، که با برخی حرف های دیگر تفاوت دارد، توجه شود.

شادروان منوچهر بهزادی، وزیر خارجه و خلاصه همینطور سمت وزارت و وکالت و فرماندهی درست کرده بودند و اینکه ارتش شوروی هم از افغانستان وارد ایران شده و از این کودتای سرخ حمایت خواهد کرد. 3 هفته تمام این عده را زیر شلاق و دستبند قپانی گرفتند تا به این طرح اعتراف کنند و همین اعتراف را پیش آقای خمینی برده و با استدلال به همین اعترافات چند هزار جوان و غیر جوان توده ای را دستگیر کنند. این سناریو را اجرا کردند و بعد از آنکه کارشان تمام شد، اساسا در دادگاه صحبتی هم از کوتای سرخ نشد، زیرا اصلا چنین کودتایی در کار نبود. همین عسگر اولادی و دوستانش ترتیب این سناریو را داده بودند و طرح را هم خود عسگر اولادی از انگلیس ها در پاکستان گرفته و به تهران آورده بود. ما این تجربه زنده و فراموش نشدنی را در برابرمان داریم و به همین دلیل تکرار آن را در باره ملی-مذهبی ها و نظر سنجی و دیگر ماجراهایی که ممکن است باز هم اتفاق بیافتد برای ما تعجب آور نیست. شاید عده ای در حاکمیت و در میان اصلاح طلبان شوکه شوند اما ما نمی شویم و می دانیم سرو ته این ماجراها چیست و به کجا بند است!

روش و تاکتیک دوم همین است: چند نفر را بگیرند، زیر شکنجه برای آنها پرونده جاسوسی درست کنند و بعد هم این بازجویی را مبنای یورش به حزب و سازمان کنند. با ملی مذهبی ها و با کنفرانس برلینی ها هم همزمان با تاکتیک اول، این تاکتیک دوم را هم دنبال کردند و حالا هم در باره مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی می خواهند همین تاکتیک را بکار ببرند.

تمام هدف اینست که جلوی متشکل شدن مردم، جلوی آگاهی مردم، جلوی سینه سپر کردن مردم در برابر حکومت، در برابر زورگویی را بگیرند، مطبوعات را ببندند و ادامه حکومت مافیایی را ممکن سازند. این درس کهنه و شناخته شده را هم خوب بلدند و یا بهتر است بگوییم آنقدر بی استعدادند که جز این تاکتیک دیگری برای حکومت کردن بلد نیستند.

ما ماجرای پرونده نظر سنجی و حتی این دادگاه آقای عبیدی را اینگونه می بینیم و از آنجا که معتقدیم این نوع روش ها دیگر هیچ چاره و حاصلی برای آقایان به همراه ندارد و دهه 60 و سرگیجه و ناشناختی مردم نسبت به حکومت پایان یافته، این ماجرا را هم مثل پروژه ملی-مذهبی ها شکست خورده می دانیم. حتی اگر یورش بیاورند و عده ای راه بگیرند و حتی بکشند، دیگر حکومت کردن بر این مردم به شیوه گذشته ناممکن است. نه حکومت می تواند و نه مردم می خواهند! تمام این شعبده بازی پرونده نظر سنجی هم همین است، می خواهند راه ارتباط گیری مردم را ببندند و آخرین نیروهای بازمانده انقلاب 57 را از صحنه حذف کنند. ما این دوتاکتیک و دو روشی را که برای شما و بینندگان و شنوندگانتان گفتم از همان سال 59 و 60 علیه آن چیزی می دانستیم و هنوز هم می دانیم که نامش دستاوردهای انقلاب 57 است. انقلابی که از همان سال 59 نقشه فرو بردن آن در باتلاق متعفن کنونی را داشتند و دوتاکتیکی را که برایتان گفتم با همین هدف به اجرا گذاشتند.

به این ترتیب، می خواهم به شما بگویم که مسئله عبیدی و نظر سنجی نیست. مسائل بزرگتری در جامعه امروز ما مطرح است و کشور ما را دارند با این ماجرا آفرینی ها به ورطه نابودی می برند

با ابتکار دولتمردان و رهبران دولت دمکراتیک افغانستان

انتشار طرح برنامه جبهه وسیع ملی-میهنی افغانستان

رهبران و دولتمردان دولت دمکراتیک افغانستان، اخیراً طرح برنامه جدیدی را برای یک اتحاد وسیع، جهت فعالیت سیاسی در کشور افغانستان ارائه داده اند. این طرح، در عین حال که فراخوانی است برای ایجاد یک جبهه مشترک ملی، حاوی کارپایه های یک برنامه مشترک اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و حاوی دیدگاه های نوینی در باره حقوق ملیت های ساکن افغانستان نیز می باشد.

برجسته ترین نکته در این طرح و کارپایه اتحادی، نرمش فوق العاده ایست که با توجه به شرایط نوین جهانی و موقعیت ویژه افغانستان در بند بند آن بکار گرفته شده و دیگر نیروهای اجتماعی این کشور به درک ناگزیر آن دعوت شده اند. شاید این طرح بتواند با نخستین طرح برنامه حزب توده ایران در دوران اشغال ایران در جریان جنگ دوم جهانی و رهنمودهای کمیترن برای تشکیل وسیع ترین جبهه ها برای مبارزه با فاشیسم مقایسه کرد. رهنمودی که از درون سخنرانی های معروف "دیمتریف" کمیونیست برجسته بلغارستان و یازدهمین کنگره کمیترن بیرون آمد و در نفي چپ روی های تئوریک استالین در برخورد با بورژوازی ملی در کشورهای جهان سوم بود.

جامعیت طرح ارائه شده از سوی دولتمردان و رهبران حزب دمکراتیک خلق افغانستان به گونه ایست که حتی دولت کنونی حاکم بر افغانستان نیز، چنانچه بخواهد از موجودیت و هویت تاریخی افغانستان دفاع کرده، سیاستی ملی را در پیش گیرد و فضای سیاسی کشور را به روی احزاب و سیستم پارلمانی در کشور باز کند نمی تواند واقع بینی مندرج در این طرح را نادیده انگارد.

شاید بتوان برخی اخبار پیرامون مذاکرات دولت کرزای با برخی نظامیان برجسته حکومت دمکراتیک افغانستان جهت بازسازی ارتش ملی این کشور و همچنین حضور دولتمردان سابق در دستگاه دولتی سرپا فاسد باقی مانده از دوران طالبان را واکنشی مثبت در رابطه با این طرح ارزیابی کرد.

نکته مهم دیگری که در طرح مورد بحث برجسته است، گشایش آغوش به روی همه احزاب چپ و دمکرات افغانستان و دوری گزیدن از پاره ای معیارهای دوران گذشته که مانع همگرایی دمکرات ها، چپ ها و کمیونیست ها در کشورهای مختلف جهان، از جمله کشورهای جهان سوم بود می باشد.

این که طرح مذکور تا چه اندازه خواهد توانست روی نیروهای چپ و دمکرات ایران تاثیر بگذارد، نکته ایست که آینده در باره آن قضاوت خواهد کرد، اما از هم اکنون می توان ادعا کرد که حزب دمکراتیک خلق افغانستان و دولتمردان گذشته افغانستان مبنکر و پیشگام اتحاد و تشکل و جبهه جدیدی در کشور خودشان شده اند که احزاب مشابه در منطقه، هر یک به فراخور موقعیت خود از آن بهره خواهند گرفت. واقعیات پر قدرت تر از باقی ماندن در تخیلات، عزلت گزینی و افعال سیاسی است. شتاب رویدادهای جهانی و حوادثی که در منطقه می گذرد بر این واقعیات مهر تائید می زند!

طرح مذکور را با کمی تغییرات در اصطلاحاتی که آن را به فارسی امروز ایران نزدیک تر می کند و همچنین حذف برخی توضیحات در زیر می آوریم:

پس از حادثه یازدهم سپتامبر 2001 در ایالات متحده امریکا، تغییرات معینی در آرایش نیروها در عرصه جهانی بوجود آمد و در افغانستان نیز تحولات بزرگی رخ داد و بار دیگر میهن ما در مرکز توجه جهانیان قرار گرفت ولی برغم آن، مردم ما هنوز محکوم به فقر عظیم و کشور ما هنوز دستخوش بی امنیتی ها و رقابت هاست. معهدا «میدوارپها و زمینه های برای ارائه اندیشه، نظر و عمل سیاسی برای برون رفت از این وضع نیز پدید گردیده است.

اکنون مبارزه سیاسی در کشور ابعاد جدیدی به خود می گیرد و این واقعیتی است که همه آنرا خواهند پذیرفت. تحولات اخیر سیاسی در کشور بصورت پایه گذاری نهضت فراگیر سیاسی و تدوین خطوط فکری متناسب با آنرا به پیش می کشد ولی چنین امری باید بر پایه

کارپایه اتحاد وسیع، ملی و دمکراتیک در افغانستان

کشور ما افغانستان در امتداد رویدادهای مهم سیاسی-اجتماعی سده پیشین، بر مبنای تضادهای درونی و تحت تاثیر کشمکشها میان ابرقدرت های آن دوران، بویژه در جریان جنگ سرد، درگیر منازعات و چالش های گوناگون گردید و در پایان آن برای یک دهه کامل در شرایط تسلط ارتجاع به آخرین پلکان تاریخ رانده و به دست فراموشی سپرده شد.

یک سازمان متشکل و دارای خطوط فکری واحد نمی تواند بوجود آید. در عین حال نباید از تلاش برای یکی ساختن دیدگاه ها در جریان کار و مبارزه سیاسی دست کشید و این پاسخی است منطقی در برابر این سؤال که نخست باید تمام نظرات یکسان شود و سپس به ایجاد نهضت اقدام گردد. ما هر گاه فریفته چنین پنداری شویم باید سالهای دیگر در انتظار بمانیم و فرصت های دیگر را از دست بدهیم و آنگاه با دستان خالی به نقطه اولی بر گردیم. واقعیت این است که نزدیکی ها در عمل سیاسی تبارز می نماید.

ضرورت تدوین خطوط فکری برای "نهضت میهنی" اندیشه همگانی و آمادگی ذهنی بخاطر شرکت در روند مبارزه و حمایت فعال از تشکل سیاسی، ضرورت طرح خطوط فکری را برای نهضت میهنی ضروری می سازد. برغم اینکه این نهضت خود را ادامه دهنده مبارزات و سنن افتخار آمیز نیروهای تجدید طلب و آزادیخواه؛ تحول طلب و ترقیخواه سده پیشین می داند و داده ها و دستاوردهای آن مبارزات را گرمی می پندارد؛ ولی ارزش ها و اقیعیت ها و ضرورت های نوین سیاسی و جریانات فکری برخاسته از بینش جدید را نیز در نظر می گیرد. چنین خطوط فکری در واقع بعنوان پیوندی منطقی میان گذشته و حال و تلفیق آن با شرایط مشخص کنونی کشور و سرانجام همسویی میان مواضع با هم نزدیک فعالان سازمانی و شخصیت های سیاسی تلقی می گردد. ضرورت های سیاسی لحظه تاریخی در کشور چنین امری را ضروری ساخته است. ولی در هر حال؛ اساس خطوط فکری نهضت میهنی را دفاع از منافع ملی و مصالح عالیله کشور تشکیل میدهد.

خطوط اساسی فکری اهداف عمومی

- مبارزه در راه استقلال، تمامیت ارضی، آزادی، دموکراسی، عدالت اجتماعی و وحدت ملی در کشور
- گسترش تماس و همکاری مبتنی بر گفتگوها با نیروهای مختلف سیاسی و اجتماعی در باره تداوم و تعمیق روند سیاسی در کشور، از جمله در رابطه با تحقق جهات دموکراتیک توافقات کنفرانس شهر بن
- مبارزه بخاطر آرمان های دفاع از حقوق مدنی، اجتماعی و دموکراتیک مردم
- مخالفت در برابر خشونت گرایي و گرایش ها برای حفظ قدرت و یا رسیدن به آن از طریق زور و سلاح
- حمایت از تشکیل اردوی ملی مدافع استقلال و تمامیت ارضی افغانستان و تقویت نیروهای امنیتی بمنظور تامین امنیت مردم
- حمایت از تلاشها برای جلوگیری از برخوردهای گروهی و منطوقی؛، خلع سلاح و جمع آوری آن بدون استتار در سرتاسر کشور
- مبارزه به منظور تامین صلح و ثبات پایدار و امنیت سراسری در افغانستان
- مبارزه بخاطر تامین حاکمیت قانونی

ضرورت های عینی و به ملاحظه تغییراتی که در کشور و در پهنه جهانی پدید گردیده است همگام و همسو باشد.

بنابراین؛ بازنگری ساختارهای فکری در شرایط کنونی یک ضرورت مبرم است. صرف برپایه درک و شناخت این ضرورت است که ارزیابی های سیاسی درست از تغییرات اخیر می تواند صورت گیرد.

اکنون زمان آن فرارسیده است تا با نتیجه گیری های واقع بینانه از گذشته، آنانی که در راه رهایی مردم از قید و بند و اسارت سیاسی و ملی، اجتماعی و اقتصادی اندیشیده و مبارزه کرده اند، در اوضاع و احوال کنونی نیز در قطار سایر نیروهای تحول طلب و آزادیخواه در داخل و خارج کشور به فعالیت علنی و مسالمت آمیز بپردازند.

نیروهای پر شمار روشنفکران کشور که غالباً در کشورهای گوناگون جهان پراکنده شده اند می توانند که در همگرایی و همسویی با نیروهای ترقیخواه داخلی مبارزه سیاسی پویا و پرتوانی را در جهت تعمیمی دموکراسی و تامین عدالت اجتماعی در افغانستان سازمان بخشند. از اینجاست که در صورت پایه گذاری نهضتی متشکل و فراگیر؛ بمثابة قانونی برای سازماندهی تلاش های شخصیت ها و گروه های از مبارزان میهنپرست، ترقیخواه و عدالت پسند بوجود می آید به صراحت باید ابراز داشت که در اینجا هدف احیای هیچ یک از احزاب یا سازمان های سیاسی نیست که در سالهای پیش با برنامه ها، آئین نامه ها؛ ایدئولوژی ها و سیاستهای مشخص خویش متناسب با آن شرایط فعالیت میکردند. اکنون در شرایط نوین پدید آمده در کشور خطوط فکری؛ اهداف سیاسی و وظایف سازمانی نیروهایی که باید گرد هم آیند؛ متفاوت از گذشته هاست. بنابر آن؛ شرکت طیف وسیعی از فعالان سیاسی؛ گروه ها؛ محافل و گرایش های مختلف که در یک نهاد واحد می تواند شکل بگیرد، این نهضت را به ملاحظه خصلت فراگیر آن و وظایفی را که در برابر خویش قرار می دهد می توان "نهضت میهنی دموکراسی و ترقی افغانستان" نام گذاشت که در این سند آن را به فرض اختصار "نهضت میهنی" می نامیم.

شیوه های برخورد در راستای تشکل سازمانی "نهضت میهنی" تلاش برای همگون سازی نظرات مختلف در درون نهضت می تواند همواره پدیده ای مثبت باشد ولی دستیابی به آن نیازمند زمان است. بنابراین آمیزش گرایش های قبلی بعنوان یکی از خصوصیت های این نهضت پذیرش نظرات متفاوت به ملاحظه فرهنگ سیاسی نوین و در آخرین تحلیل بکار بستن نظر اکثریت و مشارکت فعال همه برای تحقق آن یک ضرورت مبرم است.

بدینسان آمیزش جریان های همفکر و گرایش ها و دیدگاه های کم و بیش متفاوت در نهضت میهنی نشانه ای از درک ضرورت های سیاسی نوین در اوضاع و احوال کنونی در جامعه و جهان است. بدینگونه "نهضت میهنی" قانونی است فراگیر که در واقع هواداران دموکراسی و ترقی افغانستان در آن گرد هم می آیند و این برخوردی منطقی نسبت به اوضاع و پدیده های کنونی در کشور شمرده می شود. هنگامیکه از تفاوت نظرات و دیدگاه های سیاسی در درون "نهضت میهنی" سخن به میان می آید به معنی آن نیست که اندیشه ها، گرایش ها خیلی دور و مجزا از هم اند. در غیر آن این نهضت بعنوان

سیاست اقتصادی و اجتماعی

پذیرش نظام اقتصادی بازار و گسترش رقابت سالم اقتصادی توام با رعایت اصول عدالت اجتماعی، تأمینات مادی و بیمه های اجتماعی

پشتیبانی از تلاش‌ها برای تشویق سرمایه‌گذارهای داخلی و خارجی در افغانستان. از میان برداشتن موانع سیاسی و حقوق و تأمین مصنوعیت قانونی سرمایه‌ها، بهره‌آنها و انواع ملکیت‌ها جهت توسعه اقتصادی، رشد صنعت، زراعت و ساختمانی؛ گسترش سرمایه‌گذاری های دولتی در بخش‌های زیربنایی، بهداشت و آموزش و حمایت از بخش خصوصی برای تولید، اشتغال و مهار کردن بیکاری

پشتیبانی از مساعی برای استفاده موثر از کمک‌های بین‌المللی در جهت سرمایه‌گذاری‌های دولتی بخاطر بازسازی و نوسازی زیربنای اقتصاد ویران شده کشور و بخاطر پیشرفت اقتصادی و بهبود زندگی مردم

مبارزه با فساد اداری، رشوه‌خواری و سوء استفاده از داریی‌های عامه و امدادهای خارجی

تلاش برای جلب مشارکت هم‌میهنان علاقمند، تحصیل‌کرده و صاحب سرمایه در خارج کشور جهت سرمایه‌گذاری و سهم‌گیری در بازسازی و نوسازی در داخل افغانستان

پشتیبانی از اقدامات مقتضی برای انجام اصلاحات مالی و پولی و مهار کردن تورم

مبارزه برای ایجاد اهرم‌های مالیاتی که در خدمت تقسیم ثروت ملی قرار گیرد

پشتیبانی از اقدامات لازم جهت سوبسید برای کالاهای اساسی مورد نیاز اقشار کم‌درآمد کشور

حمایت از توزیع مواد لازم اولیه به سیستم کوپون در راستای جلوگیری از تورم و ارتقای سطح قیمت‌ها، کمک به خانواده‌های کم‌درآمد و جلوگیری از کمبود اموال

مبارزه برای ایجاد زمینه‌ها در جهت تأمین بیمه‌های صحتی و حقوق تقاعد

مبارزه بخاطر افزایش سطح دستمزدهای کارگران و کارمندان دولت و متقاعدین به نسبت میزان تورم سالانه

مبارزه بخاطر تصویب قوانین عادلانه و دموکراتیک در حمایت از حقوق کارگران، دهقانان و پیشه‌وران

حمایت از رشد و انکشاف سریع مناطق عقب‌مانده کشور از لحاظ اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی

دفاع از حقوق معلولین، معیوبین و بازماندگان قربانیان جنگ

در زمینه‌های آموزش و توسعه فرهنگی

مبارزه بخاطر اعمال سیاست‌های دموکراتیک و واقع‌بینانه در زمینه تعلیم و تربیت

مبارزه همگانی برای ایجاد زمینه‌های آموزش و پرورش سالم کودکان و جوانان

تلاش بخاطر ایجاد زمینه‌های مساعد برای فعالیت‌های آزادانه ورزشی از سوی جوانان

مبارزه بر ضد تروریسم و کشت، تولید و قاچاق مواد مخدر در افغانستان

دفاع از حقوق بشر در افغانستان و جهان بر پایه اعلامیه جهانی حقوق بشر

مبارزه بخاطر حل دموکراتیک مساله ملی و مساله زبان در کشور

مبارزه در راه ایجاد سازمان‌های منافع حقوق و تشکل‌های روشنفکری، دانشجویی، جوانان، زنان و اقشار و لایه‌های دیگر اجتماعی که ضامن دموکراسی پایدار در کشور می‌گردد.

تلاش برای تأمین حقوق زنان در همه عرصه‌ها بویژه تأمین حق آموزش، حق کار و شرکت در اداره و سیاست

همسویی مبارزات نهضت با مبارزات کلیه نیروهای آزادیخواه و مترقی در گستره کشور و جهان مبتنی بر دفاع از ارزش‌های انسانی

اهداف سیاسی

مبارزه برای استقرار نظام دموکراسی پارلمانی شکل جمهوری مبتنی بر پلورالیزم سیاسی، سیستم چند حزبی و انتخابات آزاد عمومی، سری و مستقل بر پایه نفوس

مبارزه در راه آزادی‌های دموکراتیک اعم از آزادی اندیشه، عقیده سیاسی و آزادی مطبوعات، بیان و قلم، مصونیت و آزادی

مخابرات، مرسلات، اقامت، مسافرت، انتخاب شغل و منزل

مبارزه برای تأمین آزادی‌های فردی و جمعی بخاطر تشکیل احزاب سیاسی، جمعیت‌ها، انجمن‌ها، اتحادیه‌ها، حق تشکل اجتماعات

و کانون‌های صنفی، تظاهرات و اعتصابات که تابع محدودیت‌های غیر دموکراتیک و موکول به قوانین بازگیرنده نشوند

مبارزه بر ضد هر گونه ساختار سیاسی مبتنی بر استبداد و ارتجاع، برتری‌جویی‌های نژادی، قومی، ملی، محلی، زبانی، مذهبی

و گروهی مخالفت در برابر تبلیغات و تحریکات تبعیض‌آمیز و انجام

عمل تبعیضی، نفرت و خصومت قومی، ملی و مذهبی

جانب‌داری از چنان حکومت مرکزی که متعهد به تأمین تساوی حقوق تمام ملیت‌های ساکن کشور در تمام عرصه‌ها اعم از سیاسی،

اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی بر مبنای اصول دموکراسی بخاطر تحکیم وحدت ملی مردم افغانستان باشد

پشتیبانی از تجدید نظر بر سیستم، شکل و شیوه‌های اداره و تشکیلات اداری-دولتی بر اساس اصول دموکراتیک

مبارزه در راه ایجاد شوراهای انتخابی و دموکراتیک محلی

پشتیبانی از تعمیم اصل نظر خواهی و مراجعه به آراء مردم در موارد و مسایل عمده ملی

تاکید بر انجام سرشماری نفوس تحت نظارت سازمان ملل متحد

مبارزه برای حل مساله کوچیها در کشور

دفاع از حقوق مهاجران، پناهجویان و پناهندگان بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق ژنو

سمینار بررسی نتایج کنفرانس بن درباره افغانستان

ادامه جنگ های منطقه ای

آینده افغانستان را در ابهام فرو برده

صلح و خلع سلاح در افغانستان نیازمند یک

ارتش ملی 70 هزار نفره است

رهبران افغانستان بعد از طالبان، یکسال پس از کنفرانس بن که در آن برپائی لویی جرگه افغان ها به تصویب رسید با شرکت در یک سمینار سالانه در شهر بن نتایج مصوبات کنفرانس بن را بررسی کردند. در این کنفرانس علاوه بر حامد کرزای، رئیس جمهور، دکتر عبدالله وزیر خارجه و عده ای دیگر از دولتمردان کنونی افغانستان، مقاماتی از دولت آلمان بعنوان میزبان کنفرانس بن، نمایندگان اتحادیه اروپا، نمایندگانی از سازمان ملل متحد و امریکا نیز شرکت داشتند.

در پایان کار سمینار بررسی نتایج کنفرانس بن یک مصاحبه مطبوعاتی با شرکت کرزای، رئیس جمهور موقت افغانستان تشکیل شد. در این کنفرانس که عمدتاً به پرسش و پاسخ های تشریفاتی انجامیده بود، مصطفی دانش، خبرنگار سرشناس ایرانی که گزارش ها و مقالات وی در مطبوعات معتبر آلمان منتشر می شود و از متخصص امور افغانستان است با ارائه تصویری واقعی از افغانستان امروز، خطاب به حامد کرزای گفت:

تصویری که شما از پیشرفت اقتصادی، امنیت عمومی و آزادی در اینجا ارائه می دهید با حقایق همخوانی ندارد. من بعنوان خبرنگاری که سالهاست به افغانستان می روم و می آیم می دانم که وضع در یکسال گذشته آنگونه نیست که شما توضیح می دهید. جنگ سالاران همچنان در مناطق مختلف افغانستان حاکمیت دارند، کسانی که بعنوان مجاهد مرتکب جنایات بزرگ در افغانستان شده اند اکنون با احترام و تکریم در دولت جای گرفته اند، کشت خشخاش نه تنها کم نشده بلکه 600 تن افزوده هم شده است. امنیت برقرار نیست و ارتش ملی که در کنفرانس بن وعده آن داده شد تشکیل نشده است. هم اکنون که من در اینجا صحبت می کنم در منطقه هرات جنگ برادر کشی در گیر است و از تلفات زیاد گزارش می شود.

حامد کرزای در پاسخی کوتاه، تنها توانست بگوید: اطلاعات شما مربوط به سال های گذشته است و آنها که شما بعنوان مجرمین از آنها نام بردید بالاخره مجاهدت هم کرده.

- تشویق جوانان به غرض شرکت در عرصه های فرهنگی-اجتماعی و در جهت ارتقای سطح اخلاقی و معنوی ایشان و ایجاد روحیه احساس مسئولیت و مین پرستی در وجود آنان
- پشتیبانی از ایجاد نهادها، انجمن ها و گروه های فرهنگی به منظور گسترش فرهنگ و تشکل فرهنگیان کشور
- مبارزه بخاطر تحقق سیاست آزاد و عادلانه فرهنگی و آموزشی در کشور چندین ملیتی افغانستان
- مبارزه در راه سواد آموزی همگانی
- حمایت از توسعه تحقیقات علمی و رشد آگامی علوم؛ نشرات و مطبوعات؛ ایجاد کتابخانه ها؛ احیای موزیم ها و طرح و تطبیق قوانین در مورد کاوش؛ جمع آوری و حفظ آثار باستانی
- پشتیبانی از اقدامات لازم بخاطر تقویت و توسعه شبکه رادیو و تلویزیون؛ سینما؛ تئاتر و هنرهای ملی و توجه به بهبود زندگی فرهنگیان در کشور.

اصول سیاست خارجی

- پشتیبانی از سیاست بیطرفی افغانستان و عدم انسلاک (1)
- پشتیبانی از سیاست ایجاد زمینه ها برای تامین مناسبات دوستانه و مبتنی بر اعتماد و همکاری و عدم مداخله در امور داخلی همدیگر با تمام همسایگان کشور
- حمایت از تامین مناسبات نیک و همکاری های متقابل با تمام کشورهای جهان
- پشتیبانی از منشور ملل متحد و حمایت از ارتقای نقش سازمان ملل متحد بخاطر حفظ صلح و امنیت جهانی
- دفاع از حقوق بشر و همکاری با سازمانها و نهادهای جهانی در این زمینه

در فرجام

نهضت میهنی" در مقطعی از زمان پا به عرصه وجود می گذارد که مردم افغانستان در لحظات حساس بسر می برند. در این دوران ضرورت اتحاد نظر و عمل میان شخصیت ها؛ سازمانها؛ فعالان سیاسی و نیروهای دموکراتیک و ترقیخواه در داخل و خارج کشور بیش از هر زمان دیگری محسوس است. "نهضت میهنی دموکراسی و ترقی افغانستان" آرزومند است که سهم شایسته و ارزنده خویش را در مبارزه مسالمت آمیز و ترقیخواهانه برای صلح و امنیت؛ دموکراسی؛ آزادی و عدالت اجتماعی در افغانستان ادا نماید.

دسته بندی ها

(1)

جبهه پر قدرت نفت- موادمخدر در همسایگی ما

پژوهشگران نفت می‌شناختند. کشف انرژی نهفته در اعماق زمین افغانستان و قفقاز وقتی به حضور نظامی و تضمین امنیت غارت آن نیازمند شد، نا زمان تولد این نوزاد فرا رسید. اوپک باید در هم می شکست، نفت و گاز افغانستان که در باره آن بندرت خبری در جهان منتشر می شد باید بنام شرکت‌های نفتی ثبت می گردید و سلطه بر نفت و گاز قفقاز تضمین نظامی می شد. به این دلیل، شاید بتوان گفت نوزادی که در افغانستان بدنیا آمد، رنگش سیاه بود!

جهان انرژی در 10 سال آینده

بنا بر آمار رسمی، ایالات متحده 20 درصد، اروپا 40 درصد و کشورهای آسیای جنوب شرقی و ژاپن 80 درصد نفت مصرفی خود را از منطقه خلیج فارس تامین می کنند. بدین ترتیب ایالات متحده در صدد کنترل نظامی منابع انرژی منطقه، تغییر جغرافیای منطقه و تحمیل و دیکته سیاست های خویش نه تنها به کشورهای منطقه بلکه به اروپا و ژاپن می باشد. انسیتیو مطالعات انرژی جهانی می نویسد: اگر رشد اقتصادی بین 1 تا 3 درصد باقی بماند، در 10 سال آینده استفاده از نفت بین 10 تا 20 میلیون بشکه در روز بیشتر خواهد شد.

قاره امریکا و در راس آن ایالات متحده و کانادا بزرگترین مصرف کننده و کشورهای آسیایی بزرگترین تولید کننده این کالای سیاه هستند.

کشورهای عضو اوپک تنها 35 تا 40 درصد این مصرف جهانی را می‌توانند تامین کنند. در این کشورها یک سوم نفت تولیدی به مصرف داخلی می رسد و دو سوم آن صادر می شود. تا 10 سال دیگر این کشورهای تولید کننده نفت، خود تبدیل به واردکنندگان نفت خواهند شد زیرا ذخیره نفتی آن‌ها به پایان می رسد.

انسیتیو "هرتیج فاندیشن" که کار جستجو و کشف نفت را در جهان برعهده دارد می گوید: ذخایر نفتی دریای شمال در 10 سال آینده به پایان می رسد... در آذربایجان، ترکمنستان و ازبکستان 15 میلیارد بشکه نفت و 9 میلیون متر مکعب گاز در اعماق زمین خوابیده است. ارزش این نفت و گاز در مقایسه با ارزش دلار در سال 2 هزار نزدیک به 3 بلیون دلار برآورد شده است. نکته مهم آنست که این کشورها عضو اوپک نیستند و با استفاده از همین موقعیت است که شرکت های بزرگ نفتی امریکایی-انگلیسی (شورون، اکسون-موبایل اوپل و...) در این کشورها مستقر شده اند. در افغانستان 95 میلیون بشکه نفت و بیش از 14 بلیون متر مکعب گاز در شمال این کشور و حوالی شیرغان کشف شده است.

(نقل از کتاب "نظم جنگی نوین جهانی" به قلم پرفسور "Sauer mann" استاد دانشگاه "Humboldt" در برلین) به این ترتیب است که حضور نظامی امریکا برای حفاظت از منافع شرکت های بزرگ نفتی این کشور و تضمین جانشین انرژی رو به پایان کشورهای نفت خیز عرب و امریکا ضرورت یافته است.

نفت و مواد مخدر

کشور در منطقه هندوکش و... به نقش کارتل‌های مواد مخدر در اشغال این کشور می پردازد و می نویسد:

«... مایکل لوانین از اعضای رده بالای "اداره مبارزه با مواد مخدر" ایالات متحده می گوید: «این همان داستان قدیمی است (اشاره است به گروه او-چ - کا در کوزوو). حدود 10 تا 20 سال پیش عناصر خشن و شروری متشکل از قاچاقچیان مواد مخدر و اسلحه را در افغانستان مسلح کردیم... حالا هم همان را در مورد "او-چ - کا" که با

در رحم جنجال های خونینی که حکومت طالبان در افغانستان آفرید، نوزادی پرورش یافت، که اکنون پا به دنیا گذاشته و سرعت رشد می‌کند. نشانه های آشکاری وجود دارد که این نوزاد به غولی تبدیل خواهد شد که بزرگترین فجایع را نه در افغانستان، نه در منطقه، بلکه در جهان خواهد آفرید. شیشه عمر آن را باید بر زمین زد، اما چگونه؟

بربرها، کم شمار ترین قوم در کشور افغانستان اند. کشوری که پرتنوع ترین اقوام در آن زندگی می کنند. ایرانی ها به شمول فارس زبانان و آریا نژادهای منطقه (از قفقاز تا سواحل جنوبی ایران و از آنسوی افغانستان تا مرزهای امپراتوری عثمانی به شمول تمامی مناطق کردنشین سوریه، شوروی سابق، عراق) اجداد بربرهای افغانستان را شقی‌ترین قومی می‌دانند که وقتی به ایران رسیدند جان مردم را همراه با مال آنها چپاول کردند. وقتی طالب ها و مشاوران نظامی-پاکستانی آنها به کابل رسیدند، بربرهایی که مسلمانان آنها را "گبر" به معنای بی دین می شناسند به کوه ها گریختند. آنها که به کابل رسیده بودند از اجداد بربرها شقی‌تر بودند.

دکتر نجیب الله (پزشک فارغ التحصیل دانشگاه کابل در زمان داوودخان) نیمه جان در میدان آریانا به دار کشیده شد. او را از ساختمان سازمان ملل بیرون کشیدند و تا رسیدن به میدان آریانا تیغ آجین کرده بودند. او رئیس دولتی بود که آرزوی آستی ملی را در افغانستان داشت. اعدام او به معنای بستن شیرهای گاز در شمال افغانستان و خفه کردن صنایع ملی و نوپای نفت و گاز در افغانستان بود. زمین های زیر کشت خشکاش میان فرماندهان و سران شبکه های قاچاق تقسیم و به این ترتیب جنین نوزادی بسته شد که 9 سال و 99 روز در رحم طالبان رشد کرد. این نفت، در افغانستان به مواد مخدر نیز آلوده است و مافیایی که کشت و توزیع مواد مخدر را از افغانستان هدایت می کند، در پناه شرکت های نفتی و نیروی مسلح خارجی، نه تنها پول می سازد و بورس ها را رونق می‌بخشد، بلکه به همان شیوه‌ای که مردم چین را پیش از انقلاب معناد و زمین‌گیر کرده بود، نسل جوان کشورهای منطقه را همانند نسل جوان کشورهای اروپایی و امریکایی در کام خود فرو می برد.

نشریه "عصر ما"، ارگان حزب کمونیست آلمان در مطلب کوتاهی راجع به افغانستان، ضمن اشاره به موقعیت استراتژیکی این مادر نوزاد، هنگام زایمان مرد، اما نوزادی که با کمک ارتش امریکا در گوشه یکی از مهجورترین کشورهای جهان پا به دنیا گذاشت قد کشید. افغانستان در انسیتیوهای تحقیقات پزشکی به داشتن ناشناخته‌ترین انگل‌ها شهرت دارد. طالبان را پژوهشگران دنیای پزشکی نمی شناختند و می‌دانستند در رحم آن می‌توانند یک غول را پرورش دهند، اما

استخراجی در افغانستان به طرف بازار هروئین اروپای غربی توسط قاچاقچیان مواد مخدر موسوم به "مجاهد" و کوزوویایی‌های آلبانی تبار کنترل می‌شود.»

مجله گاردین چاپ لندن در تاریخ سیزدهم ماه مه سال 2000 نوشت: «... مسیر بالکان 80 درصد هروئین مصرفی در اروپا را تامین می‌کند... دولت ایالات متحده نسبت به تجارت هروئین از کوزوو و از طریق بالکان و توسط او-چ - کا از اطلاع کامل برخوردار است.»

نشریه "مقدونیه نو" در تاریخ 26 سپتامبر سال 2001 به نقل از ابراهیم روگوا به ارتباط او-چ - کا و گروه القاعده و مراکز آموزشی این گروه که بویژه از اواخر دهه 80 در یوگسلاوی و از سال 1994 در کوزوو فعالیت گسترده دارند اشاره کرده و سپس به کانالهای مسلح سازی او-چ - کا اشاره می‌کند و در این ارتباط به ترکیه، جمهوری چک، اسلواکی، مونتنگرو، آلبانی، کروواسی، ایتالیا و آلمان اشاره می‌نماید...

هفته نامه "همبستگی نو" چاپ آلمان نوشت: «... نه تنها افراد بن‌لادن و القاعده، بلکه اربابانشان نیز در آموزش افراد گروه او-چ - کا نقش داشتند. همینطور شرکت "خصوصی" آمریکایی

Military Professional Resources Inc. (MPRI)

در ویرجینیا در این رابطه ایفاگر نقش بود. در صدر این شرکت نظامیان رده بالایی سابق نشستند که برای مسلح سازی، آموزش و "مشاوره" دولت‌های خارجی و گروه‌های مسلح مانند او-چ - کا تخصص دیده‌اند...»

به این ترتیب است که نفت و مواد مخدر می‌رود تا سرنوشت منطقه ای را که ایران در قلب آن قرار گرفته تعیین کند. این که خواهد توانست یا نه؟ آن گول بیرون آمده از شیشه عمر طالبان سرنوشت کشور ما را نیز رقم خواهد زد یا نه؟ به همان عوامل بستگی دارد که سرنوشت افغانستان بدان بستگی دارد:

آگاهی مردم و حضور نیروهای مترقی در صحنه سیاسی. ضرورت دفاع از آزادی‌های سیاسی در ایران و افغانستان از این جایگاه بر می‌خیزد، همانگونه شکست و پیروزی جنبش مردم ایران است که سرانجام این غارت‌ننگین را روشن می‌کند و نه حضور نظامی آمریکا.

در افغانستان، از سوی مترقی‌ترین نیروهای سیاسی این کشور، این ضرورت و تاثیر چنان درک شده، که آنها حاضر به پیشوازی از بزرگ‌ترین خطرات جانی، از مهاجرت دل‌کنده و به افغانستان باز گردند. اتحاد نیروهای مترقی شعار آنهاست.

در داخل کشور خودمان نیز، مترقی‌ترین نیروهای مذهبی و غیر مذهبی نیز بر همین حضور و اتحاد پای می‌فشارند و خطر زندان و مرگ را در دل جنبش کنونی به جان خریده‌اند.

مهاجرین سیاسی نیز این درک را دارند؟ در باره حضور آمریکا در منطقه و خطر حضور آن در ایران در چارچوب این اطلاعات و سمت‌گیری می‌اندیشند؟ دست‌ها را از این سوی مرزها آنگونه که ضرورت است به داخل ایران دراز می‌کنند؟

پیش از پاسخ به هر سئوایی باید پرسید: واقعیت را آنگونه می‌بینید که نیروهای داخل کشور می‌بینند؟

مشهورترین کارتل‌های مواد مخدر در خاور نزدیک و میانه و همچنین در خاور دور همکاری نزدیک می‌کند، تکرار می‌کنیم.»

تقریباً تمامی هروئینی که در اروپا در گردش است از بالکان عبور می‌کند. بطور معمول تریاک بدست آمده از کشت خشخاش در افغانستان در کشور عضو ناتو - ترکیه - در لابراتوارهای ویژه تصفیه شده و از طریق "مافیای کوزوو" تقسیم می‌گردد، مافیایی که "ارتش آزادی‌بخش ملی" (او-چ - کا) بازوی نظامی آن است. به این ترتیب، ترکیه، کشوری که کمتر در رابطه با قاچاق مواد مخدر از آن نام برده می‌شود، نه تنها از قاچاق مواد مخدر سود می‌برد، بلکه خود در کانون آن قرار دارد. این تریاک هنگام عبور از افغانستان به ترکیه، ایران را پشت سر می‌گذارد و شمار عظیمی از بلوچ‌های ایران، ساکنین شهرهای هم‌مرز با استان هرات افغانستان و هزاران افغان مهاجر، در دل شبکه‌های عظیم انتقال مواد مخدر به ترکیه‌شانه به‌شانه مافیای ایرانی قاچاق مواد مخدر فعال‌اند. حاصل این عبور و ترانزیت مرگ و 5 میلیون معتاد در ایران است. این ترانزیت مرگ و اعتیاد، انواع حرفه‌های خفت‌بار و در عین حال بدیع را در مناطق مرزی ایران بوجود آورده است. "انباری"‌ها در کنار "فدایی"‌ها پر رونق‌ترین حرفه است.

انباری‌ها در کنار فدایی‌ها

آنها که شکم خود را سه تا چهار روز خالی نگه می‌دارند تا بتوانند کیسه‌های هروئین را ببلعند و از افغانستان به داخل ایران منتقل کنند حرفه "انباری" را اختیار کرده‌اند و آنها که در اتوبوس‌های مسیر شهرهای مرزی افغانستان و ایران نشسته و وظیفه دارند به محض کشف تریاک و هروئین در جاسازی‌های دم به دم متنوع و بدیع اتوبوس‌ها خود را صاحب این مواد اعلام کرده و جرم را به گردن بگیرند "فدایی" نام گرفته‌اند. هر دو در شبکه مافیای مواد مخدر فعالند و مزد دریافت می‌کنند. به زندان می‌روند، اما چندی نمی‌مانند و اگر بمانند نیز در شبکه قاچاق مواد مخدر در درون زندانها به حرفه ای که برگزیده‌اند ادامه می‌دهند. تریاک و هروئین دهها هزار زندانی معتاد و یا مصرف‌کننده مواد مخدر در زندان‌های ایران از همین طریق تامین و افتخار آن نصیب قوه قضائیه ایران می‌شود. بنیادگرایی اسلامی، طالبانیسم و دفاع ارزشی از اسلام که در شهر قم شبکه مدرسه حقانی حافظ آن شده، همان است که در مناطق مسلمان نشین یوگسلاوی سابق و یا جمهوری‌های مسلمان نشین اتحاد شوروی سابق به فعالیت آورده به ترور، آدم‌ربایی، جنایات، مواد مخدر، پول سیاه شویی و خدمت به شرکت‌های بزرگ نفتی مشغول است. همه آنها را درکنار هم باید بازشناسی کرد. همانند فرشی پر نقش و نگار که وقتی روی آن پا می‌گذاری، بر تمام نقوش آن پا گذاشته‌ای! رقابت ارزشمداران و بنیادگرایان اسلامی نیز، بی‌اعتنا به آنکه شیعه باشند و یا سنی همینگونه است، گرچه در قم باشد و یا کابل و یا آلبانی.

بنیانگذاری "او-چ - کا" برمی‌گردد به آغاز دهه 80 در آلبانی زمان انور خوجه که بویژه بعد از مرگ پرزیدنت تیتو خواهان اتحاد همه آلبانی تبارها - اعم از آلبانی، کوزوو، جنوب صربستان، شمال غربی مقدونیه و شمال یونان - بود... بدنبال بمباران‌های ناتو کنترل عملاً بدست "مافیای کوزوو" که موانع سرراهش از آنجمله مبارزه با مواد مخدر را از این طریق منتفی می‌دانست افتاد. مارکو نیکویچ دبیردوم اتحادیه بین‌المللی مبارزه با مواد مخدر در ماه مه سال 2000 تخمین زد که این گروه (او-چ - کا) ماهانه معادل 45 تا 5 تن هروئین را حمل و نقل می‌کند که مقدارش کماکان رشد می‌کند. وی همچنین افزود: «مسیر حمل و انتقال از زمین‌های زیرکشت خشخاش و تریاک

دارد که تا چه حد تئوری های حزبی مطابق با تئوری مارکسیسم باشد؛ آیا حزب هدف رشد اقتصادی عمومی و منافع واقعی قشرهای مختلف جامعه را مشخص می کند؟

طبق نظرات هیات رهبر در کنگره، حزب کمونیست چین در حالیکه پیشگام طبقه کارگر می باشد، باید راهنمای مردم چین هم باشد. والاترین ایده آل و آخرین هدف حزب کمونیست چین ایجاد جامعه ای کمونیستی است و وظیفه امروزی آن، جامعه عمل پوشاندن به اندیشه های سه جانبه حزب است. حزب باید پیگیرانه و سرسختانه به نمایندگی از نیروهای عظیم تولیدی کشور، دورنما و جهت یابی در فرهنگ چین و از آرمان های واقعی قشرهای مختلف جامعه دفاع کند. در این مثلث تحلیل کنندگان غربی یک جهت را دیده اند: در حزب، راه برای بازرگانان باز است و به طوری که یکی از خبرنگاران انگلیس اشاره کرده است- در آینده لیدر یک الیگارش می تواند دبیر اول کمیته مرکزی حزب شود.

به نظر من چنین تحلیلی بی پایه و اساس است. هر فرد عضو حزب باید تابع نظم و قوانین درون حزبی باشد. این مسئله در چین کاملاً جدی است. نه تنها از طریق کمیته مرکزی یا شعبه های مختلف آن در کلیه مناطق کشور، بلکه از طریق سازمان های حزبی در موسسات عمومی نیز کنترل افراد حزبی صورت می گیرد. به این دلیل هیچ الیگارش نمی تواند اراده خود را به 66 میلیون کمونیست در چین، حتی اگر او در درون حزب باشد تحمیل کند.

اتحاد چین- هند- روسیه

الکساندر درابکین در تفسیر دیگری پیرامون روابط چین و روسیه و پیرامون سفر پوتین به چین در پرآودا می نویسد:

ناظران سیاسی می دانند که سفر پوتین به چین، پس از اجلاس ناتو در پراگ صورت گرفته است. اجلاسی که پوتین به عنوان اعتراض آن را ترک کرد و اعلام داشت که روسیه نسبت به نزدیک شدن ناتو به مرزهای خود اعتراض دارد. همزمان با اجلاس سران ناتو و کشورهای که کاندیدای عضویت در این پیمان نظامی بودند، در مسکو نیز اجلاس سازمان شانگهای در سطح وزرای حکومت های عضو این پیمان تشکیل شد که در آن روسیه، چین، قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و ازبکستان عضو می باشند. در اجلاس شانگهای شرکت کنندگان خواهان تصویب مقاله نامه ای همه جانبه برای مبارزه با تروریسم بین الملل و ایجاد سیستم سراسری برای مقابله با تهدیدها و ستیزه جوئی ها شدند.

بدین ترتیب، سیاست عظیم امنیت طلبی در برابر سیاست های جنگی به مقابله برخاسته است و این موضوعی است که پوتین در سفر به چین آن را با مقامات این کشور در میان گذاشت. یعنی ضرورت ایجاد مثلث امنیتی روسیه- چین- هند. اینها کشورهایی هستند که از 40 درصد جمعیت کره زمین در آنها زندگی می کنند و از صلح دفاع می کنند.

در اواسط قرن 21 چین از نظر اقتصادی در جای اول و با دوم قرار خواهد گرفت و هند در جای چهارم. هر چند که در حال حاضر روسیه از همسایگان خود عقب مانده است، اما برگ برنده او تکنولوژی عالی و کارشناسان و کادرهای حرفه ای است که از دوران اتحاد جماهیر شوروی باقی مانده است و به همین دلیل روسیه می تواند راه حل های عملی برای اتحاد سه کشور ارائه دهد، که اگر چنین شود صلح جهان را کسی نخواهد توانست با خطر روبرو سازد.

نگاه روسیه به کنگره حزب کمونیست چین

تفسیر الکساندر درابکین، مفسر روزنامه پرآودا

چین

چه کسی می تواند 66 میلیون عضو حزب را تابع خود کند؟

پیش از هر گونه تحلیلی پیرامون شانزدهمین کنگره حزب کمونیست چین باید درباره اقتصاد این کشور صحبت شود. طی نیم قرن اخیر، جمهوری خلق چین با رهبری حزب کمونیست چنان پیشرفتی کرده است که کشورهای دیگر با تجربه صدها ساله به آن رسیده اند. در اواخر قرن 20 خوراک و پوشاک یکی از مسائل حل شده این کشور بود. چین با نیروی اقتصادی خود در جهان مقام ششم را کسب کرد. مطابق تصمیمات کنگره حزب کمونیست، در سال 2020 میزان صادرات غلات چین 4 برابر میزان کنونی خواهد شد. کارشناسان بر این عقیده اند که حجم صادرات غلات چین در سال 2005 بالاتر از فرانسه خواهد بود.

در اواسط قرن 21 در صد سالگی جمهوری خلق چین، این کشور دومین قدرت جهان خواهد بود و جای ژاپن را تگت خواهد کرد. کمتر کسی در اینگونه بلند پروازی تردید دارد؛ اما مشکل اینجاست که برای رسیدن به این هدف راهی پرنشیب و فرار در پیش است. پرنفوذترین کشور جهان نیاز به زمان زیادی خواهد داشت تا میزان صادرات غلات خود را به سطح کشورهای پیشرفته صنعتی برساند و این امر به ناچار در آمد سرانه کشور را در بر خواهد گرفت.

باز سازی نیروی اقتصادی با درک این مطلب که سطح رفاه جامعه در طولانی مدت بسیار ناچیز باقی خواهد ماند برای سیاستمداران کار ساده ای نیست. کمونیستهای چین مسئله را با مراجعه به ریشه و مفهوم ملیت و "سیا اوکان" که به روحیه مردم چین- از دهقان ساده تا روشنفکر این جامعه- نزدیک می باشد را بررسی و حل می کنند. چنین تصور ذهنی در مردم برای نخستین بار در کتاب "مجموعه ترانه های چین" بوجود آمد. "سیا اوکان" را می توان مانند "جامعه ای با رفاه متعادل" و یا "آسایش و نظم در جامعه با هم خوانی این آسایش و دوستی و اتحاد در خانواده" ترجمه کرد.

سی یان سی مین در سخنرانی خود در کنگره حزب کمونیست تاکید کرد که مسئله چین در 20 تا 30 سال آینده عبارت خواهد بود از بازسازی همه جانبه جامعه "سیا اوکان".

برای رسیدن به این هدف اقتصادی نیاز به تامین شایسته از نظر سیاسی است. کمونیستهای چین تکمیل رهبری حزب در جامعه را یکی از وظایف اصلی خویش قرار داده اند؛ بطوری که در کنگره به این مسئله اشاره شد: پیشروی سیاسی حزب کمونیست بستگی به آن

فضانورد و نماینده مشهور روس در پارلمان روسیه

روسیه

در انتظار انفجار اجتماعی

“ویتالی ایوانویچ” فضانورد روس که در زمان اتحاد شوروی برای نخستین بار در سال 1970 (18 روز) و سپس در سال 1975 به مدت 63 روز به فضا پرواز کرده بود اخیراً در يك مصاحبه نقطه نظرانی را پیرامون اوضاع روسیه مطرح کرده است. وی اکنون نماینده مجلس و عضو فراکسیون حزب کمونیست فدراتیو روسیه در پارلمان روسیه است.

- پس از 37 تا 27 سال، آیا هنوز از آن پروازهای مشهور خاطره ای را به یاد داری؟

ویتالی- مسلماً. دیدن زمین از مدار خود و از آنجا نظر افکندن به کره آبی رنگی که خود در به پرواز در آمده ای منظره ایست که هرگز فراموش نمی شود. در فضا قاره های زمین به جزایری کوچک شبیه می شوند.

در آن موقع که من در فضا بودم، از طرف زمین پرسش مخابره شد که حالا چه می بینی؟ همان لحظه ما بر فراز شهر پراگ بودیم و می توانستیم از همانجا بطور همزمان برلین، پاریس، بریتانیا، هلند، سواحل شمالی نروژ، مسکو، اورال، دریای مدیترانه، دهانه دریای سیاه، کانال سوئز، جلی الطارق و افریقای شمالی را ببینیم. یعنی با يك نگاه تمام اروپا زیر نگاهمان بود و این صحنه، در آن لحظه هرگز فراموش نمی شود.

- بدون نقشه می توان جهت یابی کرد؟

- باید يك هفته در مدار بسر برد. ابتدا جهت یابی بوسیله نقشه صورت می گیرد، اما بعد از سپری شدن يك هفته دیگر به نقشه نیازی نیست. وضعیت حدوداً مانند شهری است که تازه در آن وارد شده اید و می خواهید پیاده در آن راه بروید. در ابتدا چیزی را نمی شناسید، فقط به ساختمان های زیبا نگاه می کنید ولی بعد از يك هفته، با آنکه در آن مدت نمی توانید مدعی شوید که شهر را شناخته اید اما می توانید جهت یابی کنید.

- نخستین پرواز اسپوتنیک به فضا يك واقعه هیجان انگیز برای جهان بود. سپس گاکارین به فضا فرستاده شد. بعدها چنین اعتقادی بوجود آمد که جریان بی وقفه به پیش خواهد رفت و تا پایان قرن ماه خانه دوم ما خواهد شد و همینطور به قلمروهای دورتری خواهیم رفت. امروز این دیدگاه يك دیدگاه کودکانه است. چه مسئله ای باعث این رویا شده بود؟

- این به هیچ وجه تصور کودکانه ای نبود، اما به زمان بیشتری برای تحقق آن نیاز است. با این حال ما توقف بشریت را در فضا توسعه دادیم و به تجاربی دست یافتیم که برای سفر فضایی کنونی بسیار لازم و ضروری بود. ما برآستی روی پروژه هایی برای ساختن ایستگاه فضایی در ماه کار کردیم و در آینده آن را خواهیم ساخت. زمان آن

خواهد رسید، اما حالا نه. فعلاً هیچ نفعی در این کار نیست. امروز فعالیت فضایی ما در گردش به دور زمین و کاوش پوسنه آن خلاصه شده است و به همین دلیل به ابتکار هیچ بهایی داده نمی شود. ما حتی حالا هم می توانیم به "مارس" سفر کنیم، از هر نظر برای اینکار آماده ایم و دانش کافی و تجربه هم در اختیار داریم اما برای اینکار پول در اختیار نداریم. حتی امریکایی ها هم برای تکامل ماشینهای فضایی برای پرواز به مارس پول کافی در اختیار ندارند.

- دلایل زیادی برای فروپاشی اتحاد شوروی مطرح می کنند. آیا یکی از دلایل را می توان سرمایه گذاری هنگفت در کاوش پروژه های فضایی دانست؟

- من با این مسئله موافق نیستم، زیرا معتقدم مقدار قابل توجهی از آن هزینه دوباره به صندوق دولت برگردانده شد. در ضمن توجه داشته باشید که از تکنولوژی مدرن فضایی در بخش های دیگر استفاده می شود و از آنها سودهای بزرگی بدست می آید.

- پس چه چیز باعث سقوط اقتصادی شوروی شد؟ چه کسی مسئول است؟

- ما برای زندگی در آینده بسیار شتاب کردیم و پروژه های عظیمی را ساختیم که زمان برگشت پول آنها بسیار طولانی بود. ما باید در این پروژه ها کمتر سرمایه گذاری می کردیم و بیشتر به این فکر می کردیم که انسانها در زمان حال زندگی می کنند و این بسیار لازم و ضروری بود. به عبارت دیگر باید به احتیاجات روزانه مردم توجه بیشتری می کردیم.

- شما کمونیست هستید و حزب شما هم يك حزب کمونیستی است و اهداف خاصی را دنبال می کند. با چه اطمینانی دست یافتن به جامعه کمونیستی را به مفهوم جامعه ای فاقد طبقه که انسان بتواند در آن شخصیت خود را در آزادی و صلح تکامل ببخشد ممکن می دانید؟

- من بر اساس تجارب نسل های پیشین سخن می گویم و به تحقق چنین امری باور دارم. برای مثال ده فرمان را که از مذاهب بیرون آمده اند در نظر بگیرید. این فرامین پل ارتباط انسان و جامعه بوده طی گذار هزاره ها به بقای خود ادامه داده، آنها اهمیت اساسی برای محتوای تمدن انسان داشته و در سیر تکامل تمدن با مفاهیم گوناگون ارائه شدند. همین فرامین کارپایه جامعه کمونیستی را تشکیل می دهند. ما هم برای آنها ارزش زیادی قابل هستیم. در این فرامین پول پرستش نمی شود و ما هم در مکتب خودمان همین را می گوئیم. کسانی که امروز چنین می اندیشند که با پول می توانند تا ابد بر مسند قدرت بمانند در اشتباه بسر می برند. داستایفسکی هم برای ایده های بشری ارزش زیادی قابل بود و روی آنها تاکید می کرد.

- وضعیت وخیم سیاسی و اجتماعی روسیه، بویژه در شهرها می تواند به يك انفجار بزرگ اجتماعی بیانجامد؟

- به اعتقاد من اغتشاشات اجتماعی دیر یا زود شروع خواهد شد. اما امید من اینست که آنها در چهارچوب قانون، یعنی انتخابات حل شوند، در غیر اینصورت اغتشاشات می توانند مانند زمین لرزه ای بروز کنند. اکثریت مردم در وضع بسیار بدی بسر می برند، در آمد آنها تا زیر خط قرمز فقر سقوط کرده است و شکاف گسترده ای بین فقر و ثروت در جامعه ما بوجود آمده است. این خود هشداري است برای يك انفجار عظیم اجتماعی.

آنکه گفت

کوپونیسیم یعنی کمونیسیم کشور را غارت کرد

مدافعان برنامه تعدیل اقتصادی مدعی‌اند: در زمان جنگ بخش مسکن، وضعیتی کاملاً مشابه با کشورهای کمونیستی و بلوک شرق داشتیم، چون همه اجناس دولتی و جیره بندی بود و در عین حال بازار سیاه وسیعی در ارز و کالاهای خارجی و ضروری وجود داشت. گرچه طرح مسائل اقتصادی به این شکل بیشتر یک جنگ روانی است تا واقعیت، اما حیف است اگر پاسخی داده نشود.

براستی، آیا جیره بندی و اعطای کوپن در زمان جنگ، بدلیل شرایط خاص و اضطراری حاکم بر آن دوران و کمبود کالا برای عرضه و فشار تقاضا دلیلی به معنای رژیم اقتصادی سوسیالیستی و کمونیستی در کشور بود؟ آیا اقدامات و تصمیمات مشابه در دوران جنگ جهانی در کشوری مانند انگلستان و برقراری سیستم جیره‌بندی در آن کشور به معنای تبدیل رژیم انگلستان به رژیمی سوسیالیستی و کمونیستی بود؟

یکی از خصوصیات اقتصاد در کشورهای سوسیالیستی نفی مالکیت خصوصی بود. حال باید از جنجال آفرینانی که زیر شعار "کوپونیسیم برابر کمونیسیم" مانع کنترل دولت بر تجارت خارجی شدند و سرنوشت کشور را با تجارت در دست گرفتند، پرسید: اقتصاد ایران در کدام دوره پس از تاریخ تاسیس جمهوری اسلامی تاکنون ناقص مالکیت خصوصی بوده است؟

تنها در دورانی کوتاه که ابتدای پیروزی انقلاب را در بر می‌گیرد خصوصی، دولتی و سپس تعاونی‌ها به موازات یکدیگر رشد داشته‌اند. حتی در این دوران که سه بخش اقتصادی بصورت موازی رشد می‌کردند اجرای کامل اصل 44 قانون اساسی، علیرغم صراحت قانون اساسی، که کنترل دولت بر بازرگانی خارجی را خواستار شده، زیر فشار جناح راست جمهوری اسلامی متوقف ماند. بازرگانی خارجی در واقع هیچگاه به طور کامل در اختیار بخش دولتی قرار نگرفت و آنها که با شعار کوپونیسیم برابر است با کمونیسیم در برابر این اصل ایستادند می‌دانستند که با سلطه بر تجارت و نقدینگی کشور می‌توانند قدرت سیاسی را قبضه کنند، که سرانجام نیز کردند و فاجعه کنونی اقتصادی-اجتماعی ایران حاصل این سلطه است.

براساس آمار حسابهای ملی کشور (بانک ملی) سهم خدمات عمومی که شامل خدمات دولتی وزارتخانه‌ها، شهرداری‌ها و تامین اجتماعی است، در سال 1359، 9 درصد به قیمت ثابت بوده است. این شاخص در سال 1361 به 5 درصد، در سال 1365، 4 درصد و در سال 1366 به 9 درصد رسیده است.

بنابراین ملاحظه می‌شود که تغییر ساختاری چندانی در این دوران (سال‌های جنگ) نسبت به سال 1356 صورت نگرفت. سهم بخش خدمات مستغلات و خدمات حرفه‌ای و تخصصی که عمدتاً بخش خصوصی در آن فعالیت دارد، که در سال 1356، 7 درصد تولید ناخالص داخلی بود، 5 سال پس از پیروزی انقلاب 57، یعنی در سال 1361 به 10 درصد رسید. این شاخص در سال‌های 1356 و 67

به ترتیب 7 و 9 درصد رشد داشته است. به عبارت دیگر سهم بخش خصوصی افزایش یافته است. طی همین دوران سهم مستغلات و سایر خدمات در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص از 6 درصد در سال 1356 به 5 درصد در سال 1361 و 9 درصد در سال 1366 رسید. این شاخص‌ها، به ادعای انجمن‌های اسلامی بازار که از زمان ریاست جمهوری مرحوم "رجایی" تاکنون پا به پای مؤلفه اسلامی دولت میرحسین موسوی را متهم به اتخاذ سیاست‌های سوسیالیستی می‌کند و اکنون نیز از سایه مجاهدین انقلاب اسلامی بیم دارد و از حضور آن در کنار دولت اصلاحات هراسناک است یعنی سوسیالیسم؟ ما نمی‌خواهیم نامی برای آن غارتی که طی 13 سال گذشته در کشور صورت گرفته و تاسیس بنیادهایی که در همین شماره به نام و عملکرد برخی از آنها اشاره شده انتخاب کنیم، سردهندگان کوپونیسیم مساوی کمونیسیم خود برای آن نامی پیدا کنند!

مدعیان سوسیالیستی بودن اقتصاد جمهوری اسلامی در دوران اولیه پیروزی انقلاب، که البته آن را متأثر از اندیشه‌های حزب توده ایران هم معرفی می‌کنند به تشکیل شرکت‌های دولتی تهیه و توزیع کالاها و خدمات بازرگانی در راستای اجرای اصل 44 قانون اساسی اشاره می‌کنند. این مدعیان که خود بعدها و با خلع ید کردن دولت از بازرگانی خارجی و به قتلگاه بردن حزب توده ایران؛- از جمله به همین اتهام(!)- مبتکران و مجریان برنامه تعدیل اقتصادی شدند، ادعای بزرگتری هم داشتند. آنها می‌گفتند: اقتصادی سوسیالیستی و دولتی تمرکز گراست و همانقدر که با بازار آزاد مخالف است با آزادی هم مخالف است. این یکی از همان حربه‌های جنگ سرد جهانی علیه سوسیالیسم بود که طرفداران دیکتاتوری تجاری در جمهوری اسلامی از آن بهره گرفته و بشدت آن را دنبال می‌کرد. آنها سوسیالیسم را مخالف آزادی و دموکراسی معرفی می‌کردند، اما زمانی که خود قدرت را بدست گرفتند و دیکتاتوری طبقاتی خویش را مسلط ساختند نشان دادند که آزادی نیز مانند هر پدیده دیگری نسبی و طبقاتی است. این آزادی برای آن طبقه و قشری که حاکمیت یافته تمام و کمال برقرار است و محدودیت پیوسته شامل حال طبقات و اقشار دیگر اجتماعی می‌شود. یعنی همین صحنه‌ای که اکنون در برابر خودمان در جمهوری اسلامی می‌بینیم: اتاق بازرگانی، جمعیت مؤلفه اسلامی، جامعه اسلامی بازار و اصناف و تشکلهای همسو با آنها در کمال آزادی نه تنها بر ثروت مملکت سلطه یافته‌اند، بلکه جان مردم را هم در دست گرفته‌اند. حتی مدیریت زندان‌های ایران هم در اختیار آنهاست! آزادی از این بیشتر؟ و در برابر شاهدیم که همین طبقه که احزاب و تشکل‌های خود را دارد و سیل پول به داخل آنها روان می‌کند، چشم حضور یک تشکل دانشجویی را هم ندارد. در حالیکه خود دهها نشریه منتشر می‌کند و بزرگترین شبکه تلویزیونی کشور را در اختیار دارد، یکساعت برنامه رادیویی هم در اختیار دیگران نمی‌گذارد.

دوره 8 ساله باصطلاح سازندگی (ترمیم ویرانی‌های جنگی که خود مبتکر ادامه فاجعه بار آن بودند) دوره شکوفایی سلطه کسانی بر قدرت حکومتی بود که اقتصاد دوران اولیه برپایی جمهوری اسلامی را سوسیالیستی می‌دانستند. در این دوران، از کوپونیسیم دیگر خبری نبود و اقتصاد آزاد بر کشور حاکم شده بود. آیا در این دوران شاهد شکوفایی دموکراسی و آزادی‌های فردی بودیم؟ پاسخ روشن تر از روز است.

در این دوران، یعنی دوران باصطلاح سازندگی که در واقع ویرانی دیگری را بر ویرانی جنگ افزود، سرمایه بخش دولتی که متعلق به ملت بود، از طریق ایجاد انحصارات بخش خصوصی در

اقتصادی طرفداران تعدیل بوده مدیران کلیدی اقتصاد در جمهوری اسلامی پیوسته ثابت بوده‌اند و نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری اقتصادی نیز داشته‌اند. همانگونه که مبلغ اقتصاد سوسیالیستی اسلامی، مجری برنامه تعدیل اقتصادی بانک جهانی شد. و در عین سرداری جنگ، سرداری سازندگی را هم خود عهده دار شد!

(از جنگ‌های سبز ویتنام تا ... از ص 35)

اخیراً کمیته ای از طرف امریکا بنام "کمیته رهایی عراق" تشکیل شده و مشاور آن کمیته سناتور "باب کری" یعنی یکی از بزرگترین نقش آفرینان کشتار مردم در ویتنام است. بارها از من سؤال شده که نظرم در باره "اجرایی حکم مرگ" در امریکا چیست؟ و همواره هم در جواب گفته ام "امریکا کشور مرگ و اعدام است". شما ملاحظه کنید 25 در صد کل زندانیان جهان در امریکا هستند، یعنی قریب به دو میلیون زندانی. از این رقم 40 در صد سیاهپوست هستند. من دیگر از زندگی خفت بار سیاهان در "گتوها" چیزی نمی گویم. مواد مخدر، فحشا، آدم فروشی و آدم کشی که همگی با هم یک مافیای را تشکیل میدهند بخشی از زندگی عادی در امریکاست و همین هم به اسم دمکراسی در گوش مردم جهان تبلیغ می شود. اگر جوانان ایران آنگونه فکر کنند که شما گفتید باید به آنها گفت که امریکا خواهان سرنگونی حکومت روحانیون در ایران نیست، هنوز با آنها کار دارد. امریکا خواهان کنترل مردم ایران است، همانطور که مردم کشور خود را کنترل می کند. فراموش کردن درسهای تاریخ عواقب هولناک به همراه دارد.

(بقیه جنگ دائم را با مقاومت .. از ص 37)

زمان خاتمه دادن به جنون جنگ را نباید از دست داد

ما براساس تجربه خود می دانیم که "دفاع از سرزمین" چه معنایی دارد: کشتن و کشته شدن بخاطر منافع کسانی که بر ما حکومت می‌کنند! زمانی برای "نبرد علیه کمونیسم" زمانی برای مقابله با "مواد مخدر" و اکنون "جنگ علیه تروریسم". آنها همیشه تحت پوشش شعارها و مفاهیم مورد نظرشان ما را به میدان می‌فرستند. موقعیت امروز و جنگ طلبی‌های امروز تفاوتی با جنگ‌های گذشته که بخاطر اعمال قدرت، سود و استثمار انجام شد ندارد. برای صاحبان قدرت، صرفنظر از اختلافاتشان، کشته شدگان 11 سپتامبر مطرح نیستند. آنها از احساسات ما برای مقاصد جنگی خود استفاده می کنند. ما به تجربه خود دریافته‌ایم که اگر گردان‌های رزمی قابل اعتماد و گوش به فرمان در اختیار نداشته باشند قادر به جنگ نخواهند بود. ما دریافته‌ایم که در ارتش‌های تجاوزگر چیزی جز چرخ دنده‌ای کوچک برای به حرکت در آوردن ماشین مرگ نیستیم. و باز با تجربه خود می‌گوئیم که یگانه راه مقابله با سیاست‌های جنگی، سازمان بخشیدن به مقاومت در درون ارتش‌هاست. با ستم دیدگان دنیا متحد شویم و نه با ستم‌کنندگانی که ما را برای کشتن یکدیگر به میدان می‌فرستند.

شورای سربازان ضد جنگ ویتنام

قالب رانت‌های گوناگون توسط شرکت‌ها و بنیادهای تازه تاسیس به یغما رفت. بنیادهایی نظیر بنیاد "الزهر" و یا بنیاد قدس رضوی وابسته به آستانقدس رضوی، بنیاد "کوثر" و دهها شرکت و بنیاد دیگر اینگونه رشد کردند و خون مردم ایران را میکندند. (در همین شماره راه توده شمه‌ای از این غارتگری‌ها را می‌خوانید)

فعالتهای بخش خصوصی و نهادها و بنیادها عمدتاً در این دوران رشد مافیائی کردند. این رشد به هیچ روی و با هیچ منطقی، حتی با ساختارهای شناخته شده اقتصاد سرمایه‌داری نیز همخوانی نداشتند. تنها یک دولت اشغالگر می‌توانست اینگونه ثروت یک کشور را، تا حد تاراج چوب‌های جنگلی به یغما ببرد. ما در این دوره، برخلاف تبلیغاتی که سرمایه‌داری تجاری ایران در ابتدای پیروزی انقلاب و در جهت مقابله با اصل 44 قانون اساسی می‌کرد شاهد گشایش فضای سیاسی کشور همزمان با گشایش فضای اقتصادی نبودیم، بلکه برعکس شاهد بسته شدن فضای سیاسی کشور به سود این سرمایه‌داری بودیم.

آزداسازی يك باره نرخ ارز، افزایش جهت گونه قیمت تولیدات داخلی و واردات خارجی، نه تنها با افزایش جهشی آزادی‌ها همراه نبود، بلکه برعکس، با پورش به آنچه از آزادی‌ها باقی مانده بود ختم شد. نابسامانی‌های اقتصادی و افزایش سریع نرخ تورم و ایجاد بدهی‌های بی‌سابقه خارجی چگونه می‌توانست آزادی و انتقاد از سمت‌گیری اقتصادی کشور را ممکن سازد؟ نشانه‌های این مخالفت سرکوب شده و ناممکن بودن بیان مطبوعاتی این فاجعه و طرح آنها در مجلس چهار و پنجم را باید در شورش‌های نوبتی در شهرهای مختلف ایران شمارش کرد که شاخص‌ترین نمونه اش شورش در اسلام شهر است. شورش‌هایی که در واقع نیتز خلاصی بود بر پیشانی دولت هاشمی رفسنجانی و سرآغاز تحولاتی که به انتخابات دوم خرداد 76 ختم شد. عقب نشینی از برنامه تعدیل به این دلیل اجتناب ناپذیر بود، اما طرفداران این سیاست اقتصادی، پس از انتخابات 76 نیز امید خود را از دست نداده و از یکسو با حضور در دولت خاتمی و از درون کابینه مانع تغییر این برنامه شدند و از سویی دیگر با انواع جنایات و توطئه‌ها در برابر آزادی نسبی مطبوعات ایستادند تا از آزادی غارتگری خود زیر نام ارزش‌ها دفاع کنند. برآستی هم چه ارزشی بیشتر از دهها میلیاردی که به جیب زده اند؟!

همزمان با بستن مطبوعات، طرفداران برنامه تعدیل و تبدیل ایران به تجارتخانه‌ای بزرگ، فشار برای ادامه برنامه‌های تعدیلی را به همان سبک و سیاقی که در دولت هاشمی رفسنجانی پیاده شده بود پی گرفتند. شورای شهر تهران، از جمله به همین دلیل فلج شد!

سیاست شوک درمانی در اقتصاد، که از شاخصه‌های برنامه تعدیل اقتصادی است، موجب توقف ناگهانی فروش اضافه تراکم در بخش مسکن در شهر تهران شد. سال جاری با این شوک اقتصادی، شانه به شانه شوک‌های سیاسی رو به پایان است.

در خوش بینانه‌ترین حالت، اعلام ناگهانی توقف فروش تراکم بدون در نظر گرفتن شرایط ساختار سیاسی و قدرت‌های اقتصادی و اعمال نفوذ آنان بر اقتصاد، موجب افزایش ناگهانی قیمت مسکن، بی‌برنامگی در سیاست‌گذاری و نهایتاً ایجاد رانت برای گروه‌های صاحب نفوذ خواهد شد.

اقتصاد کشور چه در دوران 8 ساله تعدیل اقتصادی و چه در دوران کنترل و دخالت دولت بر اقتصاد در دوران جنگ، با مشکل مدیریتی نیز دست به گریبان بوده است. چه در دورانی که چین مدل مطلوب اقتصادی و سیاسی بوده و چه در دورانی که سنگاپور رویای

نشریه خزر چاپ گیلان: 900 میلیون تومان در آمد سالانه

شورای 18 نفره رهبری مافیای چوب در گیلان

به نظر می‌رسد که طی چند ماه اخیر مبارزه با قاچاق چوب به مرحله حساسی رسیده باشد. قتل يك جنگلیان در تالش، زخمی شدن چند جنگلیان دیگر در آستارا و حمله به تعدادی دیگر در شهرهای مختلف گیلان نشان می‌دهد که قاچاقچیان چوب از چنان سود سرشاری برخوردارند که حاضر به قتل جنگلیانان میشوند.

در حقیقت با تشدید اقدامات نظارتی و حفاظتی از سوی ماموران سازمان منابع طبیعی، قاچاقچیان چوب نیز که با تنگنا مواجه شده‌اند، خشونت بیشتری به خرج داده تا همچنان تجارت غیرقانونی خود را تداوم بخشند.

آنچه مسلم است وسعت قاچاق چوب در شمال کشور از چنان حجم بزرگی برخوردار است که ارائه آمارهای آن بسیار نگران‌کننده می‌نماید. در همین ارتباط يك مقام ارشد در سازمان جنگلها و مراتع می‌گوید: تاکنون 502 قاچاقچی چوب را شناسایی کرده‌ایم. آنها افرادی هستند که تا 2 یا 9 بار به جرم قاچاق چوب دستگیر شده اند ولی مجدداً بکار خود ادامه می‌دهند. از این مقدار نزدیک به 18 نفر نقش محوری و 8 نفر نقش هسته سازمان را بازی میکنند. این وضعیت نشان می‌دهد که يك سازمان غیرقانونی در حال شکل‌گیری است که منافع خود را از راه قاچاق چوب تامین میکند. در این سازمان، کامیون‌های حامل چوب قاچاق، اسکورت میشوند.

این مقام مسئول می‌افزاید: در حالی که حداکثر جریمه و مجازات قاچاق چوب 400 هزار تومان است، يك کامیون چوب قاچاق حدود 6 میلیون تومان خرید و فروش میشود و چنانچه يك کامیون 10 مرتبه چوب قاچاق حمل کند، حداکثر 2 بار دستگیر میشود. بنابراین ریسک 800 هزار تومان مجازات در برابر 60 میلیون تومان درآمد، بسیار ناچیز و کم است. در سال گذشته ارزش چوب قاچاق شده 900 میلیون تومان بوده است.

واقعیت آن است که هر روزه بر اثر قطع غیرقانونی درخت و قاچاق چوب، سطح وسیعی از جنگل‌های شمال ایران کاسته میشود و این در حالی است که مبارزه با قاچاقچیان چوب هنوز به نتیجه‌ای امیدبخش نرسیده است. هر چند که در این میان برخی مسئولان محلی از کاهش کشف چوب‌های قاچاق در یکسال اخیر خبر می‌دهند و آن را ناشی از کاهش قاچاق میدانند، نباید از نظر دور داشت که کاسته شدن از تعداد کشف محموله‌های قاچاق لزوماً به معنای کاهش قاچاق نیست چرا که با توجه به سود سرشار این اقدام غیر قانونی برای مافیای چوب، بی‌تردید آنان همزمان با سخت‌گیری. مراقبت‌های بیشتر ماموران دولتی، روشهای جدیدتری را بکار می‌گیرند تا از احتمال توقیف محموله‌های آنان کاسته شود. بی‌گمان همانگونه که مدیرکل و دفتر فنی حفاظت

3 شرکت "آستان قدس رضوی"، "باقیات الصالحات" و "ضامن آهو" قاچاق چوب و نابودی جنگل‌های شمال را پیش می‌برند!

گریه کن جنگل سبز باید دوباره از ریشه روئید

آنها که در تیمچه‌های تو در توی بازار سنتی ایران به کمین انقلاب 57 نشسته بودند، پس از فراز و فرودهای پرشمار و به خاکسپاری بسیاری از آرمانخواهان مذهبی و غیر مذهبی آن انقلاب، ابتدا با تیشه به جان ریشه‌های مردمی انقلاب افتادند و سپس با تبر به جنگل‌های سر به هم آورده شمال رفتند. سفره مردم را در شهرها خالی کردند و هزاران هکتار از جنگل‌های شمال را از درخت. در شهرهای ایران کهنسال‌ترین سیاستمداران و مبارزان انقلابی ایران را به دار کشیدند و در جنگل‌های شمال کهنسال‌ترین درختان بلوط را به خاک انداختند و آن را به پول تبدیل کردند. درختان سر به هم آورده در جنگل‌های گیلان و مازندران همان سرنوشتی را یافتند، که اجتماع انقلابیون و آرمانخواهان سر به هم آورده در شهرها!

دفتر اعدام‌های دسته جمعی در زندان‌های ایران و قتل‌های زنجیره‌ای که از سال 70 با قتل فجیع دکتر سامی در دفتر طبابتش آغاز شد و با قتل داریوش فروهر در خانه‌اش ادامه یافت و همچنان با ربودن علیرضا جباری ادامه دارد، سرگذشتی یکسان با جنگل‌های به قتل عام شده ایران دارد. عاملین هر دو فاجعه نام‌های مختلف دارند، اما از یک آشخور سیراب شده‌اند، خون سبز درختان را با خون گلگون آرمانخواهان و انقلابیون یکجا سر کشیده‌اند:

روزنت‌های ایران می‌نویسند: "شرکت‌ها، تحت عناوین مقدس "آستان قدس رضوی" "باقیات الصالحات" و "ضامن آهو" به جان جنگل‌های ایران افتاده‌اند تا کمتر کسی جرات مقاومت در برابر فعالیت‌های آنان را داشته باشد."

باید دوباره از ریشه روئید!

امسال مردم گیلان می‌خواستند در یک نمایش نمادین یک درخت تنومند را در شهر رشت روی شانه به نشانه نابودی جنگل‌های گیلان و اعتراض به آن، از سبزه میدان تا میدان شهرداری رشت تشییع کنند. در آخرین روز، نیروی انتظامی و مقامات امنیتی استان با انجام این مراسم مخالفت کردند، همانگونه که از برپائی سالروز قتل محمد مختاری و پوینده امسال جلوگیری کردند!

قاچاق چوب، در شبکه‌های غارت و قاچاق!

در بین کلیه مناطق جنگلی کشور، جنگل‌های شمال به لحاظ قدمت، ذخایر ژنتیکی مهمی نیز به حساب می‌آیند. (بقیه در ص 32)

را از تخیل به واقعیت تبدیل کند. استفاده از سلاح‌هایی با قدرت تخریبی چندین برابر بمب‌های اتمی سال 1945.

برای مبارزه در راه حقوق امروز خود

جنبش کارگری

با گذشته خود آشنا می‌شود

همزمان با تعمیق بحران تولید در صنایع ایران و گام‌هایی که در جهت تشدید خصوصی‌سازی و سپرده شدن سرنوشت صنایع کشور بدست بخش تجاری حاکمیت برداشته می‌شود، موج تازه‌ای در واحدهای کارگری تهران برای آگاهی از پیشینه مبارزات صنفی کارگران آغاز شده است.

نسل جدید کارگران کشور که در حاشیه شوراها و انجمن‌های اسلامی کارخانه‌ها فعال‌اند و از داشتن ارگان‌های صنفی خود مانند سندیکا محروم‌اند، اکنون می‌کوشد با گذشته جنبش کارگری کشور آشنا شده و سرنوشت خود را به سرنوشت کل جنبش کارگری جهان و مبارزات صنفی - سندیکائی پیوند بزند.

در پی این تکاپوی جدید و دنبال مراجعات مکرر و درک نیاز جنبش کارگری به آگاهی از گذشته جنبش کارگری در کشور، جمعی از فعالان سندیکاهای کارگری ایران، که پیشکسوتان این جنبش محسوب می‌شوند نشست‌های ماهانه‌ای را در تهران بصورت منظم سازمان دادند. این نشست‌ها قرار است پنجشنبه هر ماه در انجمن بازهای تهران برگزار شود و از هم اکنون کانون کارگران بازنشسته آمادگی خود را برای همکاری اعلام داشته است. مطابق برنامه‌ای که در نظر گرفته شده کارگران قدیمی و آشنا به امور صنفی در صنف کفاش و خیاط مسائل مربوط به اشتغال، حقوق و دستمزد، قانون کار و قراردادهای دو جانبه و نقش وزارت کار بعنوان تنظیم‌کننده مناسبات کارگران و کارفرمایان را در این نشست‌ها تشریح خواهند کرد.

این نشست‌ها کاملاً صنفی و حقوقی است و برخلاف روش و سمت‌گیری خانه کارگر که عمدتاً می‌کوشد نقش پل ارتباطی بین حاکمیت و کارگران را ایفاء کند، مبتکران این نشست می‌کوشند، به دور از هر نوع سیاست‌زدگی و گرایش‌های مذهبی و یا فکر امور صنفی، حقوق کارگران و ضرورت تشکل‌های مستقل کارگری را برای نسل جدید کارگران ایران تشریح کنند.

اعتصابات و تظاهرات کارگران در دوران اخیر که با هدف دستیابی به حقوق و جلوگیری از بیکاری و افزایش دستمزد بصورت پراکنده صورت گرفت و با تهاجم گروه‌های فشار روبرو شد، در واحدهای کارگری ایران (بویژه در تهران بزرگ) موجب رشد اندیشه ضرورت آگاهی به حقوق صنفی و تشکل‌های مستقل و سراسری را در میان کارگران شد و به همین جهت کارگران و فعالان با سابقه کارگری ایران پذیرفتند طی نشست‌های ماهانه علاوه بر سابقه جنبش کارگری ایران، مسائل صنفی-حقوقی کارگران را تشریح کنند. ضرورت ارتباط بین واحدهای کارگری مختلف در تهران بزرگ و سپس گسترش این ارتباط تا شهرهای بزرگ صنعتی کشور نیز از جمله انگیزه‌های برپائی نشست‌های ماهانه مورد بحث است.

و حمایت از جنگل‌ها و مراتع کشور از سازمان یافتگی قاچاق چوب در جنگلهای کشور خبر میدهد، اکنون مافیایی در این بخش از اقتصاد شکل گرفته است که به خاطر تجارت سیاه 9 میلیارد ریالی خود حاضر است جنگلبانان را به قتل رسانده و آنان را مضروب ساخته و همچنان به چپاول ثروت ملی ادامه دهد.

در حقیقت هنگامی که جنگلبان تالشی چند ماه پیش در خانه خود و میان خانواده اش، به قتل رسید، زنگ خطری بصدا درآمد که طنین آن شدت یافتن صدای اره قاچاقچیان چوب در جنگلهای گیلان است.

بقیه گریه کن جنگل سبز از ص 31

سطح جنگلهای ایران را 12 میلیون و 400 هزار هکتار ارزیابی کرده‌اند، که البته بطور رسمی این آمار 7 میلیون و 499 هزار هکتار عنوان شده‌است. جنگلهای شمال کشور، یکی از جنگلهای بکر دوران چهارم زمین‌شناسی‌اند که در حال حاضر، مشابه آنها در مناطق دیگر جهان و اروپا فسیل شده‌اند؛ این بدان معناست که جنگلهای شمال، فسیل زنده و در جهان بی‌نظیرند و به عنوان یک مرجع تحقیقاتی و پژوهشی می‌توانند بسیار مؤثر باشند؛ اما تجاری که تاریخ و فرهنگ ملی ایران را با پول می‌سنجند این میراث را به تاراج برده‌اند.

ایران با میانگین بارش 250 میلیمتر باران در سال، یکی از مناطق خشک و نیمه‌خشک در دنیا محسوب می‌شود و ویژگی‌های اقلیمی خاص آن، مدیریت شایسته و قوی جنگل و پوشش گیاهی را می‌طلبد. امری که در جمهوری اسلامی بدان بهائی داده نمی‌شود و سیل‌های سال‌های اخیر در مازندران و گیلان (بویژه در گرگان) از جمله ناشی از نابودی جنگل‌ها و غارت چوب‌های آن است.

100 گونه گیاهی پهن‌برگ و 4 گونه درختی سوزنی‌برگ در جنگل‌های شمال ثبت شده‌است.

همچنین، 191 نوع پرنده، یعنی بیش از 50 درصد کل پرندگان کشور در جنگل‌های شمال زندگی می‌کنند. آنها که جنگل‌ها را نابود می‌کنند و پول آن را به بانک‌های دویی منتقل، آشیانه این پرندگان را هم نابود کرده‌اند.

(بقیه سیاست ایالات متحده از ص 38)

در نهم ماه مارس 2002 تشریح لس آنجلس تایمز گزارشی در رابطه با یک سند محرمانه از وزارت دفاع ایالات متحده منتشر کرد. براساس این سند رهبری ایالات متحده در آینده علیه هدف‌هایی که در مقابل سلاح‌های غیر هسته‌ای مقاوم هستند و همچنین در "موارد نظامی غافلگیرکننده" استفاده از سلاح‌های هسته‌ای را حق خود می‌داند. در این سند به وضوح از هفت کشور بعنوان اهداف احتمالی حملات هسته‌ای نام برده می‌شود: عراق، ایران، سوریه، لیبی، و کره شمالی. همچنین چین و روسیه در لیست این کشورهای قرار دارند. بدین ترتیب ایالات متحده پس از 57 سال که از فاجعه کشتار اتمی در هیروشیما و ناکازاکی می‌گذرد در صدد است بار دیگر کابوس استفاده از سلاح اتمی

اصلاحات در داخل کشور هم از آن بیمناکند و با آن در ستیز. چنان که هر جا کوچکترین همسویی در گفتار و کردار نیروهای مذهبی با این بینش می‌بینند بر آن مارک توده‌ای می‌زنند. آتش تبلیغات از این توپخانه به روی هاشم آقاجری باز شد و به همین جرم محکوم به اعدام شده است. مسلمانی که تئوریسین اسلامی بخشی از جنبش اسلامی کشور است.

در میان نیروهای اپوزیسیون و اکثراً خارج از کشور راه توده بعنوان نماد سیاست و مشی توده‌ای متهم است به دنباله روی از اصلاحات و اصلاح طلبان. این روی دیگر سکه‌ایست که ارتجاع در داخل کشور با آن به خرید افکار عمومی می‌رود. آنها اصلاح طلبان را متهم به دنباله روی از توده‌ایها می‌کنند!

راه توده چه می‌گوید که اینگونه از دو سو می‌کوشند عرصه را بر آن تنگ کنند؟ راه توده می‌گوید: نباید فراموش کرد که حل مسایل مبرمی که مردم و جنبش پیوسته با آن روبرو است، بطور نیرومند، اما گام به گام و با مقابله بی‌امان با بحران‌هایی که بر سر راه آن می‌آفریند پیش می‌رود.

در خارج از کشور، برخلاف نیروهای درگیر مبارزه درون کشور، از درک این امر عاجزند که اصلاحات انقلابی به یکباره و در یک دوران بسیار کوتاه تحقق نمی‌یابد. این مبارزه از واقعیات و آرایش نیروهای جامعه ما جدا نیست و از مراحل گوناگون می‌گذرد و اشکال مبارزه را نیز مردم خود بر اساس شرایط و موقعیت‌ها انتخاب می‌کنند. تکامل مسالمت‌آمیز و یا غیر مسالمت‌آمیز جنبش پیش از همه بستگی به نیروی جنبش و امکان و توان مانور و مقابله ارتجاع دارد، نه به شعارهای چپ روانه و یا راست روانه "اپوزیسیون" خارج کشور. اساس مشی غیر اصولی و بی‌مصرف "اپوزیسیون" خارج کشور که به مشی توده‌ای راه توده حمله می‌کنند، ناتوانی آن در درک ویژگی جنبش مردم است. اینان ضمن "پردن" از موانع عینی و موجود بر سر راه جنبش برای خویش رسالت انقلابی نیز قائلند، در حالیکه فاقد اسلوبی علمی برای تحلیل عینی و مشخص از توازن نیروها هستند و آنجا که سرشان به سنگ می‌خورد و تخیلاتشان با موانع جدی روبرو می‌شود بجای درس گرفتن از آنچه پیش آمد، بر آتش ضد توده‌ای خود می‌افزایند. این درست همان کاری است که ارتجاع نیز از زاویه دیگری می‌کند. آنجا که نمی‌تواند با آگاهی مردم بجنگد و فریب مردم دیگر ناممکن می‌شود، آنجا که ابزار مذهبی کاربرد خود را از دست می‌دهد و توطئه‌ها یکی بعد از دیگری بی‌ثمر می‌شود، بجای دیدن و پذیرش واقعیت این و آن را متهم به توده‌ای بودن می‌کنند و بر حریق ضد توده‌ای خود نفت می‌پاشند. نمایندگان مجلس را توده‌ای معرفی می‌کنند، اعضای کانون نویسندگان را توده‌ای می‌شناسند، هر تجمعی برای درگذشت چهره‌های انقلابی کشور از نظر آنها تجمعی توده‌ای است و هر سخنی که کوچکترین همسویی با مشی توده‌ای داشته باشد، سخنی توده‌ایست.

یک نمونه از بینش توده‌ای راه توده، مواضعی است که در برابر نیروهای نظامی دارد. مواضعی که نه تنها از سوی اپوزیسیون چپ نمایی خارج از کشور قابل درک نیست، بلکه با کمال تأسف از سوی منتسک‌کنندگان نشریه "نامه مردم" نیز هضم شدنی نبود! وقتی راه توده نوشت: "ضرورت پیوند نیروهای مسلح به جنبش بگ امر انقلابی است" نه تنها مخالفان همیشگی مشی توده‌ای آن را رد کردند، بلکه نویسندگان نامه مردم هم به ستیز با آن برخاستند و نوشتند: "راه توده می‌خواهد فرماندهان گردن زن و قلم شکن و زبان ببر را به جنبش وصل کند" و سپس مدعی شدند "همه سر و ته بگ کرباس هستند"

شش دهه خیانت به جنبش‌های

مردمی در ایران با شعار مرگ "بر توده‌ای" همراه بوده است!

ک. رحمانی

در این هفته‌ها که حلقه فشار را بر مسلمانان طرفدار اصلاحات از جانب مخالفان داخلی و حکومتی آنها تنگتر شده و حتی علیه محمد خاتمی هم در تظاهرات سازمان داده شده شعار داده می‌شود، این جمله زنده یاد کیانوری بیشتر برایم قابل درک است: "با شعار مرگ بر توده‌ای" خیانت به انقلاب آغاز شد".

اکنون تکرار و ادامه این شعار به نوع دیگری و به شیوه دیگری و علیه نیروهای دیگری در داخل کشور و از سوی همان گروه‌ها و سازمان‌های ضد توده‌ای شناخته شده سابق نیز چیزی جز مقابله با جنبش درون کشور و سر آغاز خیانت به آن نیست.

آنچه در داخل کشور می‌گذرد، در پوشش دیگری، در خارج از کشور هم دنبال می‌شود، با این تفاوت که رنگ ضد توده‌ای مخالفت با اصلاحات و یا عدم درک درست روند پرفراز و نشیب اصلاحات در داخل کشور، در اینجا، یعنی در خارج از کشور بیش از داخل کشور با توده‌ای ستیزی همراه است.

میوه تلخ کنفرانس برلین همچنان بر سر سفره مخالفان حزب توده ایران خود نمائی می‌کند، همچنان که دسر بعد از توطئه همه مخالفان انقلاب و اصلاحات در داخل حکومت است.

من خوب به یاد دارم راه توده نوشت (اطلاعه شماره 99): "مخالفان جنبش می‌خواهند سیاست خود را بنام "اپوزیسیون" علیه حزب توده ایران بکار ببرند. شاخص مشترک "اپوزیسیون" خارج کشور، گرایش‌های ضد توده‌ای آنها، پرونده سازی و مبارزه با تاریخ حزب توده ایران است، حزبی که عامل مهمی در ایجاد تحولات انقلابی در شعور توده‌های مردم ایران بود. مگر راه توده چه می‌گوید که "اپوزیسیون" خارج کشور و ارتجاع داخلی با توپخانه توهین و افترا به آن پاسخ می‌دهند. راه توده معتقد است و نوشت: "انقلاب ما وظایف اجتماعی و اقتصادی خود را هنوز به انجام نرسانده است... و آینده به ناگزیر تغییرات متنوع و مهمی در تصورات ما درباره این روند بوجود خواهد آورد."

راه توده نوشت: "درک ناقص از تاریخ برای نیروهای اجتماعی پدیده هولناکی است! چرا که به تبع آن موضع‌گیری نادرست در برابر رویدادهای اجتماعی شروع می‌شود." و از قول لنین نوشته شد که "افراد تا زمانیکه در ورای هرگونه عبارت پردازی‌ها، بیانات و وعده‌های اخلاقی، دینی، سیاسی و اجتماعی نتوانند منافع طبقاتی این یا آن قشر را تشخیص دهند، همیشه در صحنه سیاست قربانی خودفریبی‌ها بوده و خواهند بود."

جرم توده‌ای‌ها همین روشن بینی علمی است، که نه تنها مخالفان چپ نمایی حزب در خارج از کشور، بلکه دشمنان جنبش

واقعیت های موجود در نهایت خود فلج کامل نیروهای اپوزیسیون را موجب خواهد شد."

برخلاف سالهای دهه 1940 که کنفدراسیون خارج کشور سنگوگی مردم داخل کشور شده بود، این بار و بدلیل حضور جنبش در صحنه سیاسی کشور، همه چیز در آنجا معنا پیدا می کند، در داخل کشور و به همین دلیل است که پیش از نگران فلج شدن و یا فلج نشدن اپوزیسیون خارج کشور باشیم، باید دغدغه ضرورت تنگتر کردن حلقه محاصره جبهه راست در داخل کشور را داشت. مشی و سیاست توده‌ای، در کنار توده مردم ایران مفهوم پیدا می کند، در غیر اینصورت حضور در زیر هر پلاکاردی که نام حزب توده ایران را داشته باشد، اما محتوای توده‌ای آن را نداشته باشد به معنی توده‌ای بودن نیست!

ناتو در پراگ به ... از ص 39

از مذاکراتی که به عقیده آن کشور فقط باعث اتلاف وقت می‌گردند خسته شده است! در ژانویه سال گذشته پاول ولفوییتس، معاون وزیر دفاع ایالات متحده دکتترین "اتحادیه عمل گراها" را اعلام نمود که از آن اینطور استنباط می‌گردد که ایالات متحده از بحث‌های "فرمالیته" خسته شده و خواهان اقدام سریع به آن چیزی است که می‌خواهد و بسته به موقعیت و زمان "متحدین" مناسب را برای خود یافته و انتخاب می‌کند. حال این سؤال پیش می‌آید که چرا ناتو از مدتها قبل لغو نشده و اصولاً فایده گسترش وسیع آن - حتی بعنوان یک "منطقه آزاد نظامی" برای ایالات متحده چیست؟ و آشنگتن برای این امر سه دلیل اصلی دارد:

اولاً ایالات متحده می‌تواند هر جا که لازم دانسته، نیاز آن احساس شود و در جهت منافعش باشد به توانایی‌های نظامی و موقعیت استراتژیکی اعضای پیمان دسترسی داشته باشد،

دوم اینکه بویژه کشورهای کوچک که بعنوان اعضای جدید پذیرفته می‌شوند بازار عظیمی هستند برای صنایع نظامی ایالات متحده چرا که از جمله شرایط عضویت در پیمان مدرنیزه کردن ارتش و ادوات نظامی می‌باشد و بالاخره

سوم اینکه ایالات متحده از طریق گسترش منطقه نفوذ ناتو در واقع پایگاه‌های نظامی و خطوط تدارکاتی "پشت جبهه" بیشتری را برای خود ایجاد می‌کند که برای آن کشور با دکتترین "تنها ابر قدرت نظامی" بودن و ماندن از اهمیت حیاتی برخوردار است. از این رو وظایف "ناتو جدید" را بایستی در چارچوب سازماندهی مجدد ساختار راهبردی ایالات متحده و مناطق تحت الامر آن جستجو نمود. نه به بروکسل و مونیخ که پایگاه‌های سیاسی و نظامی ناتو هستند بلکه به

U.S.European Command (USEUCOM)

در هایدلبرگ (آلمان) و اشتوتگارت (آلمان) و به

U.S.Central Command (USCENTCOM)

در تمپا (فلوریدا) نظر افکند. منطقه نفوذ "یو.اس. ای.کوم" در شرق تا روسیه و قفقاز، در غرب تا گرینلند و کانادا و در جنوب تا جنوب آفریقا و منطقه نفوذ "یو.اس.سنتکوم" تمام خاور میانه و شمال و شرق آفریقا را در بر می‌گیرد. مهمترین و تعیین‌کننده‌ترین تصمیمات نظامی در "یو.اس. ای.کوم" و "یو.اس.سنتکوم" گرفته شده و در مناطق تحت نفوذ به اجرا در می‌آیند؛ ناتو فقط یک زائده است و بس. بدین ترتیب است که ناتو در پراگ بخاک سپرده شد."

آنها فراموش کردند که سخن بر سر تجمع همه نیروها و بیرون کشیدن ابزار سرکوب حاکمیت از دست آن و متصل کردن آن به جنبش است و نه بر سر این و یا آن فرمانده و ادعاهایی که می‌کند و یا رعب و وحشتی که ایجاد می‌کند. آنها نمی‌توانند این درک علمی مشی توده‌ای را بپذیرند که واحدهای نظامی در هر حاکمیتی و با هر ایدئولوژی و باور مذهبی، بهر روی دارای وابستگی‌های طبقاتی است و در درون خود قشربندی دارد. هیچ آقازاده‌ای سرباز و پاسدار ساده و حتی فرمانده درجه دو و سه نیست، بلکه این روستائیان، جوانان حاشیه‌نشینان شهری، فرزندان کارگران و زحمتکشان کشورند که در نیروهای مسلح به خدمت گرفته شده‌اند. اگر تهدید یک فرمانده نظامی نماینده طرز اندیشه و عمل تمام فرماندهان و زیر دستان او باشد، که در اینصورت در هیچ کجای دنیا ارتش و قوای مسلح از کنار حکومت‌های خونریز دور نمی‌شود. در حالیکه ما در جهان معاصر نمونه‌های فراوانی داریم که خلاف این نظر را ثابت می‌کنند. حتی در میان فرماندهان رده بالایی نظامی یک کشور. ایران نیز جزیره‌ای بکر در جهان نیست که این قانون شامل حال آن نشود. مگر کسانی با همه ادعاهای خود توهمان و تبلیغات حاکمیت ارتجاع در جمهوری اسلامی را پذیرفته باشند که با نفی وابستگی‌ها و گرایش‌های طبقاتی افراد ساده و یا فرماندهان نظامی در نیروهای مسلح ایران، اسلام را خمیرمایه وحدت خدشه ناپذیر در نیروهای مسلح می‌دانند. همانگونه که فرماندهانی در نیروهای نظامی ونزوئلا اکنون در کنار و یا روبروی دولت ملی این کشور صف کشیده‌اند، در ایران نیز یا صف کشیده‌اند و ما نمی‌بینیم و یا صف خواهند کشید و همگان خواهند دید.

مدعیان حزب توده ایران، واقعیاتی به این آشکار را نمی‌توانند ببینند و بجای کوشش برای نزدیکی به روح اساسنامه‌ها و برنامه‌های اولیه حزب توده ایران، به صورت راه توده چنگ می‌اندازند و از این نشست تا آن نشست سرخود را گرم می‌کنند و منتظر عبور زمان می‌مانند که شاید دری به تخته‌ای خورده و ادعاهای آنها ثابت شود. ادعاهایی که تازه اگر ثابت شود به نام مخالفان شناخته شد. حزب توده ایران ثبت می‌شود نه بنام کسانی که خود توده‌ای‌اند و از نظر آن آقایان متهم!

بحث دیگری که راه توده با اپوزیسیون دارد تکامل جنبش، رشد آگاهی مردم در طول زمان و ضرورت حفظ ارتباط مردم با یکدیگر و دفاع از آزادی‌ها، حتی در اندکترین حد آن است. وقتی کسانی در مهاجرت یکشنبه می‌خواهند انقلاب کنند و ولی فقیه را به زیر بکشند و یا وقتی شرایط کشور را سیاه و دیکتاتوری را مسلط اعلام می‌کنند، دیگر جایی برای بهره‌گیری از شرایط موجود برایشان باقی نمی‌ماند و ضرورتی هم نمی‌بینند که اگر توازن نیروها عقب نشینی هم هم اجتناب ناپذیر کند و یا به جنبش تحمیل شود، این عقب نشینی را باید و جب به وجب انجام داد و برای هر وجب از آن تا آخرین رمق و با چنگ و دندان جنگید و هر وجب عقب نشینی را به پرداخت قیمتی سنگین برای نیروی مخالف جنبش تبدیل کرد.

راه توده به موجب همین باور و اینکه زمان به سود نیروهای مخالف جنبش نیست نوشت: "... یک گام به پیش اصلاح طلبان داخل کشور در اوضاع کنونی این است که آنان بر وسعت پایگاه خود بیافزایند... اما نیروهای خارج کشور چه "چپ" و چه "راست"، پاسخ نظرات تئوریک خویش را نه در پیگیری تکامل جنبش و آزمون خود توده‌ها در درک شرایط مشخص ملی کشور، بلکه در پافشاری بر ذهنیات و اراده‌گرایی خود جستجو می‌کنند. نگاه توهم آمیز و مشکوک به تغییرات عینی و به روند جنبش اصلاحات انقلابی در کشور و ندیدن

ما برای صلح ایستاده ایم

از جنگل های سبز ویتنام تا صحرای سوزان عربستان

گفتگوی "م. باران" با یک سرباز قدیمی ضد جنگ ویتنام که دلیل مبارزه برای صلح به آمریکا راه ندارد

"دارنل استیون سامرس" از پیشکسوتان جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا است. او که متولد 1947 است، در سال 1966 وارد ارتش آمریکا شد و دو سال بعد به ویتنام اعزام شد. در ویتنام بدلیل مخالفت با ادامه جنگ بازداشت، زندانی و سپس به آمریکا باز گردانده شد. در سال 1970 یکی از بانیان "مرکز فرهنگی مالکم ایکس" و سپس سخنگوی آن شد. استیون سامرس بعدها به آن دلیل که در آمریکا تحت تعقیب بود و خطر جانی او را تهدید می کرد خاک آمریکا را ترک کرده و از سال 1972 در کشور آلمان مقیم شد.

در سال 1982 در کمیته "جنگ را پایان دهید" در اروپا شرکت کرد. در همان سال حکم دستگیری اش توسط ژنرال الکساندر هیگ دبیرکل وقت ناتو صادر و زندانی شد.

او که متولد میشیگان است، در "گنو" های مختلف بزرگ شد و مبارزه علیه تبعیض نژادی و مبارزه اجتماعی را در همان گتوها آموخت و از 12 سالگی مبارزه را شروع کرد.

گفتگوی زیر با استیون، با انگیزه آگاهی از مقاومت های احتمالی در ارتش آمریکا، در صورت آغاز جنگ در عراق و گسترش آن در منطقه صورت گرفت که می خوانید:

- از جنگ ویتنام نزدیک به 30 سال می گذرد. در این مدت آتشفشان های زیادی خاموش شده اند، اما امثال تو گویا همچنان فعالند؟

استیون: این که آتشفشان های زیادی خاموش شده اند یک واقعیت است، خیلی ها دیگر فعال نیستند. گاه از خودم دلیل این خاموشی را می پرسم. آنچه در باره خودم می توانم بگویم اینست که معتقدم سرنوشت ما به فعالیت سیاسی که می کنیم بستگی دارد. شخصا در این چارچوب است که از خود احساس رضایت می کنم. خیلی ها بدلیل سرخوردگی ها و یا تغییر اوضاع سیاسی و یا طولانی شدن زمان مبارزه و دست نیافتن به آرزوها و آرمان ها و یا دلایل و بهانه های مختلف کناره گرفته و از میدان خارج شده اند. عده زیادی هم کشته و یا اعدام شده اند. در زندان های آمریکا و در دیگر کشورها. جمع زیادی هم از دهه 60 به بعد همچنان در زندان ها بسر می برند. دستگاه های جبار و قدرتمند دولتی افراد زیادی را به کام مرگ کشیده و یا در خود جذب کرده است.

آیا فروپاشی اتحاد شوروی در این انفعال تأثیر داشته است؟

استیون: نه. ابداء، گرچه این حادثه بسیار دور از انتظار و در عین حال غم انگیز بود. غم انگیز از این جهت که مردم به سیستمی باور کرده و برای آن میلیون ها قربانی داده بودند و بعد این سیستم جلوی چشمشان پرپر شد. البته هیچ سیستم و هیچ دولتی مقدس نیست. اما آنچه مربوط به ما می شود اینست که باید برای آنچه می خواهیم و به آن معتقد هستیم بجنگیم و هر مبارزه ای هم قوانین خود را دارد و آن اینکه هیچ توقفی در کار نیست.

- تشابهی میان جنگ ویتنام و جنگی که همه انتظار آغاز آن را در عراق دارند می بینی؟

استیون: از نظر من این ارتباط وجود دارد. نخست اینکه اکثر جنگ طلبان کنونی آمریکا که مقامات حساس دولتی را در اختیار دارند و یا کسانی که پشت پرده سیاست جنگی آمریکا قرار گرفته اند و حرف آخر را می زنند- چه در عرصه سیاسی و چه در عرصه نظامی- از دست اندرکاران جنگ ویتنام بوده اند. برای مثال کسانی مانند ژنرال پاول هم در جنگ ویتنام فعال بود و هم در جنگ خلیج در سال 1991 و حالا وزیر خارجه آمریکاست.

دوم اینکه تحت عنوان "مبارزه با تروریسم" و در آن زمان تحت عنوان "دفاع از دموکراسی و مبارزه با کمونیسم" اهداف مشترکی دنبال می شوند" یعنی سلطه بر منطقه، کنترل آن، در اختیار گرفتن منابع زیرزمینی و استقرار یک رژیم سرسپرده و دلخواه آمریکا. به این ترتیب در ماهیت سیاست های تجاوزگرانه کاخ سفید تغییری بوجود نیامده است.

- در رابطه با عراق، گاهی احساس می شود که در سیاست های آمریکا تناقض هایی وجود دارد. از یک طرف ادعا می کنند که قادر به حمله هستند و طرف دیگر پای متحدین خود را وسط می کشند و از آنها انتظار حمایت دارند.

استیون: در اینجا ما با یک تاکتیک حساب شده روبرو هستیم. مسلما در دستگاه رهبری آمریکا، یعنی آنهایی که تصمیم نهایی را می گیرند افرادی وجود دارند که می خواهند به تنهایی سرنوشت جهان را بدست بگیرند. اما حتی این عده هم می دانند که این رویایی تحقق ناپذیر است. باز همین افراد بر این باورند که گرچه این امری امکانپذیر است اما به یکبار آزمایش می ارزد. با این حال جریان واقع بین تری در رهبری آمریکا به این معتد است که به دلالتی بهتر است پای متحدین خود، از جمله انگلستان و احتمالا ترکیه و دیگر متحدین غربی را هم به میدان بکشند، زیرا می دانند که نمی توانند به تنهایی با جهان بجنگند.

- آیا آمریکا به تنهایی قادر به حمله به عراق هست؟

استیون: با بررسی دقیق وضعیت می توان به این نتیجه رسید که نه. آنها به تنهایی قادر به حمله نیستند، اما با اینحال آنها می توانند روی این مسئله فکر کنند و در این تفاوتی وجود دارد. به این مسئله باید توجه داشت که ارتش آمریکا در سراسر جهان پراکنده است و این آنها را مجبور به همکاری با متحدین خود می کند.

- آیا آمریکا بیشتر به دلالت نظامی قادر به حمله یک جانبه به عراق نیست و یا به دلالت سیاسی؟

استیون: از هر دو جهت قادر به این کار نیست. باز تکرار می کنم که این دلیل بر آن نیست که آنها از کوشش خود برای حمله یک جانبه دست برخواهند داشت. حالا طرف دیگر قضیه را در نظر بگیریم. صدراعظم آلمان از همان ابتدا عنوان کرد که به هیچ وجه در حمله نظامی به

امکان جلوگیری از جمله به عراق وجود دارد؟ چه عاملی باعث متوقف شدن جنگ امریکا در ویتنام شد؟

استیون: ابتدا به سؤال دوم پاسخ می‌دهم که به نوعی به سؤال اول هم مربوط می‌شود و در ضمن برای روشن شدن بسیاری از مسائل اهمیت دارد.

امریکا در آن زمان ادعا می‌کرد و یا بهتر است بگویم برای ما سربازان موعظه می‌کرد که بخاطر "دفاع از دموکراسی و رهایی بشریت از کمونیسم" وارد جنگ شده است. اما بتدریج، حتی برای سربازان ساده نگر آن زمان هم کاملاً مشخص شده بود که موعظه گران ما عوامفریبانی بیش نیستند. در نظر بگیرید برای سربازی که از تبعیض نژادی رنج می‌برد، دارای هیچ حقوقی نیست، از هر نوع آموزش محروم شده و انسان درجه دوم جامعه محسوب می‌شود و می‌داند که هر لحظه ممکن است برای هدفی پوچ کشته شود دموکراسی چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ در مورد کمونیسم هم اگر شری بود این شر برای طبقات غارتگر بود و طبقات محروم با آن مشکلی نداشتند. بدینگونه بود که مقاومت در ارتش شروع شد. نسل جدید از ابعاد آن بکلی بی‌خبرند. خلاصه جریان این است که سربازان از اجرای فرامین سر باز می‌زدند و خرابکاری می‌کردند. هلیکوپترها به دلائل نامعلومی سقوط می‌کردند، گشتی‌ها و تانکها از حرکت می‌ماندند و صدها افسر بدست سربازان کشته می‌شدند. در خارج از جبهه تقریباً در تمام کشورهای متروپل و خصوصاً امریکا جنبش بین‌المللی ضد جنگ و کمیته‌های دفاع از خلق ویتنام وجود آمده و در حال گسترش بود و این طبقات حاکم را به وحشت انداخته بود. اما مهمتر از هر چیز نبرد جانبازان و قهرمانانه خلق ویتنام بود که ارتش قدرتمند و زورمند امریکا را مجبور به عقب نشینی کرد. امروز هم مجموعه این عوامل می‌توانند موثر واقع شوند. طبیعی است که جنبش ضد جنگ را باید در سراسر جهان تقویت کرد. طبیعی است که باید مردم را با این حقیقت آشنا ساخت که بدون شرکت فعال در سیاست و زندگی سیاسی به چیزی دست نمی‌یابند. و باز طبیعی است که مردم را به این باور باید رساند که با بی‌تفاوتی و به سادگی گذشتن از کنار مسائل مهم سیاسی نه تنها چیزی بدست نمی‌آورند بلکه آنچه را هم که دارند از دست می‌دهند. به همین دلیل است که ما روی سیاسی کردن نظامیان کار می‌کنیم و آنها خود به این نتیجه می‌رسند که گرچه اسلحه بوسیله طبقه حاکمه برای به زیر سلطه درآوردن خلق‌های دیگر در دستشان گذاشته اند اما از همان اسلحه می‌توانند برای سرنگونی همان طبقه استفاده کنند. این شعار ما در جنگ ویتنام بود "سلاح‌ها را به عقب برگردانید"

- بسیاری از مردم ایران خصوصاً جوانان و حتی بخشی هم از نیروهای اپوزیسیون دخالت نظامی امریکا در ایران را زمینه ساز سرنگونی حکومت کشور خودشان می‌دانند و از آنجا که این حکومت را نمی‌خواهند، دخالت امریکا را مفید ارزیابی می‌کنند.

استیون: تصور نمی‌کنم مردم ایران آنقدر کم حافظه شده باشد که فراموش کنند چه کسانی کودتای 1953 را سازمان دادند و چگونه کشورشان با همه منابع آن در اختیار بیگانگان قرار گرفت و چگونه موج کشتار در ایران براه افتاد و زندان‌ها پر شد. سازمان اطلاعات و امنیت همه چیز را در کنترل خود گرفت و این همان تشکیلاتی است که امریکا پایه ریزی کرد و کارکنان آن در مدارس مخصوص در امریکا و یا شعبه آن در اسرائیل تعلیم دیدند. (بقیه در صفحه 30)

عراق شرکت نمی‌کند و یا بطور فعال شرکت نمی‌کند. اما حالا مردم - می‌بینند که از هر نظر به آنها دروغ گفته اند و آلمان در خفا آماده هرگونه همکاری با امریکاست.

حالا به سؤال مربوط به تشابهات جنگ ویتنام و خلیج باز گردیم. ارتش امریکا بدون حمایت کشور فدرال آلمان به هیچ وجه قادر به حمله به ویتنام نبود. در آلمان 400 هزار سرباز امریکایی با تمام تجهیزات لجستیکی مربوط به آن مستقر بود. شعار آن دوران که دائم در گوش ما تکرار می‌شد این بود "امریکا-آلمان-ویتنام و ویتنام-آلمان- امریکا. یعنی استقرار سربازان در امریکا، آلمان و ویتنام به اعتقاد من آلمان در نقشه‌های نظامی تجاوزکارانه امریکا چه از نظر موقعیت سوق الجیشی خود و چه از نظر تامین منافع مالی جنگ و استقرار نیروی نظامی امریکا در آلمان اهمیت فوق العاده ای دارد و این اقدام یک جانبه را برای امریکا دشوار می‌کند.

- حمله امریکا به جنبش‌های رهایی بخش معمولاً سالها طول کشیده و همین طولانی شدن فرصت کافی را برای جنبش‌های ضد جنگ و ضد امریکایی فراهم آورده و امریکا را مجبور به عقب نشینی کرده است. اکنون مشاهده می‌شود که امریکا به حمله‌های سریع و کوتاه مدت دست می‌زند زیرا هم کم خرج ترند و هم فرصت اعتراض را از بین می‌برند. شما به این امر چگونه نگاه می‌کنید.

استیون: این مسئله تا حدودی درست است؛ اما جنگ خلیج از سال 1991 شروع شده و تا به حال هم ادامه دارد. البته با در نظر گرفتن محاصره اقتصادی و تلفات ناشی از آن که در حقیقت ادامه جنگ است. و اگر آن جنگ را در ادامه و در ارتباط با جنگ ایران و عراق در نظر بگیریم یک مدت 15 ساله را در بر می‌گیرد که امیدوارم اشتباه نکرده باشم. جنگ‌های برق‌آسا یک مسئله تاکتیکی است و از اهمیت زیادی هم برخوردار است، اما همیشه امکانپذیر نیست و نتیجه دلخواه را هم بدست نمی‌دهد. اصل قضیه در این خلاصه شده است "نبرد در قتلگاه به پایان رسیده، اما جنگ ادامه دارد."

- به موضوع مورد علاقه شما باز گردیم. آیا در ارتش امریکا در حال حاضر نیروهای آلترناتیو وجود دارند؟

استیون: در تمام ارتش‌های جوامع طبقاتی مبارزه و جنبش طبقاتی وجود دارد و ارتش امریکا هم از این امر مستثنی نیست. حتی می‌توان ادعا کرد که بخاطر ویژگی جامعه امریکا جنبش مقاومت در آن از هر کشور بزرگ سرمایه داری قوی‌تر نیز هست و دارای سنت دیرینه نیز می‌باشد. اما هیچ خبری در باره آن در مطبوعات جهان منتشر نمی‌شود. آمار دقیق در حال حاضر در اختیار ندارم، با این حال می‌توانم از قیام بزرگ سیاهان در ارتش بخاطر برابری حقوق با سفید پوستان در ابتدای قرن نام ببرم. قیام بزرگتر از آن در سال 1922 در واشنگتن بوجود آمد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم سربازان امریکایی بخاطر بازگشت به خانه در سراسر شهرهای آلمان تظاهرات کردند. در نظر داشته باشیم که سربازان در امریکا از افسار پائین جامعه اند و اکثراً از خانواده‌های کارگری بر می‌خیزند. بیشتر کسانی هستند که به دلائل گوناگون به زندان محکوم می‌شوند و حکومت هم آنها را در سر دو راهی زندان و خدمت نظام قرار می‌دهد. همین‌ها هستند که با ما تماس می‌گیرند و خواهان کمک فکری هستند، زیرا دقیقاً می‌دانند به چه کسانی خدمت می‌کنند و خودشان چیزی جز یک شماره نیستند.

اطلاعیه شورای سربازان " علیه جنگ - برای صلح"
خطاب به تمام نیروهای صلح دوست جهان

جنگ دائم را

با مقاومت دائم خنثی کنید!

جمعی از سربازان امریکایی دوران جنگ ویتنام بر فعالیت شورائی که با نام "شورای صلح- علیه جنگ" در زمان جنگ ویتنام تاسیس و فعال کرده بودند افزوده‌اند. دور جدید فعالیت این شورا همزمان است با دخالت مستقیم ارتش امریکا در افغانستان و زمینه چینی برای حضور نظامی در عراق.

این شورا در برخی از کشورهای اروپایی نیز دفاتری دارد که از زمان جنگ ویتنام باقی مانده است. این دفاتر نیز اکنون فعال شده اند و مسئولین و مرتبطین با آنها، در تظاهرات و اعتراضات ضد جنگ ماه‌های اخیر در کشورهای اروپایی شرکت می‌کنند. آخرین حضور آنها در تظاهراتی بود که در شهر برلین آلمان در اعتراض به حمله نظامی امریکا به عراق برپا شد و "شورای صلح- علیه جنگ" نیز با شعارها و پلاکاردهای مستقل خود در آن شرکت کرد. این شورا، در تظاهرات برلین اعلامیه‌ای را توزیع کرد که اخیرا بصورت قطعنامه به زبان‌های مختلف جهانی منتشر و روی سایت‌های شبکه بین‌المللی اینترنت قرار گرفته است. متن این بیانیه را در ادامه می‌خوانید و متن گفتگویی را از مسئول دفتر این شورا در کشور آلمان نیز در پی می‌خوانید. آدرس ای میل و نحوه ارتباط با این شورا نیز در ادامه همین اعلامیه منتشر می‌شود:

«یک سال بعد از 11 سپتامبر، اکنون آشکار شده است که اتحاد بزرگ "امپریالیستهای مهربان" - نامی که آنها به خود داده‌اند- از سیاست "جنگ علیه تروریسم" برای مقاصد خود سوء استفاده می‌کنند و می‌کوشند زیر پوشش این شعار به هر کجای جهان و با هر وسیله ممکن، هر زمان که خواستند حمله کنند.

قطعنامه‌های جهانی آشکارا نادیده گرفته می‌شوند و برای هیچ مرزی، جز مرزهای خود حرمت قائل نیستند. کشتی‌های تجاری با وقاحت در آب‌های آزاد بین المللی کنترل می‌شوند، اسیران جنگی را به بند کشیده و مانند بردگان به اردوگاه‌هایی می‌فرستند که در آن‌ها "قرار داد بین المللی ژنو" هیچ اعتباری ندارند.

این اتحاد بزرگ برای مردم افغانستان، فیلیپین و یمن مرگ به ارمغان آورده است. نیروهای نظامی به این کشورها گسیل می‌شوند و در حالیکه خود را برای حمله به عراق و ورود به خاک این کشور آماده کرده‌اند، ایران، عربستان، کره شمالی و 60 کشور دیگر را نشانه گرفته‌اند.

رهبران امریکا که ادعای حاکمیت بر جهان را دارند و خود را هم قاضی و هم مجری احکام معرفی می‌کنند، با دیگر کشورهای قدرتمند علیه مردم جهان وارد کارزار شده‌اند.

آنها، در عین حال در کشور خود پلیس را حاکم کرده‌اند و از همان روش‌هایی استفاده می‌کنند که در گذشته نیز برای مقابله با جنبش‌های ضد جنگ و مقابله مردم از آن استفاده می‌کردند.

بنام "دفاع از آزادی" دست به همان اقداماتی می‌زنند که ادعای جنگ با آن را دارند. به این ترتیب است که جنگ در خارج از مرزها با سرکوب و در داخل با فشار پلیسی همراه شده است.

ما پیشکسوتان و سربازان جنگ ویتنام، همه کشورها و نیروهای حاضر در ارتش‌های شرکت‌کننده در جنگ را به مبارزه، امتناع و سرپیچی از فرامین دعوت می‌کنیم.

آنها که به جنگ متوسل شده‌اند هرگز "مهربان" نبوده‌اند که اکنون باشند. آنها همواره در جستجوی راهی بوده و هستند که کنترل سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان را در اختیار داشته باشند. مدعی دفاع از تمدن هستند، اما تمدن چه معنایی می‌تواند داشته باشد وقتی معنای عملی آن دفاع از بردگی، استثمار، نژاد پرستی و جنگ دائم شده است.

البته، در میان خود و بر سر تقسیم منافع اختلاف نیز دارند: امریکا و هم پیمان آن انگلستان می‌کوشند لقمه گوارتر را برای خود بردارند، در حالیکه شرکای آنها، یعنی آلمان، فرانسه و روسیه در تدارک برداشتن گام‌های دیگری در شطرنج بزرگ جهانی‌اند.

برای آنها مهم نیست که شما در کجا بدنیا آمده‌اید، مهم اینست که در خدمت آنها باشید. آنها از ما به عنوان مهره‌های یک شطرنج جنگی و بعنوان یک قربانی تا زمانی که نیازمندند استفاده خواهند کرد. اگر در این جنگ زنده بمانید، بعدها درک خواهید کرد که مهره شکست خورده شطرنج بودن به چه معنایی است. مانند ما سربازان زنده مانده جنگ ویتنام و کره که دور انداخته شده‌ایم و با اثرات روانی ناشی از جنگ به حاشیه رانده شده‌ایم و این یعنی مرگ تدریجی.

شما خطرات ناشی از استعمال مواد شیمیایی و میکروبی که عوارض آن را به نسل‌های بعد از خود نیز منتقل خواهید کرد فراموش نکنید.

"سازمان القاعده" را مسئول حمله به امریکا معرفی می‌کنند، اما حقیقت اینست که بن‌لادن و همکارانش محصول توطئه‌های قدرت‌های بزرگ‌اند. برآستی نباید از خود پرسید در دنیای زیر زمینی و تیره و تاریک دسیسه‌ها چه کسانی طراح اصلی‌اند؟ چه کسانی از پذیرش اجرای توطئه سرباز زدند و چه کسانی آن را پذیرفتند؟

امریکا و متحدین آن وسائل جنگی کافی در اختیار صدام و طالبان گذاشتند و آنها را برای مقاصد خود به صحنه فرستادند و همه چیز تا زمانی که منافع امریکا تامین می‌شد بر وفق مراد بود. این رژیم‌ها و شبکه‌های ترور که قبلا مدافعان آزادی لقب داشتند، برای سرکوب خلق‌های خود مورد حمایت قرار گرفتند و برای جنگ از آنها استفاده شد. آنها فقط زمانی "تهدید برای تمدن جهانی" شدند که زمان استفاده از آنها سپری شده و باید قربانی توطئه‌های دیگر می‌شدند.

(بقیه در ص 30)

سیاست ایالات متحده

آلوده به اتمی است

این "آقایی" برای جهان گران تمام می شود

داوود آذری

ساعت هشت و پانزده دقیقه روز ششم اگوست سال 1945 اولین بمب اتمی در ارتفاع پانصدمتری برفراز مرکز شهر هیروشیما منفجر شد. بر اثر این انفجار حرارتی معادل یک هزار و هفت صد درجه سانتی گراد منطقه را سوزاند و در مرکز شهر سنگ و آجر نوب شدند. از انسان‌ها یا چیزی باقی نماند و یا سایه سوخته‌ای بر جدار بتن‌های آب شده.

آتش به قطر 750 متر و یک موج فشار غیر قابل تصور همه چیز را از سر راه برداشت. ابر انفجاری به ارتفاع 16 کیلومتر به شکل قارچ از زمین به سمت آسمان روئید. بدنبال آتش و موج انفجار، تشعشعات رادیو اکتیویته‌ای که ایجاد شد که اثراتش حتی در نسل کنونی نیز باقی است.

141 هزار انسان در همان سال جان خود را از دست دادند و 10 هزار نفر در سال 1946 و تا امروز شما کشته شدگان به 200 هزار نفر رسیده است. هنوز هم بر اثر تشعشعات رادیو اکتیویته بر پدران و مادران، فرزندان ناقص الحلقه دنیا می آیند.

سه روز بعد، یعنی در تاریخ نهم اگوست سال 1945 رهبر ایالات متحده دستور ریختن بمب اتمی دوم را بر روی ناکازاکی صادر کرد. در این انفجار دوم 60 تا 80 هزار انسان جان خود را از دست دادند.

این دو بمباران در شرایطی صورت گرفت که شکست و تسلیم ژاپن در جنگ دوم امری کاملاً روشن بود، اما کشورهای هم پیمان آمریکا در جنگ علیه آلمان هیتلری باید می دانستند بعد از جنگ با چه قدرتی روبرو هستند و پیروز جنگ در جبهه سرمایه‌داری کیست و چرا باید با او در برابر اتحاد شوروی متحد باقی ماند!

فاجعه‌ای که اکنون و بدنبال حوادث انفجاری نیویورک در جریان دنبال می شود و فرماندهی آن با ایالات متحده امریکاست، در واقع ادامه همان بمباران اتمی در پایان جنگ دوم جهانی است. ژاپن مغلوب در جنگ قربانی نمایش قدرت آمریکا شد، همانگونه که عراق نابود شده باید قربانی تثبیت فرماندهی جهان توسط ایالات متحده شود. آن کلام دهشتناک جورج بوش که ما اگر لازم باشد از سلاح‌های مرگبار مینیاتوری هم استفاده خواهیم کرد، ناظر بر این همان منطقی است که هیروشیما و ناکازاکی را بمباران کرد. سلاح مرگباری که گفته می شود تاسیسات را نابود نمی‌کند، اما انسان را پودر می‌کند! مردم عراق قربانی چنین فاجعه‌ای خواهند شد؟ اگر ایران قربانی بعدی نباشد، حداقل از عوارض آن در امان خواهد ماند؟

سلاح اتمی دنبال یک "منطق سیاسی" است. این منطق از نظر ایالات متحده یعنی زانو زدن جهان در برابر قدرت نظامی آن. برای این فرماندهی 7 دهه انتظار کشیده شده است.

خیزی که ایالات متحده پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی برای فرماندهی جهان برداشته بود، در سال 1950 با رقابتی جدی روبرو شد. اتحاد شوروی نیز به سلاح اتمی دست یافت و از آن تاریخ تا زمان فروپاشی اتحاد شوروی رقابت در تولید سلاح اتمی با جنگ سرد تبلیغاتی جهان سرمایه‌داری علیه سوسیالیسم و اتحاد شوروی از یک سو و قراردادهای محدودکننده آزمایش‌های اتمی همراه شد. هر یک می‌کوشیدند دیگری را متوقف سازند.

با فروپاشی اتحاد شوروی، آن ملاحظات رقابتی پایان یافته و ایالات متحده تمام قرار دادهای مربوط به آن سال‌ها را بی‌اعتبار و مربوط به دوران جنگ سرد می‌داند. حتی دفاع متحدین آمریکا در ناتو از این قرار دادها نه تنها بی‌اعتبار است، بلکه بتدریج به جرم تبدیل می‌شود. دفتر جهان از نظر ایالات متحده ورق خورده است و در برگ سفیدی که روبروی بشریت قرار گرفته آمریکا می خواهد خود به تنهایی هر آنچه را می خواهد بنویسد. با فرو ریختن برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی در نیویورک، نگارش این دفتر آغاز شد و اکنون در همان خطوط نخست این برگ جدید، اشغال افغانستان و تدارک اشغال عراق و سلطه کامل بر خلیج فارس و تعیین سرنوشت برای کشورهای منطقه ثبت شده است.

بوش پسر در سخنرانی در مراسم سالانه پایان دوره آکادمی نظامی "وست پوینت" برای نخستین بار بصورت مستقیم از حق ایالات متحده برای استفاده از سلاح‌های هسته‌ای بعنوان "اقدام پیشگیرانه" سخن به میان آورد. او استفاده از سلاح هسته‌ای را در چارچوب "استراتژی سنتی ارباب و مهار" تشریح کرد و گفت: "در مقابل دشمنان کنونی ایالات متحده دیگر ارباب نمی‌تواند مهارکننده باشد... برخلاف گذشته که دشمنان آمریکا از ارتش‌های بزرگ و ظرفیت‌های صنعتی بالا برای به خطر انداختن مردم آمریکا استفاده برخوردار بودند، امروز شبکه‌های سیاه ترور و کشورهای ضعیف هستند که آمریکا را با سلاح‌های کشتار جمعی و راکت‌های دوربرد تهدید می کنند."

بوش سپس با تاکید بر دفاع از وطن و ساخت سپر دفاع موشکی گفت: "جنگ علیه ترور هرگز در دفاع به پیروزی نخواهد رسید، بلکه باید صحنه نبرد را به خانه دشمن منتقل کرد، برنامه‌هایش را بر هم ریخت و ضربات پیشگیرانه را وارد آورد، چرا که اگر صبر کنیم تا دشمن عمل کند زمان را از دست می دهیم... ما در دنیایی زندگی می کنیم که در آن تنها راه رسیدن به امنیت عمل در راه امنیت است... ما در جنگ هستیم، جنگ بین خیر و شر و آمریکا از ذکر نام شر هیچ ابائی ندارد..."

به این ترتیب، جنگ برای سلطه بر بازار مصرف جهانی، آقایی در بورس‌های بزرگ جهان و سلطه بر نفت بعنوان یگانه انرژی موجود جهانی آغاز شد و ایران درکنار عراق و کره شمالی بعنوان کشورهای شرور قرار گرفت. عراق جاده ایست که باید برای رسیدن اسرائیل به نفت و آب‌های خلیج فارس هموار شود، ایران سرپلی است که هنوز خطر اتحاد با روسیه و رسیدن این رقیب قدیمی به خلیج فارس وجود دارد و کره شمالی دست بلند چین است که باید کوتاه شود. (بقیه در ص 32)

ناتو در پراگ به خاک سپرده شد

در آخرین اجلاس کشورهای عضو پیمان آتلانتیک شمالی - ناتو - در شهر پراگ، پایتخت جمهوری چک در روز پنجشنبه 21/11/2002، سه کشور بالتیک (استلند، لتلند و لتوان) همراه با اسلونی، اسلواکی، بلغارستان و رومانی بعنوان هفت عضو جدید به عضویت این پیمان درآمدند.

این وسیعترین گسترش این سازمان در تاریخ پنجاه و سه ساله آن است و در آینده نزدیک قرار است کشورهای دیگر موسوم به "خرابه‌های اقتصادی"، از آنجمله مقدونیه و کرواسی نیز به این پیمان بپیوندند. در نگاه اول پیوستن این کشورها آن چنان مهم به نظر نمیرسد، ولی گسترش ناتو در مرزهای شرقی نه تنها از نقطه نظر نظامی، بلکه از نظر سیاسی حائز اهمیت است. کشورهای بزرگ عضو ناتو با وارد ساختن این کشورها به ناتو، عملاً امکان هر گونه سیاست خارجی مستقل را از این کشورها سلب کردند.

همچنین، جدا از نزدیک شدن به مرزهای روسیه، که مورد نظر و علاقه امریکاست، گسترش ناتو تا مرزهای شرقی؛ برای کشورهای بزرگ اروپایی تلاشی است جهت جلوگیری از بوجود آمدن یک منطقه حائل بین کشورهای بزرگ سرمایه‌داری برای دفاع از منافعشان در خاور نزدیک و میانه. در عین حال این امر پنهانی نیست که با پذیرش شتابزده کشورهای کوچک اروپایی شرقی سابق در ناتو، کشورهای بزرگ اروپایی می‌کوشند مانع اتحاد جداگانه این کشورها با امریکا و جلوگیری از سیاست‌های استراتژیک امریکا شوند که تک روی‌های خشن آن حتی با ساختارهای ناتو نیز سازگار نیست.

با این توصیف، ناتو گسترش یافت، اما این گسترش به مفهوم جاوانه شدن ناتو نیست. نه تنها چنین نیست، بلکه این گسترش آغاز فروپاشی ناتو و شکل‌گیری اتحادها و بلوک بندی‌های نظامی جدیدی است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و خیزهای جنگی امریکا در سطح جهان در حال شکل‌گیری است. امری که در جنگ دوم جهانی نیز طی 6 سال تدارک دیده شد و جهان را به دو اردوگاه جنگی موافق و مخالف ناسیونال سوسیالیسم هیتلری تقسیم کرد.

به عقیده وزارت دفاع امریکا - پنتاگون - وظیفه ناتو دفاع از منافع عمومی کشورهای غربی است، اما به آن شرط که این منافع با منافع ویژه ایالات متحده منطبق باشند، چرا که آتلانتیک شمالی بدون ایالات متحده مفهومی ندارد!؟

در این اجلاس همچنین تشکیل یک ارتش واکنش سریع وابسته به این سازمان به تصویب رسید. این ارتش 21000 نفره می‌بایستی تا اکتبر سال 2006 قادر به انجام "عملیات سریع" در هر نقطه جهان ظرف مدت پنج روز باشد. از دیگر نکات قابل توجه در این اجلاس تغییراتی بود که در موضع آلمان در قبال حمله نظامی به عراق بوجود آمد.

دولت آلمان خواست امریکا را پذیرفت و به ارتش این کشور اجازه داد تا بدون هر نوع قید و شرطی از پایگاه‌های نظامی امریکا در آلمان، در صورت نیاز استفاده کند. همچنین دولت آلمان پذیرفت

سربازان مجروح جنگی امریکا به بیمارستان‌های آلمان منتقل شده و تحت درمان قرار گیرند. به موجب یک توافق دیگر، دولت آلمان پذیرفت که نیروی دریایی این کشور مستقر در شاخ آفریقا در صورت وقوع اقدامات تروریستی علیه کشتی‌های آمریکایی مستقر در منطقه برای این نیروها وارد عمل شود.

با توجه به پایان جنگ سرد و برچیده شدن دیوار برلین و پایان توافق‌های ناشی از شکست آلمان در جنگ جهانی دوم، دولت امریکا پایگاه‌های نظامی خویش در این کشور را از سال 1990 به بعد تخلیه کرده بود، اما در دوران اخیر ایالات متحده بار دیگر خواهان استفاده از این پایگاه‌ها و بویژه محل سرفرماندهی نیروهای آمریکایی در شهر "هایدلبرگ" شده بود. دولت آلمان در ابتدا با این خواست موافقت نکرده و خواهان طرح خواست امریکا در چارچوب پیمان ناتو شد. امریکا جدا از توافق‌های ناتو و بصورت مستقل و در چارچوب مقابله نامه‌های پایان جنگ جهانی دوم بین آلمان و امریکا خواهان استفاده از پایگاه نظامی امریکا در خاک آلمان بود.

در مذاکرات پراگ آلمان سرانجام به خواست امریکا برای استفاده از پایگاه‌های امریکا در آلمان توسط ارتش این کشور موافقت کرد. صدر اعظم آلمان بطور ضمنی و با اشاره به قراردادهای فی مابین آلمان و امریکا در دوران جنگ سرد، بعنوان یک اهرم فشار از سوی امریکا اشاره کرد، گرچه کماکان بر این نکته که "آلمان به طور فعال در عملیات جنگی علیه عراق شرکت نخواهد کرد" تاکید نمود. تاکیدی که هنوز ادامه دارد، اما در صورت نخستین تقاضاها بر سر منافع حاصل از جنگ در عراق و تضمین منافع آلمان در منطقه درگگون خواهد شد.

مراسم خاکسپاری

در ارتباط با گردهمایی کشورهای عضو پیمان ناتو در پراگ پایتخت جمهوری چک، پذیرش اعضای جدید در این پیمان و گسترش بیشتر آن به شرق، هفته نامه "همبستگی نو" چاپ آلمان در مطلبی با عنوان "در پراگ ناتو به خاک سپرده شد" از جمله نوشت:

"ژنرال دوگل می‌گوید: «اتحادها به همان سرنوشتی دچار خواهند شد که دختران جوان و گل‌های رز، همه به مرور زمان پژمرده می‌گردند.»"

تعجب‌آور و در نگاه اول متناقض به نظر می‌آید که با اینکه ناتو واقعا در حال "پژمرده" شدن است، ولی همزمان "گسترش" نیز می‌یابد... منابع آگاه حتی از پذیرش کشورهای ماوراء قفقاز و آسیای میانه در آینده گزارش می‌دهند، امری که ناتو را بیشتر به یک "منطقه آزاد نظامی" تبدیل می‌کند. البته این سازمان مدتهاست که دیگر نه یک سازمان نظامی چندجانبه بلکه "اتحادیه" ایست که کاملاً در کنترل ایالات متحده می‌باشد. بدین ترتیب در اینجا تناقض دیگری نیز مشاهده می‌شود:

از یک سو ناتو به سرعت گسترش داده می‌شود و از طرف دیگر بر هیچ کس پوشیده نیست که این سازمان برای ایالات متحده به یک زائده مزاحم تبدیل گردیده است. از دید ایالات متحده دوستان "قدیمی" اروپایی عضو ناتو از نظر نظامی "تاتوان" و از نظر سیاسی "پرچانه" هستند، و ایالات متحده (بقیه در ص 34)

یگانه راه انتخابات مردمی

برگزاری دومین انتخابات شوراهای شهر و روستا در دستور کار وزارت کشور جمهوری اسلامی قرار گرفته است. این درحالی است که انحلال شورای شهر تهران، از سوی جبهه استبداد و ارتجاع به ضربه ای برای بی اعتبار ساختن شوراهای تبدیل شده است. از سوی دیگر، به امید مردم به امکان تحمیل عقب نشینی به این جبهه و برقراری حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از طریق شرکت در انتخابات ضربات مهلکی خورده است. این ناامیدی همزمان شده است با رشد امید به فشارهای بیرونی بر حاکمیت. این در شرایطی است که نه تنها امریکا تمایل و خواست خویش برای حضور همه جانبه در ایران را پنهان نمی کند، بلکه مطبوعات این کشور، بی پروا به طرح حمله نظامی به ایران و یا تقسیم ایران اشاره میکنند. در این میان سقوط کاهش دم افزون امید مردم به داخل و جلب امید آنها به خارج از کشور بهترین فرصت ها را برای این دخالت فراهم ساخته است. کشورهای عربی منطقه نیز ایران را، تحت تاثیر سیاست های ماجراجویانه، ناصادقانه و دوگانه حاکمیت جمهوری اسلامی از محاسبات دیپلماتیک کنونی منطقه بر سر آینده عراق کنار گذاشته اند و انزوای پیش آمده شرایط را برای سیاست های امریکا مطلوب تر ساخته است.

به این ترتیب و با توجه به اینکه دورنمای شرکت مردم در انتخابات مجلس و ریاست جمهوری آینده و سقوط اعتبار و مشروعیت مجموع حاکمیت در انتخابات شوراهای به نمایش در می آید، این انتخابات و بویژه میزان شرکت مردم در آن اهمیتی چند جانبه یافته است. تا آنجا که ما اطلاع داریم و بموجب گزارش هایی که دریافت داشته ایم، یگانه راه برای حضور مردم در پای صندوق های رای در انتخابات شوراهای حضور چهره های ملی، دگراندیش و ملی مذهبی خوش نام و مورد قبول مردم شانه به شانه صادق ترین نیروهای طرفدار اصلاحات بنیادین در حاکمیت بعنوان نامزدهای انتخاباتی در این انتخابات است. اینکه حاکمیت ظرفیت پذیرش چنین حضوری را دارد یا نه و یا چنین رویدادی را می توان به جبهه ضد اصلاحات تحمیل کرد یا خیر، بیش از هر چیز به توازن نیروهای داخلی و واقعیات بیرونی و خارج از اراده حاکمیت بستگی دارد. باید کوشید این پذیرش و جلب حضور گسترده مردم در انتخابات شوراهای را بعنوان یک وظیفه ملی و در چارچوب دفاع از استقلال ملی کشور ممکن ساخت و این ممکن نیست، مگر در ابتدا پذیرش این واقعیت و سپس بیان صریح و بی پرده آن! با این هدف و عزم ملی، پیش بسوی برگزاری یک انتخابات مردمی برای شوراهای و تبدیل آن به نمونه ای برای دو انتخابات مجلس و ریاست جمهوری آینده!

چشم قهرمان بسته شد

در فاصله انتشار دو شماره راه توده، (121 و 122) قدیمی ترین زندانی سیاسی ایران "صفرقهرمانیان" چشم بر جهانی که آن را در صلح و میهنی که آن را آباد و سرفراز می خواست فرو بست. پیرامون شخصیت و زندگی صفرقهرمانی چه آنها که سالهایی را در کنار وی در زندانهای شاهنشاهی سپری کرده بودند و چه آنها که بیرون از زندان و عموماً پس از انقلاب 57 با گذشته و شخصیت وی آشنا شده بودند بسیار گفتند و نوشتند. حتی در مطبوعاتی که از سوی بخش پر قدرتی از حاکمیت جمهوری اسلامی زیر منگنه سانسور قرار دارند.

تجلیل از وی، در نوشته های پراکنده و کوتاه مطبوعات داخل کشور خلاصه نشد. چه در داخل و چه در خارج از کشور مراسم یادبودی نیز برای وی برپا شد. برای چریک سالخورده ای که در رعنائی و جوانی در صفوف حزب دمکرات آذربایجان ایران، برای دادخواهی روستائیان تنگ بدست گرفت و مقابل خوانین و زمینداران ایستاد. وقتی به زندان شاهنشاهی رفت قیدی افراشته داشته و زمانی که درهای زندان به همت انقلاب 57 باز شد و از پشت دیوارهای بلند پا به خیابان های نادیده گذشت پستی خمیده داشت. 31 سال زندان!

خاکسپاری او در امام زاده طاهر کرج به دیدار زجر کشیدگان زندان ها، از قتل عام رها یافتگان و نسل جوانی انجامید که با گذشته و آنچه بر سه نسل قبل از او رفته آشنا می شود. دو مراسم سومین و هفتمین روز خاموشی ابدی صفرخان نیز همینگونه گذشت. در خارج از ایران نیز چند مراسم یادبود فارغ از تنگ نظریها و فرصت طلبی های ملی و قومی برای صفر خان برپا شد و آنجا که به این گرایش ها فرصت داده شد از حضور یاران و همفکران صفرخان کاسته شد. صفرخان در آستانه پیروزی انقلاب 57 و با گشایش درهای زندان های شاهنشاهی از زندان آزاد شد و در پلنوم 16 حزب توده ایران، غیابا به عضویت کمیته مرکزی برگمار شد. او خود به تنهایی نماد و پیکره حزب توده ایران بود و تا واپسین دم حیات نیز بر این پیمان خویش پایدار ماند. صادقانه زیست و صادقانه آنچه را می اندیشید بیان داشت. دو کتاب خاطراتی که از او - بویژه آنکه به همت علی اشرف درویشیان تنظیم شده - برجای مانده، خاطرات صفرخان نیست، خاطرات دو نسل در زندان های شاهنشاهی است که او برای ثبت در تاریخ بازگویی کرده است. بمانیم و ببینیم که پیکره سنگی اش در نقطه ای از خاک ایران بر بلندی بایستد و آزادی و آزاد مردی را پاسداری و نگهبانی کند.

راه توده چرا با تاخیر منتشر شد؟

راه توده 122 با تاخیری پرسش انگیز منتشر شد. پرسش ها دلیل علاقه و اشتیاق خوانندگان این نشریه به انتشار و دریافت و مطالعه دیدگاه های منتشره در آنست و پاسخ ما نیز ساده و بی تکلف است:

1- تغییر برنامه فارسی 98 فارسی به یکس پ که آموزش آن نیازمند زمان بود و هنوز بطور کامل مشکل رفع نشده است. 2- مشکل مالی انتشار نشریه که این نیز همچنان باقی و دست و پا گیر است. 3- سرعت حوادث و رویدادهای ایران و ضرورت بهره گیری بیشتر از امکانات اینترنتی.

Rahe Tudeh No. 122 1, 2003

Postfach 126926 10609 Berlin Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

2 Euro 4 دلار آمریکا و 4/5 دلار کانادا

2.5 Euro, 4 US\$ & 4.5 Canada \$

تلفن تماس 0049-30-34560642

آدرس اینترنت: http://www.rahetude.de

anore@gmx.de

آدرس ایمیل: